

« جزوهی دست‌نویس فارسی سال دهم دد»

« مناسب کنکور ۱۴۰۴ »

« احسان عینی دد»

@farsi-ehsan

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فارسی (۱)

رشته‌های ریاضی و فیزیک - علوم تجربی - ادبیات و علوم انسانی - علوم و معارف اسلامی

پایه دهم

دوره دوم متوسطه



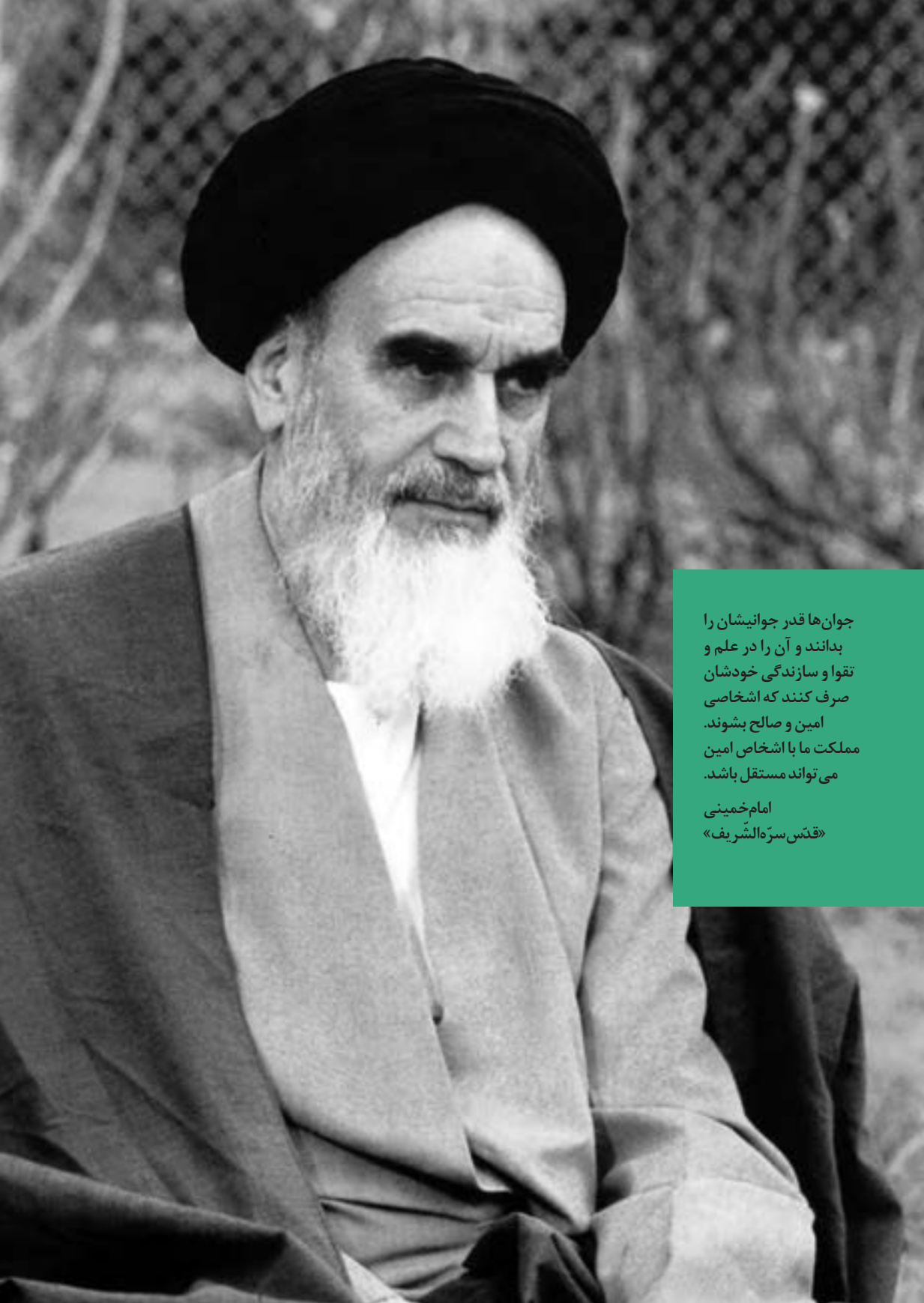
## وزارت آموزش و پرورش

### سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب:	فارسی (۱) - پایه دهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۰۲۰۱
پدیدآورنده:	سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:	دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:	محمی‌الدین بهرام محمدیان، حسین قاسم پورمقدم، عباسعلی وفائی، سهیلا صلاحی مقدم، رضامراد صحرائی، غلامرضا عمرانی، معصومه نجفی پازکی، مریم دانشگر، حجت کجانی حصاری، نادر یوسفی و محمد نوریان (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
مدیریت آماده‌سازی هنری:	حسین قاسم پورمقدم، شهناز عبادتی، فریدون اکبری شلدوره، محمدرضا سنگری و مریم عاملی رضائی (اعضای گروه تألیف) - سید اکبر میرجعفری (ویراستار)
شناسه افزوده آماده‌سازی:	اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
نشانی سازمان:	لیدا نیک‌روش (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صفری (مدیر هنری، صفحه‌آرا و طراح جلد) - حسین صافی، مسعود سید کشمیری، صادق صندوقی (تصویرگران) - کبری اجابتی، زهرا رشیدی مقدم، فاطمه صفری ذوالفقاری، زینت بهشتی شیرازی، مریم دهقان زاده، ناهید خیام‌باشی (امور آماده‌سازی)
ناشر:	تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن: ۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹ وبگاه: <a href="http://www.irtextbook.ir">www.irtextbook.ir</a> و <a href="http://www.chap.sch.ir">www.chap.sch.ir</a>
چاپخانه:	شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (دارویخش) تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹
سال انتشار و نوبت چاپ:	شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص» چاپ سوم ۱۳۹۷

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۵۰۶-۷

ISBN: 978-964-05-2506-7



جوان‌ها قدر جوانیشان را  
بدانند و آن را در علم و  
تقوا و سازندگی خودشان  
صرف کنند که اشخاصی  
امین و صالح بشوند.  
مملکت ما با اشخاص امین  
می‌تواند مستقل باشد.

امام خمینی  
«قدس سره الشریف»

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.



# فهرست

@farsi\_ehsan



## ۲ پیشگفتار

۱۰ ستایش: به نام کردگار

۱۱ فصل یکم: ادبیات تعلیمی

۱۳ درس یکم: چشمه

۱۵ کارگاه متن پژوهی

۱۷ گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها

۱۸ درس دوم: از آموختن، ننگ مدار

۱۹ کارگاه متن پژوهی

۲۱ روان خوانی: دیوار

## ۲۸ فصل دوم: ادبیات سفر و زندگی

۲۲ درس سوم: سفر به بصره

۲۳ کارگاه متن پژوهی

۲۵ گنج حکمت: شبی در کاروان

۲۷ درس چهارم: درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

۲۸ کارگاه متن پژوهی

۲۹ درس پنجم: کلاس نقاشی

۴۱ کارگاه متن پژوهی

۴۲ روان خوانی: پیرمرد چشم ما بود

## ۴۸ فصل سوم: ادبیات غنایی

۵۱ درس ششم: مهر و وفا

۵۲ کارگاه متن پژوهی

۵۴ گنج حکمت: حَقُّهٔ راز

۵۵ درس هفتم: جمال و کمال

۵۷ کارگاه متن پژوهی

۵۹ شعر خوانی: بوی گل و ریحان‌ها

## ۶۰ فصل چهارم: ادبیات پایداری

۶۱ درس هشتم: پاسداری از حقیقت

۶۶ کارگاه متن پژوهی

۶۸ گنج حکمت: دیوار عدل

۶۹ درس نهم: بیداد ظالمان

۷۰ کارگاه متن پژوهی

۷۱ شعر خوانی: همای رحمت

## فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی

۷۷ درس دهم: دریا دلان صف شکن

۸۱ کارگاه متن پژوهی

۸۳ گنج حکمت: یک گام، فراتر

۸۴ درس یازدهم: خاک آزادگان

۸۵ کارگاه متن پژوهی

۸۷ روان خوانی: شیرزنان ایران

## فصل ششم: ادبیات حماسی

۹۷ درس دوازدهم: رستم و اشکبوس

۱۰۱ کارگاه متن پژوهی

۱۰۳ گنج حکمت: عامل و رعیت

۱۰۴ درس سیزدهم: گردآفرید

۱۰۸ کارگاه متن پژوهی

۱۱۰ شعرخوانی: دلیران و مردان ایران زمین

## ۱۱۲ فصل هفتم: ادبیات داستانی

۱۱۵ درس چهاردهم: طوطی و بقل

۱۱۷ کارگاه متن پژوهی

۱۱۹ گنج حکمت: ای رفیق!

۱۲۰ درس پانزدهم: درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

۱۲۱ کارگاه متن پژوهی

۱۲۲ درس شانزدهم: خسرو

۱۲۸ کارگاه متن پژوهی

۱۳۰ روان خوانی: طزاران

## ۱۳۲ فصل هشتم: ادبیات جهان

۱۳۵ درس هفدهم: سپیده دم

۱۳۸ کارگاه متن پژوهی

۱۴۱ گنج حکمت: مزار شاعر

۱۴۲ درس هجدهم: عظمت‌نگاه

۱۴۴ کارگاه متن پژوهی

۱۴۶ روان خوانی: سه پرسش

۱۵۱ نیایش: الهی

۱۵۲ واژه‌نامه

۱۶۳ کتاب‌نامه



## پیشگفتار

آثار ادبی ایران، آیینۀ اندیشه‌ها، باورها، هنرمندی‌ها و عظمت روحی و معنوی ملت است که از دیرباز تاکنون، بالنده و شکوفا از گذرگاه حادثه‌ها و خطرگاه‌ها گذشته و به امروز رسیده است. برگ برگ ادب و فرهنگ ایران زمین، جلوه‌گاه آثار منظوم و منثور فرهیختگان اندیشه‌وری چون فردوسی، ناصر خسرو، غزالی، بیهقی، سنایی، عطار، مولانا، سعدی، حافظ، بیدل، دهخدا و... است که با بهره‌گیری از زلال فرهنگ اسلامی، آثاری ماندگار و پرمایه را به یادگار نهاده‌اند. مطالعه دقیق و عمیق این آثار، جان را طراوت می‌بخشد، روح را به افق‌های شفاف و روشن پرواز می‌دهد و ذهن و ضمیر را شکوفا و بارور می‌سازد.

برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی در نظام آموزشی ایران اسلامی، جایگاهی ارزشمند دارد؛ چرا که از یک سو حافظ میراث فرهنگی و از سوی دیگر مؤثرترین ابزار انتقال علوم، معارف، ارزش‌های اعتقادی، فرهنگی و ملی است.

کتاب فارسی پایه دهم، بر بنیاد رویکرد عام «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت توحیدی، استوار است و با توجه به عناصر پنجگانه (علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل) و جلوه‌های آن در چهار پهنه (خود، خلق، خلقت و خالق) و بر پایه اهداف «برنامه درسی فارسی»، سازماندهی و تألیف شده است؛ بر این اساس کتاب از هشت فصل با عنوان‌های ادبیات تعلیمی، ادبیات سفر و زندگی، ادبیات غنایی، ادبیات پایداری، ادبیات انقلاب اسلامی، ادبیات حماسی، ادبیات داستانی و ادبیات جهان، تشکیل شده است.

برای اجرای بهتر این برنامه و اثربخشی فرایند آموزش، توجه همکاران ارجمند را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

■ رویکرد خاص برنامه فارسی آموزی، رویکرد مهارتی است؛ یعنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی و ادبی تأکید دارد و ادامه منطقی کتاب‌های فارسی دوره ابتدایی و دوره اول متوسطه است؛ به همین روی، لازم است همکاران گرامی از ساختار و محتوای کتاب‌های پیشین، آگاهی داشته باشند.

■ رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین، طراحی و به کارگیری شیوه‌های آموزشی متنوع و روش‌های همیاری و گفت‌وگو توصیه می‌شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی — یادگیری، کلاس را سرزنده، با نشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری، ژرفای بیشتری می‌بخشد.

■ در بخش مهارت‌های خوانداری، بایسته است ویژگی‌های گفتاری و آوایی زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و دیگر خُده مهارت‌ها به طور مناسب، مورد توجه قرار گیرد.

■ با توجه به رویکرد مهارتی، آنچه در بخش بررسی متن اهمیت دارد؛ کالبد شکافی عملی متون است. یعنی فرصتی خواهیم داشت تا متن‌ها را پس از خواندن، در سه قلمرو بررسی کنیم. این کار، سطح درک و فهم ما را نسبت به محتوای اثر، فراتر خواهد برد. یکی از آسان‌ترین و کاربردی‌ترین شیوه‌های بررسی، کالبد شکافی و تحلیل هر اثر، این است که متن در سه قلمرو بررسی شود: **زبانی، ادبی و فکری.**

### ۱. قلمرو زبانی

این قلمرو، دامنه گسترده‌ای دارد؛ از این رو، آن را به سطوح کوچک‌تر تقسیم می‌کنیم:

– سطح واژگانی: در اینجا، لغت‌ها از نظر فارسی یا غیرفارسی بودن، روابط معنایی کلمات از قبیل ترادف، تضاد، تضامن، تناسب، نوع‌گزینش و همچنین درست‌نویسی بررسی می‌شود.

– سطح دستوری: در اینجا، متن از دید ترکیبات و قواعد دستوری، (صرف و نحو) بررسی می‌شود. در بخش «نحو» بیشتر نثر معیار، مبنای کار است.

### ۲. قلمرو ادبی

در اینجا، شیوه نویسنده در به کارگیری عناصر زیبایی‌آفرین در سطح‌های زیر، بررسی می‌شود:

– سطح موسیقایی: در این مرحله، متن را از دید بدیع لفظی (وزن، قافیه، ردیف، آرایه‌های لفظی و تناسب‌های آوایی مانند واج‌آرایی، تکرار، سجع، جناس، و ...) بررسی می‌کنیم.

– سطح بیانی: بررسی متن از دید مسائل علم بیان؛ نظیر تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه؛

– سطح بدیع معنوی: بازخوانی متن از دید تناسب‌های معنایی؛ همچون تضاد، ایهام، مراعات نظیر و ...

### ۳. قلمرو فکری

در این مرحله، متن از نظر ویژگی‌های فکری، روحیات، اعتقادات، گرایش‌ها، نوع نگرش به جهان و دیگر جنبه‌های فکری، مانند موضوع‌های صفحه بعد، بررسی می‌شود:

عینی / ذهنی، شادی / غم‌گرا، خردگرا / عشق‌گرا، جبرگرا / اختیارگرا، خوش‌بینی /

بدبینی، محلّی - میهنی / جهانی و ... .

■ در آموزش، به ویژه، در قلمرو زبانی و ادبی از بیان مطالب اضافی که به انباشت‌دانش و فرسایش ذهنی دانش آموزان منجر می‌شود، پرهیز گردد.

■ مطالب طرح شده در قلمرو زبانی و ادبی، برگرفته از متن درس است و پیوستگی زیادی با محتوای درس دارد. آموزش این نکات به درک و فهم بهتر متن، کمک می‌کند؛ بنابراین «متن محوری» در این بخش، از اصول مورد تأکید است.

■ روان‌خوانی‌ها، شعرخوانی‌ها و حکایات با هدف پرورش مهارت‌های خوانداری، ایجاد نشاط و طراوت ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، در ساختار فارسی گنجانده شده‌اند. در پایان «روان‌خوانی‌ها» و «شعرخوانی‌ها» بخش «درک و دریافت» با دو پرسش، تدوین شده است. این پرسش‌ها برای تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، پرورش روحیه نقد و تحلیل متون، تنظیم گردیده است.

■ برای تقویت حافظه شعری دانش آموزان پیشنهاد می‌شود پرسش‌های حفظ شعر از متون شعرخوانی طراحي شود.

■ تقویت توانایی فهم و درک متن، یکی از برجسته‌ترین اهداف آموزشی این درس است. ایجاد فرصت برای تأمل در لایه‌های محتوا و همفکری گروه‌های دانش‌آموزی، به پرورش قدرت معناسازی ذهن زبان‌آموزان کمک می‌کند.

■ درس‌های آزاد، فرصت بسیار مناسب برای توجه به اصل پانزدهم قانون اساسی و تحقق آن است تا با مشارکت دانش‌آموزان عزیز و راهنمایی دبیران گرامی از گنجینه‌های فرهنگ سرزمینی و ادبیات‌بومی در غنی‌سازی کتاب درسی، بهره‌برداری شود. برای تولید محتوای این درس‌ها پیشنهاد می‌گردد به موضوع‌های متناسب با عنوان فصل در قلمرو فرهنگ، ادبیات بومی، آداب و سُنن محلّی، نیازهای ویژه نوجوانان و جوانان و دیگر ناگفته‌های کتاب، پرداخته شود.

امیدواریم آموزش این کتاب، به رشد و شکوفایی زبان و ادبیات فارسی و پرورش شایستگی‌ها در نسل جوان، یاری رساند و به گشایش کرانه‌های امید و روشنایی، فراروی آینده‌سازان ایران عزیز بینجامد.

گروه زبان و ادب فارسی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

[www.literature-dept.talif.sch.ir](http://www.literature-dept.talif.sch.ir)

# ستایش

## به نام کردگار

نه زرد زردند ← مفعول + است



- ① حذف مفعولی  
نام کردگار **هفت افلاک** **دومنی** **اعزازی** **آفتاب** **مفعول** **جبار از معمار کرم**
- ② ع تا وصفی که ازین  
تویی **زاتی** هر پسیدا و پنخان **مینه**
- ③ خدا به معنای  
افعی، فضل خود را یار **ما کن** **تو کجائی**
- ④ معنی و لغت ① جمله  
زهی گویا ز تو، کام و **زبانم** **است**
- ② **مربط** **چو** در وقت **بهار آبی** **پدیدار** **ومند**
- ③ **فروغ** رویت اندازی سوی خاک  
**تغنی** **اسفاره** **کنند**
- ④ نادرانی در وصف **خداوند**  
هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی **مینه**
- ⑤ **حن** **تقلیل**  
گل از شوق تو خندان در بحار است
- ⑥ **نمی دانم، نمی دانم، الهی**  
نمی دانم، تو دانی و تو دانی آنچه خواهی **مفعول**



## هفت معنی معنی است



# تعلیمی ادبیات

۱

درس یکم: چشمه  
کارگاہ متن پژوهی  
گنج حکمت: خلاصہ دانش‌ها  
درس دوم: از آموختن، ننگ مدار  
کارگاہ متن پژوهی  
روان خوانی: دیوار

در این فصل، متن هایی را می خوانیم که در آنها شاعر یا نویسنده، خواسته است موضوع و مفهومی رفتاری، اخلاقی یا مسئله ای اجتماعی و پندآموز را به شیوه اندرز باز گو کند؛ برای این کار از داستان یا حکایت در قالب شعر و نثر بهره گرفته است؛ به این گونه آثار ادبی، «ادبیات تعلیمی» می گویند.

اثر تعلیمی، اثری است که با هدف آموزش و تعلیم، موضوع هایی از حکمت، اخلاق، مذهب یا دانشی از معارف بشری را بیان می کند. آثار تعلیمی می توانند تخیلی - ادبی باشند تا مسئله ای را به صورت روایی یا نمایشی با جذابیت بیشتر ارائه دهند. از این گونه آثار ادبی، به ویژه در کتاب های درسی و ادبیات کودک و نوجوان بهره می گیرند. بسیاری از شاهکارهای ادبی (قابوس نامه، کلیله و دمنه، گلستان، بوستان، مثنوی معنوی) و برخی آثار طنز، جنبه تعلیمی دارند.





# درس نهم

## چشمه

مَدَّ عَيْنِيهِ

مَدَّ

کینه / پند

غفلت زن، چشمه نما، تیزپا

گشت یکی چشمه ننگی جدا

۱

گاه چو تیزی که رود بر حدف

که در دهان، برزده کف، چون حدف

سرمه چشمه

۲

تاج سر گلبن و صحرا، نمم

گفت درین مسکه، یکتا نمم

۳

بوسه زنده بر سر و بردوش من

چون بدوم، برزه در آغوش من

۴

عظیبه / اسقاره / صهبان

چون بدوم

حمله ای

مفعول

بعد از لغت

تاج سر گلبن  
تاج سر گلبن  
تاج سر گلبن

در سینه کفایت، دیرین، غمخیزان استند

چشمه از سر جدا، اگر  
کینه و آبسه ساز مخزون

و صانه  
بگشایم

### تخفین اسفاره

ماه بیند رخ خود را به من  
زو بدد **بمد** گهر تابناک  
از نجلی سر به گریبان برد  
باغ ز من صاحب **مینه** پیرایه شد

تخفین اسفاره جناس  
تخفین  
مینه  
مینه اسفاره  
کنایه

چون بگشایم ز سر مو، شکن  
از نشسته سحر جباران قهره باران که در افتد به خاک  
در بر من، ره **چو** به پایان برد  
ابر ز من، حال **مینه** سر بایه شد

- ۳
- ۲
- ۲
- ۲
- ۱

می کند از پرتو من زندگی **مفعول**  
رفت و ز مبدأ چو کی گشت دور  
دیدگی **مفعول** و **مفعول** دارد

گل به همه رنگ و برانگیزی **مفعول**  
درین **این** پرده نیلوفر **تخفین**  
زین **نقطه** آن **بست** شده از غرور  
دیدگی **مفعول** خروشنده ای

- ۲
- ۱
- ۲
- ۲

ناله - جوشنده ای  
دیدگی **مینه** کرده، شده زهره در  
داده تنش بر تن سال، **یکه**

بهر: **حریف** / **بهر** / **بهر**  
نهره بر آورده، فلک کرده **مفعول** / **مفعول** / **مفعول**  
راست به مانند یکی زلزله **مفعول**

- ۱
- ۴
- ۱
- ۴

وان همه **مفعول** هنگامه دریا بید  
خویشتن از حادثه برتر کشد  
کلاهه شیرین سخنی، گوشش ماند

چشمه کوچک **چو** به آنجا رسید  
خواست کزان ورطه، قدم در کشد  
لیک چنان خیره و خاموش ماند

- ۱
- ۲
- ۲
- ۲

نیمایوشیج (علی اسفندیاری)

هم پایه ساز / **مینه**  
داو / **مینه** / **مینه** / **مینه**

# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

- ۱ معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.  
در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟  
راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله
- ۲ بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.  
«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا»

## قلمرو ادبی

- ۱ هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.
  - چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من
  - گه به دهان، بر زده کف، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف
- ۲ با توجه به شعر نیما، «چشمه» نماد چه کسانی است؟
- ۳ آمیختن دو یا چند حس، در کلام را «**حس آمیزی**» می‌گویند؛ مانند: «حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود.»
- در این نمونه، سپهری از «**روشن بودن حرف**» سخن گفته است. «روشن بودن» امری دیدنی و «حرف»، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.
  - نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.
- ۴ هر واژه، یک معنای اصلی و یک یا چند معنای غیر اصلی دارد؛ به معنای اصلی واژه، معنای حقیقی و به معنای غیر اصلی آن، معنای **مجازی** می‌گویند. کلمه‌ای که در معنای غیرحقیقی به کار رفته باشد، «**مجاز**» نامیده می‌شود. مثال:

پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار، گوش سعدی

← **اصطلاح مترجم حرف زدن**

همان طور که می‌دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «حقیقت» است و نمی‌تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در بیت اول به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی «انسان سخن‌چین» تأکید دارد.

عش / قصه

اکنون به این بیت توجه نمایید:

بر سر آنم که گر ز دست برآید دست به کاری زخم که غصه سرآید حافظ  
در مصراع اول، واژه‌های «سر» و «دست» به ترتیب در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» و «قدرت و اختیار» به کار رفته‌اند.

در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

## قلمرو فکری

حیرت

- ۱ پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟
- ۲ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در»

۳ سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

خجل شد چو پهنای دریا بدید	یکی قطره باران ز ابری چکید
گر او هست حقا که من نیستم	که جایی که در یاست من کیستم؟
صدف در کنارش به جان پرورید	چو خود را به چشم حقارت بدید
در نیستی کوفت تا هست شد	بلندی از آن یافت کاو پست شد

۴ دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟

۵ ..... برای انتخاب خود دلیل بیاورید.

صلی ۱۷  
توانم  
تأمین

نتیجی نوی  
ارز غنای

# گنج حکمت خلاصه دانش‌ها

دانشمندی در بیابان به چوپانی رسید و به او گفت: چرا به جای تحصیل علم، چوپانی می کنی؟  
 چوپان در جواب گفت: آنچه خلاصه دانش هاست، یاد گرفته‌ام.  
 دانشمند گفت: خلاصه دانش‌ها چیست؟  
 چوپان گفت: پنج چیز است:



- ✓ - تا راست، تمام نشده، دروغ نگویم. *امست راستی*
  - ✓ - تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم. *دورک از مال حرام*
  - ✓ - تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم. *سز زین عیب جوئی / دورک از عیب*
  - ✓ - تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم. *بی نیازی از خلق / رزاق بودن خدا*
  - ✓ - تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم. *دورک از هوای نفس تا پایان عمر*
- دانشمند گفت: حقا که تمام علم را دریافته‌ای. هر کس این پنج خصلت را داشته باشد، از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است.

داستان‌های صاحب‌دلان، به کوشش محمدی اشتهاردی

۹۰  
هنر

# درس دوم

## از آموختن، ننگ مدار

سنه ۱

دعوت به نیکی

تو توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکو کاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده، مباش. به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا

گندم نمای جو فروش نباشی، و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد و اگر غم و شادیت بود، به آن کس

گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعل

کودکان باشد. آرامش / ثبات در رفتار

بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند و هر شادی که باز گشتن آن به غم است،

آن را شادی مشمر و به وقت نومیدی، امیدوار تر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را. چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را حرمت

دار، ولیکن به ایشان موعل مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی عیب نیز بتوانی دید اگر از بیگانه نایمن شوی زود به مقدار نایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از

آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قابوس نامه، عنصر المعالی یکا ووس

خود حاشی

گاه خود را با هم کردن

فایده انصاف

درد آشنای عزیز

دعوت به ابرام

ثبات

زاهد / ضایع

قدشاهی

سبزه نکران رنج بردن

نیمطاس

افرام به نرطان

عزم از علامت

افرامی و بیجا

و کج سزا

مفعول

مفعول

مفعول

مفعول

مفعول

مفعول

مفعول

مفعول

مفعول

مفعول

مفعول

مفعول



# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

۱ معنی واژه های مشخص شده را بنویسید.

سعدالدین وراوینی

■ کتابی که در او داد سخن آرای توان داد.

فخرالدین عراقی

■ عشق شوری در نهاد ما نهاد.

۲ در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید.

۳ به عبارت های زیر توجه کنید:

**الف)** هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد.

**ب)** آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» یا «دارید» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود فعل راهنمایی نمی کند. تنها از مفهوم عبارت می توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله دوم حذف شده است؛ در این جمله، حذف به «قرینه معنوی» صورت گرفته است.

هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنوی» است. ■ در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

۴ جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
شنیده	نشنیده بودی	بشنو	شنیده بودی
داری	نداری	برو	داری می روی
خواهید پرسید	نخواهید پرسید	پرسید	خواهید پرسید

نکته ۱۲ / متغیر در این مضارعها

مضارع مستمر / دار + شناس + مضارع اخباری

ماضی استمر / داشت + شناس + ماضی استمراری

قلمرو ادبی

داشتم رفتم ← نرفته  
دارم میروم ← نرفته

- بهره گیری از «مَثَل» چه تأثیری در سخن دارد؟
- دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید.

نکته ۱۳ / متغی مضارع در ماضی مستمر / مضارع اخباری / ماضی استمراری

قلمرو فکری

گذر بردن ساری و غم

- نویسنده، چه کاری را کودکانه می شمارد؟
- در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی های اخلاقی تأکید می کند؟  
«اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.»
- مفهوم عبارت «گندم نمای جو فروش مباش.» را بنویسید.
- برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.  
«شاد و بی غم بزی که شادی و غم زود آینه و زود می گذرند»

ابن حسام خوشفی

به نوبت و به زودت دران وزود اندوهلین مسو

خود صبا

- حدیث «حَابِئُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا» با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟
- هر که داد از خویش برده، از داور مستقی با...



بالای پله‌ها ایستاده بود و بر نگاه می‌کرد اما چیزی دستگیرش نمی‌شد. چشم‌های خواب‌آلود و حیرت‌زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود؛ چیزهای باور نکردنی و تازه‌ای می‌دید که روزهای دیگر ندیده بود.

بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دور باغچه می‌گشت و با آب پاش کوچک خود، گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را مسواک می‌کرد. همان‌طور که بی‌حرکت و خوشحال به زرده تکیه داده بود، همه اینها را می‌دید اما دیروز، هیچ کدام را نمی‌توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب پاش خود دور باغچه‌ها و گلدان‌ها می‌گشت، نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را می‌شست. تعجب برش داشته بود. نمی‌دانست چرا امروز این‌طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و براقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد. سر و صدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود. چند بار با خنده و خوشحالی، دست‌هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد: بهمن... من را می‌بینی...؟ بهمن...!

اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط‌ها سر به هم آورده و خانه‌هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از آجرهای شکسته و پاره‌های خشت و خرده‌های گچ، روی هم ریخته بود. از پله‌ها پایین دوید؛ خوشحال بود.

توی اتاق آمد. مامانش که برایش چای می‌ریخت، به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، با اوقات تلخی گفت: «همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیايد، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد». سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر مرد خانه حساب می‌کرد، صدایش را صاف کرد و گفت: «بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی‌شود اطمینان کرد؛ عجب روزگاری است.»

درست، همین موقع بهمن به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی آنکه در کوچه را بزند و کسی در را باز کند، یک مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک ریز می خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمن با خنده گفت: «می دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار حیاط را خراب کرده!... حالا دیگر می شود همین طوری بیایی خانه ما بازی...»

ناصر هم با خنده و تعجب پرسید: «باد، دیوار را خراب کرده؟! چطوری خراب کرده؟»  
بهمن گفت: «خوب، خراب کرده دیگر!»

طولی نکشید که همه چیز مهمان بازی شان روبه راه شد. یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدم های بزرگ، با ادب و اخم کرده، روی قالیچه نشستند. بهمن سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زردآلو و گیلاس از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمن، همه چیزشان جور شد و به شادی فرو ریختن دیوار، جشن مفصلی گرفتند! تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آنها به خانه خودش آمد، همه چیز را با دهان پر خنده برای مامانش تعریف کرد.

\*\*\*

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصه به حیاط نگاه می کرد. چشم هایش دیگر نمی خندید. لب هایش شل و آویزان شده بود. دلش می خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیاط مثل گذشته از هم جدا می شد. دیواری نو و آجری از میان خانه ها سر بیرون می آورد و آنها را از هم می برید. ناصر می دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اول، کوچک می شود؛ خیلی کوچک. با خودش می گفت: «بله دیگر، کوچولوی کوچولو شده، درست مثل یک قفس...». فکر می کرد که دیگر نمی تواند با بهمن و بچه های دیگر گریه به هوا بازی کند و مثل ماهی های حوض دنبال هم بکنند، به سر و کول هم بپرند و خنده کنان و نفس نفس زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدونند و فضا را از فریادهای شادمانی خود پر کنند.

پشت پنجره ایستاده بود و میله های آهنی را با دست هایش می فشرد. مثل بچه ای دو سه ساله، لب برچیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی تربیتی، دعوایش کرده بودند. بغض گلویش را می فشرد و دلش می خواست گریه کند. چشم های پر بغض و کینه اش به دیوار نوساز، به بنا و عمله ها خیره شده بود. از همه آنها، از دیوار و بنا و عمله ها نفرتش می گرفت.

از حرصش با آنها لج می کرد و هر چه از او می خواستند یا هر چه از او می پرسیدند و هر پیغامی که برای بابا و مامانش داشتند، همه را نشنیده می گرفت. گاهی مشت مشت شن و خاک و سنگ ریزه برمی داشت، به سر و صورت آنها می زد و فرار می کرد.

بارها، او را صدا کرده بودند: «آقا کوچولو، آقا پسر... زنده باشی! یک چکّه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک الله، خیلی تشنه ایم» اما او اعتنایی نمی کرد. پشتش را به آنها می کرد و می رفت. دلش می خواست همان طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه شان زیر آن بمیرند. غصّه دار آرزو می کرد: الهی بمیرند، الهی همه شان بمیرند.

دیگر نمی توانست به خانه بهمن برود. عمله بناها و دیوار، راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بغض گلویش را می فشرد، چندین بار به طرف در کوچه رفت که خود را به بهمن برساند و بازی شان را از سر بگیرد اما در کوچه بسته بود و دستش به قفل در نمی رسید. با خشم و اندوه به دیوار و عمله بناها نگاه می کرد و همه بدبختی خود را از چشم آنها می دید.

هر چه فکر می کرد نمی فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چند روزی که دیوار خراب شده بود، همه آنها راحت تر بودند. آن روزی که مادرش سبزی خشک کردنی خریده بود، مادر بهمن و بقیّه بچه ها آمدند و نشستند و با گو و بخند، همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می گفت اگر آنها نبودند، پاک کردن سبزی ها چهار پنج روز طول می کشید. یا هنگامی که مادر بهمن پرده های اتاقشان را می کوبید، مامانش به کمک او رفت. تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود، شب ها توی حیاط فرش می انداختند و سماور را آتش می کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می فرستادند.

اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند، وضع به این حال نبود. شاید هفته ها می گذشت که همدیگر را نمی دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزه خیالات بود. اگر گاهی هم از دل تنگی، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می کردند، مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می داشت و عوض آن، صدایی خفه و غریبه از خود بیرون می داد. جوابی هم که به این صدا می آمد، خشک و بی مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه، زور کی با هم صحبت می کردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی، سرسنگین حرف می زد.

رما: برآ  
رما: خم

غریبه: دور  
مهربان: نزدیک





به دیوار نیمه کاره، به بنای چاق و گنده و عمله‌ها، به درخت‌ها که باد توی آنها مثل جیر جیرک‌ها «سی سی ... سی سی» می‌خواند، نگاه کرد. همه مشغول بودند؛ دیوار مشغول بالا رفتن، بنا مشغول ساختن و عمله‌ها مشغول نیمه بالا انداختن. فقط باد بود که بیکار توی درخت‌ها نشست و برای خودش آواز می‌خواند. مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند. مثل اینکه هیچ دلش نمی‌خواست به طرف دیوار نوسازِ آجری حمله‌ور شود. خوش داشت که آن بالا، روی شاخه درخت‌ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یک ریز خودش را روی شاخه‌ها تاب بدهد.

ناصر زیر لب گفت: «دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند؛ دیگر نمی‌خواهد بیاید... دیگر ترسیده.»

دیوار داشت به بلندی گذشته خود می‌رسید. بنا و عمله‌ها تند تند کار می‌کردند؛ از نردبان بالا می‌رفتند، نیمه بالا می‌انداختند، گل درست می‌کردند، گچ می‌ساختند، می‌رفتند و می‌آمدند و دیوار بالا و بالاتر می‌رفت.

ناصر هنوز می‌توانست با چشم‌های غم‌زده‌اش، گوشه‌ای از آن حیاط را تماشا کند.

\*\*\*

مامانش بی‌آنکه سر خود را برگرداند، گفت:

— ها... بابات آمده؟

— نه.

— هر وقت آمد، مرا خبر کن.

— کجا می‌خواهید بروید؟

— خواستگاری.

— یا الله، من هم می‌خواهم بیایم.

مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید:

— کجا؟

— خواستگاری.

— آها... پس این‌طور! دیگر کجا می‌خواهی بیایی؟ ها؟

ناصر ساکت شد. از حرف‌های مامانش فهمید که التماس کردنش بی‌نتیجه است و او را با

خود نخواهد برد اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد. مثل اینکه حرفی مانند آتش سرزبانش بچسبد و دهانش برای گفتن باز نشود، مدتی این پا و آن پا شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود، خیره خیره نگاه کرد؛ آخر طاقت نیاورد و گفت:

– مامان!...

– بفرمایید.

– چرا اینها دارند میان خانه ما و بهمن دیوار می کشند؟

– چرا دارند دیوار می کشند؟ چه چیزها می پرسی! آخر همین طوری که نمی شود....

– چطوری؟

– خانه هامان بی دیوار باشد.

– چرا نمی شود مامان؟

– ای، چه می دانم. دست از سرم بردار. مگر نمی بینی میان همه خانه ها دیوار است؟

– چرا میان همه خانه ها دیوار است؟

– برو بازی را بکن. این قدر از من حرف نگیر، بچه.

ناصر ساکت شد، چیزی دستگیرش نشده بود. مادرش از اتاق بیرون رفت. ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون، به بنا و عمله ها و درخت ها، نگاه کرد. درخت ها، بی حرکت، راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درختان «سی سی... سی سی... سی سی» آواز نمی خواند و روی شاخه ها تاب نمی خورد. فهمید که باد ترسیده و از میان درخت ها رفته... در رفته.

دلش از غم و درماندگی فشرده شد. هیچ کس نبود به کمکش بیاید؛ هیچ کس. جلوی چشم های غم زده اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می کرد. همان طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می کرد، با خود گفت: «آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است.» سر شاخه ها و روی برگ ها، آفتاب زرد و بی مهر غروب، مثل صدها قناری نشسته بود که دسته دسته به آسمان پرواز می کردند. آن وقت مثل اینکه برگ ها و شاخه های تاریک و خالی، برمی گشتند و به او نگاه می کردند. همه به او نگاه می کردند... درها، درخت ها، دیوارها... همه اخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند.

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بیزاری از کنار بنا و عمله‌ها گذشت. بی آنکه نگاهی به آنها بکند، به طرف اتاق‌های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بنا و دیوار سفید خیره شد. برق خوش حالی در چشم‌هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجر پیش‌پایش گذاشت اما وحشت سراپایش را فرآگرفت. بلند شد و با دلهره و نگرانی به این‌ور و آن‌ور خود نگاه کرد. هیچ‌کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بنای خپله‌ای که در چند قدمی او خم شده بود، نگاه کرد. بعد درحالی که دست‌هایش می‌لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پرپر می‌زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت، دستش را به نشانه سر بنای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت، دستش با پاره آجر در هوا به گردش آمد...

ناگاه لرزشی شدید سراپایش را برداشت. در همان دم که می‌خواست آجر را پرتاب کند، به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم‌گنده سرخس چپ‌چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش رعشه شدیدی گرفت. دستش لرزید و شل و بی‌حس پایین آمد و پاره آجر از میان انگشت‌هایش روی زمین افتاد. با چشم‌های بیرون زده گفت: دیو... دیو... دیوار... جیغ کشید و به طرف اتاق فرار کرد. مادرش سراسیمه، سر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید: «چه شده؟ چطور شده؟» ناصر درحالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می‌لرزید، با هق‌هق گریه گفت: «دیو... دیو... آمده من را بخورد.»

دیوار، جمال میرصادقی  
(با اندکی تصرف و تلخیص)

منور

## درک و دریافت

۱ اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هریک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟

■ بنا دیوار همسایه

۲ درباره «زاویه دید» و «شخصیت اصلی» داستان توضیح دهید.







# زندگی ادبیات سفر و

درس سوم: سفر به بصره  
کارگاه متن پژوهی  
گنج حکمت: شبی در کاروان  
درس چهارم: درس آزاد (ادبیات بومی ۱)  
کارگاه متن پژوهی  
درس پنجم: کلاس نقاشی  
کارگاه متن پژوهی  
روان خوانی: پیرمرد چشم ما بود

در درس نخست این فصل، بخشی از نوشته حکیم ابومعین ناصر خسرو قبادیانی، سراینده قرن پنجم را خواهیم خواند. در این نوشته، ناصر خسرو بخشی از رخدادهای سفر خویش را با ذکر زمان و مکان و شرح جزئیات و توصیف حالات اشخاص، بیان کرده است (سفرنامه). در متن «کلاس نقاشی»، سپهری خاطره‌ای از یک کلاس، دوران تحصیل خویش را با توصیف و چاشنی طنز نوشته است (خاطره نگاری).

سفرنامه‌ها یا خاطره نگاشت‌ها در حقیقت، بخشی از «زندگی نامه» هستند. آثاری که اشخاص با ثبت خاطرات و گزارش احوال خویش یا شرح رخدادهای روزگار و افکار دیگران بر جای می‌گذارند «حسب حال» یا «زندگی نامه» خوانده می‌شوند؛ مثلاً «پیر مرد چشم ما بود» بیان حس و حال عاطفی آل احمد است که با زبان صمیمی درباره نیمه نگاشته شده است.



حسب حال  
خود فرد نوشته

# درس سوم

## سفر به بصره

چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم و می خواستیم که در گرمابه روم؛ باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پارهای در پشت بسته از سرما. گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خورجینکی بود که کتاب در آن می نهادم، بفرختم و از بهای آن درمکی چندان سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه بان دهم، تا باشد که ما را دمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم. چون آن درمک ها پیش او نهادم، در ما نگریست؛ پنداشت که ما دیوانه ایم. گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می آیند»، و گذاشت که ما به گرمابه در رویم. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برقتیم. کودکان بر در گرمابه، بازی می کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ می کردند.

ما به گوشه ای باز شدید، و به تعجب در کار دنیا می نگریستیم و مکاری از ما سی دینار مغربی می خواست، و هیچ چاره ندانستیم؛ جز آنکه وزیر ملک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم گرمی تمام، به بصره آمده بود؛ پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر، صحبتی بودی و این [مرد] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند. احوال مرا نزد وزیر باز گفت. چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی بر نشین و نزدیک من آی». من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتیم و رفتن مناسب ندیدم. رقعهای نوشتیم و عذری خواستیم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم»، و غرض من دو چیز بود: یکی بی نوایی؛ دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا در فضل، مرتبه ای است زیادت، تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم. در حال، سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن، دو دست جامۀ نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدید. مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکومنظر

تزارد  
تزارد  
اجازتی ورود

مفعول  
مفعول  
مفعول

مخبرین  
مخبرین  
وام

خواست  
خواست

مقاس  
مقاس  
غیاب  
غیاب

نتیم به نمراندی

و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک خویش باز گرفت، و از اول شعبان تا نیمهٔ رمضان آنجا بودیم، و آنچه، آن اعرابی کرای شتر بر ما داشت، به سی دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند.

خدای، تبارک و تعالی، همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد، به حق الحق و اهله، و چون بخواستیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد؛ چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم. از برکات آن آزادمرد، که خدای، عز و جل، از آزادمردان خوشنود باد.

تاریخ: سی و نهمین روز

بعد از آنکه حال دنیای ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. چون از در، در رفتیم، گرمابه بان و هر که آنجا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند؛ چندان که ما در حمام شدیم، و دلاک و قیم درآمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم، هر که در مسلخ گرمابه بود، همه بر پای خاسته بودند و نمی نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، و در آن میانه [شنیدم] حمامی به یاری از آن خود می گوید: «این جوانان آنان اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم.» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم؛ من به زبان تازی گفتم که: «راست می گویی، ما آنانیم که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم.» آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جل جلاله و عم نواله، نا امید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

منتهی وجود دارک  
اینگ  
مغز  
تضمن

وصف

وصف

بزرگ است قوه او و ذالعی است لطف او  
سفرنامه، ناصر خسرو

سنو



# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

امراد فضل رتبه ای است دانش  
 فضل کرده / بخششی  
 فضل دست برتری

- ۱ معانی مختلف واژه «فضل» را با توجه به متن درس بنویسید.
- ۲ جدول زیر را کامل کنید.

واژه	مترادف	هم خانواده
کَرَم	بِعَافِي	اَرَام
إِنْعَام	فَضْل	نَعْمَت
فِرَاق	آسایش	فِرَاق

- ۳ در زبان فارسی کلمه‌های اهمّیت املائی بیشتری دارد که یک یا چند حرف از حروف شش گانه زیر در آن باشد:

ع، ء	ت، ط	ح، ه	ذ، ز، ض، ظ	ث، س، ص	غ، ق
.....	.....	.....	.....	.....	.....
.....	.....	.....	.....	.....	.....

■ اکنون از متن درس، واژه‌هایی را که این نشانه‌ها در آنها به کار رفته‌اند، بیابید و بنویسید.

- ۴ واژه‌ها در گذر زمان، دچار تحوّل معنایی می‌شوند؛ برای پی بردن به این موضوع، معنای واژه‌های مشخص شده را با کاربرد امروزی آنها مقایسه کنید.

■ ما را به نزدیک خویش باز گرفت.  
 ■ به مجلس وزیر شدیم.  
 ■ شوخ از خود باز کنیم.

رفتن / رفت / رفتن  
 استادی  
 بلاییم  
 بان / دور / بنیم

۵ کاربرد معنایی پسوند «ک» را در هر یک از واژه‌های زیر بنویسید.

خورچینگ      دَمک      دَرَمک

**تصغیر**

### قلمرو ادبی

- ۱ در متن درس، نمونه‌ای از تشبیه بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.
- ۲ دو ویژگی برای نثر درس «سفر به بصره» بنویسید.

**ساده / توصیفی**

### قلمرو فکری

- ۱ چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟
- ۲ معنا و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید.
  - دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند. ← **تنگ دست**
  - چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست. ← **خواندن نامه‌های فرد به سائیل**
- ۳ بیت زیر، با کدام قسمت درس، ارتباط معنایی دارد؟
- ۴ چگونه از پیام نهایی درس می‌توانیم برای زندگی بهتر بهره بگیریم؟
 

دوران روزگار به ما بگذرد پستی گاهی شود بهار دگر گه خزان شود سعدی

✓ **ما مردم بدانند به سستی که از روزگار بیگانه‌ای، نباید نالید**
- ۵ **ناباید امری اغوش را**



# گنج حکمت شبی در کاروان

مستان مرغی ← نرسا سخنة به نغم



جج

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای، خفته. شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود، نعره‌ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس، آرام نیافت. چون روز شد گفتمش: «آن چه حالت بود؟» گفت: «بلبلان را دیدم که به نالش درآمدند بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه؛ اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت، خفته»

تسبیح کائنات  
همه ی موضوعات خدا را عبارت از تسبیح

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش  
مگر آواز من رسید به گوش  
بانگ مرغی چنین کند مد هوش  
مرغ، تسبیح گوی و من خاموش

تغابیر عتق با عمل و صبر  
تسبیح استخوان در آید  
تسبیح کائنات  
گلستان، سعدی

دیک  
دوش، مرغی به صبح می‌ناید  
یکی از دوستان مخلص را  
گفت باور نداشتم که تو را  
این شرط آدمیت نیست

تغابیر  
مفعول  
جمله ۲ جمله ۱

\* جمله ۱ بعد از نسبت ← مفعول

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....





# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

## قلمرو ادبی

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

## قلمرو فکری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

# درس پنجم

## کلاس نقاشی

صحنه تیره

زننگ نقاشی، دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی شد. خنده در آن روا بود. معلّم دور نبود. صورتیک به رو نداشت. «صاد» معلّم ما بود؛ آدمی افتاده و صاف. سالش به چهل نمی رسید. کارش نگار نقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت. نقش بندی اش دلگشا بود و رنگ را نگارین می ریخت. آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود. در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی، آدم چه کاره بود؟! معلّم، مرغان را گویا می کشید؛ گوزن را رعنا رقم می زد؛ خرگوش را چابک می بست؛ سگ را روان گرفته می ریخت؛ اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلّم در یاد است.

طرح اولیّه معلّم راستین \*

سال دوم دبیرستان بودیم. اول وقت بود و زننگ نقاشی ما بود. در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلّم. «صاد» آمد. بر با شدم و نشستیم. لوله ای کاغذ زیر بغل داشت. لوله را روی میز نهاد. نقشه قالی بود و لابد ناتمام بود. معلّم را عادت بود که نقشه نیم کاری با خود به کلاس آورد و کارش پیوسته همان بود؛ به تخته سیاه با گچ طرح جانوری می ریخت؛ ما را به رونگاری آن می نشاند و خود به نقطه چینی نقشه خود می نشست.

معلّم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ برگشت و گفت: «خرگوشی می کشم تا بکشید.» شاگردی از در مخالفت صدا برداشت: «خرگوش نه!» و شیطنت دیگران را برانگیخت. صدای یکیشان برخاست: «خسته شدیم از خرگوش، دنیا پر حیوان است.» از ته کلاس شاگردی بانگ زد: «اسب!» و تنی چند با او هم صدا شدند: «اسب، اسب!» و معلّم مشوّش بود. از در ناسازی صدا برداشت: «چرا اسب؟ به درد شما نمی خورد؛ حیوان مشکلی است.» پی بردیم راه دست خودش هم نیست و این بار، اتاق از جا کنده شد. همه با هم دم گرفتیم: «اسب، اسب!» که معلّم فریاد کشید: «ساکت!» و ما ساکت شدیم و معلّم آهسته گفت: «باشد، اسب می کشم.» و طراحی آغاز کرد. «صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. خَلَفِ صدقِ نیاکان هنرور خود بود و نمایش نیم رخ زندگان رازی در بر داشت و از سر نیازی بود. اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می داد.

خاصیت خوانند

از کلاس رانی ۲

دست معلّم از **وَقَب** حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. **فَكَّ** زیرین را پیمود و در **أَخْرَه** ماند؛ پس بالا رفت، چشم را نشانده؛ دو گوش را بالا برد؛ از **یال** و **غَارِب** به زیر آمد؛ از پستی پشت گذشت؛ **گُرده** را برآورد؛ **دُم** را آویخت؛ پس به جای گردن باز آمد. به پایین رو نهاد؛ از **خَمِ كَتَف** و سینه فرارفت و دو دست را تا **فِرَاز** **كُلّه** نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرفته زد. «صاد» از کار باز ماند. دستش را پایین برد و مردّد مانده بود. صورت از او چیزی می‌طلبید؛ تمامت خود می‌خواست. **كُلّه** پاها مانده بود، با **سُمها**، و ما چشم به راه **أخِر** کار و با خبر از مشکل «صاد». سرپاش از **درماندگی** اش خبر می‌داد، اما معلّم درنماند. **گریزی** رندانه زد که به سود اسب انجامید؛ شتابان خط‌هایی درهم کشید و **علفزاری** ساخت و حیوان را تا ساق پا به علف نشانده. **شیطنت** شاگردی **گُل** کرد؛ صدا زد: «حیوان مچ پا ندارد، **سَم** ندارد.» و معلّم که از **مخمصه** رسته بود، به خون سردی گفت: «در علف است؛ حیوان باید بچرد.»

معلّم نقاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت، هر جا به کار صورتگری درمی‌ماند، چاره‌ درماندگی به شیوه معلّم خود می‌کند.

اتاق آبی، **سهراب سپهری**



# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

۱ سپهری، برای کلمه «نقاشی کردن» از چه معادل‌های معنایی دیگری استفاده کرده است؟

۲ برای هریک از موارد زیر، یک مترادف از درس بیابید.

■ برآمدگی پشت پای اسب (.....جله.....)

■ چنبره گردن (.....اخره.....)

■ میان دو کتف (.....غارب.....)

۳ املایی بیابید و بنویسید.

۴ نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

«صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید.

۵ به کاربرد حرف «و» در جمله‌های زیر توجه کنید:

الف) زندگی و سفر مانند هم هستند. عطف

ب) در طول زندگی، سفر می‌کنیم و در سفر هم زندگی می‌کنیم. ربط هم‌باز

«و» در جمله «الف»، دو یا چند کلمه را به هم پیوند داده‌است؛ به این نوع «و»،

«واو عطف» می‌گویند.

«و» در جمله «ب»، دو جمله را به هم ربط داده‌است. به این «و» که معمولاً پس

از فعل می‌آید و دو جمله را به هم می‌پیوندد، «نشانه ربط یا پیوند» می‌گویند.

■ اکنون از متن درس، برای کاربرد هر یک از انواع «و» نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

## قلمرو ادبی

۱ در کدام قسمت از این متن، می‌توان نشانه‌های شاعری نویسنده را یافت؟

۲ دو کنایه در متن درس پیدا کنید و مفهوم آنها را بنویسید.

## قلمرو فکری

۱ از نظر نویسنده، کلاس درس نقاشی در مقایسه با کلاس درس‌های دیگر چه ویژگی‌هایی داشت؟

۲ معنی و مفهوم هر یک از عبارت‌های زیر را بنویسید.

■ خَلْفَ صَدَقِ نِیَاکَانَ هِنُرورِ خُودِ بُوَد. جَا نَسِیْنِ، اِسِیْنِ بِرِانِ هَرْمَنْدِ صُورِ بُوَد

■ اسب از پهلو، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.

۳





## نیما یوشیج

### پیرمرد چشم ما بود

### روان خوانی

علم برین - درفش  
علم برین بریا کردن

بار اول که پیرمرد را دیدم در کنگره نویسندگانی بود که خانه فرهنگ شوروی در تهران علم کرده بود؛ تیر ماه ۱۳۲۵ زبر و زرنگ می آمد و می رفت. دیگر شعرا کاری به کار او نداشتند. من هم که شاعر نبودم، و علاوه بر آن، جوانگی بودم و توی جماعت، بُر خورده بودم. شبی که نوبت شعر خواندن او بود، یادم است برق خاموش شد و روی میز خطابه شمعی نهادند و او «آی آدم‌ها» یش را خواند. ای آدم‌ها ← نیما یوشیج  
تا اواخر سال ۲۶ یکی دو بار به خانه اش رفتم. خانه اش کوچه پاریس بود. شاعر از «بوش» گریخته و در کوچه پاریس! عالیه خانم رو نشان نمی داد و پسرشان که کودکی بود، دنبال گربه می دوید و سرو صدا می کرد.

الم : درد ، اندوه  
تراز رفتن بود

دیگر او را ندیدم تا به خانه شمیران رفتند؛ شاید در حدود سال ۲۹ و ۳۰. یکی دو بار با زلم به سراغشان رفتیم. همان نزدیکی های خانه آنها تکه زمینی وقفی از وزارت فرهنگ گرفته بودیم و خیال داشتیم لانه ای بسازیم. راستش اگر او در آن نزدیکی نبود، آن لانه ساخته نمی شد و ما خانه فعلی را نداشتیم. این رفت و آمد بود و بود تا خانه ما ساخته شد و معاشرت همسایگانه پیش آمد. محل هنوز بیابان بود و خانه ها درست از سینه خاک درآمده بودند و در چنان بیغوله ای آشنایی غنیتمی بود؛ آن هم با «نیما». از آن به بعد که همسایه او شده بودیم، پیرمرد را زیاد می دیدم؛ گاهی هر روز؛ در خانه همامان یا در راه. او کیفی بزرگ به دست داشت و به خرید می رفت و برمی گشت. سلام علیکی می کردیم و احوال می پرسیدیم و من هیچ فکر نمی کردم که به زودی

وصفی

کتابه از بحرآن

خواهد رسید روزی که او نباشد. گاهی هم سراغ همدیگر می رفتیم؛ تنها یا با اهل و عیال. گاهی درد دلی، گاهی مشورتی از خودش یا از زنش یا درباره پسرشان که سالی یک بار مدرسه عوض می کرد و هر چه می گفتیم بحران بلوغ است و سخت نگیرد، فایده نداشت.



# مرفه / مفرح!

زندگی مرفهی نداشتند. پیرمرد **شندرغازی** از وزارت فرهنگ می گرفت که **صرف** و خرج خانه اش می شد. رسیدگی به کار منزل اصلاً به **عهده عالیه** خانم بود که برای بانک ملی کار می کرد و حقوقی می گرفت و بعد که عالیه خانم بازنشسته شد، کار خراب تر شد. پیرمرد در چنین وضعی گرفتار بود. به خصوص، این ده ساله اخیر، و آنچه این وضع را باز هم بدتر می کرد، رفت و آمد شاعران جوان بود. عالیه خانم می دید که پیرمرد چه پناهگاهی شده است، برای خیل جوانان، **اما تحمل آن** همه رفت و آمد را نداشت؛ به خصوص در **چنان معیشت** تنگی. خودش هم از این همه رفت و آمد به تنگ آمده بود.

هر سال تابستان به یوش می رفتند. خانه را اجاره می دادند یا به کسی می سپردند و از قند و چای گرفته تا **تره بار** و **بُشن** و دوا درمان، همه را فراهم می کردند و راه می افتادند؛ درست همچون سفری به **قندهار**، هم **بیلاقی** بود هم **صرفه جویی** می کردند.

اما من می دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هرساله به **جست و جوی تسلائی** می رفت؛ برای **غم غربتی** که در شهر به آن **دچار** می شد. نمی دانم خودش می دانست یا نه که **اگر به شهر نیامده بود، نیما نشده بود.**

مسلمانا اگر درها را به رویش بسته بودند، شاید **وضع جور دیگری** بود. این آخری ها فریاد را فقط در **شعرش** می شد **جُست**. نگاهش آرام و حرکاتش و زندگانی اش بی **تلاطم** بود و خیالش تخت.

به همین **طریق** بود که پیرمرد، دور از هر **ادایی** به **سادگی** در میان ما زیست و به ساده دلی روستایی خویش از هر چیز **تعجب کرده** و هر چه **بر او تنگ** گرفتند، **کمر بند خود را تنگ تر بست** تا دست آخر با **حقارت** زندگی **هامان اُخت** شد. همچون **مروارید** در **دل صدف کج** و **کوله ای** سال ها بسته ماند. در چشم او که خود **چشم زمانه** ما بود، آرامشی بود که **گمان** می بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است؛ اما در واقع **طمانینه ای** بود که در چشم بی نور یک **مجسمه دوره فراعنه** هست. در این همه سال که با او بودیم، هیچ نشد که از تن خود بنالد. هیچ بیمار نشد؛ نه سردردی و نه پادردی و نه هیچ ناراحتی دیگر. فقط یک بار، دو سه سال قبل از مرگش شنیدم که از تن خود نالیده؛ مثل اینکه پیش از سفر تابستانه یوش بود.

شبی که آن **اتفاق افتاد**، ما به صدای در از خواب پریدیم؛ اول **گمان** کردم **میراب** است. خواب

اربع

دور  
غربت  
مهربانی  
زیر

معاودت  
اورا نشنیده  
غریب

## بست: دست شسته: ۲

که از چشمم پرید و از گوشم، تازه فهمیدم که در زدن میراب نیست و شستم خبردار شد. گفتم: «سیمین! به نظرم حال پیرمرد خوش نیست.» کلفتشان بود، وحشت زده می نمود. مدتی بود که پیرمرد افتاده بود. برای اول بار در عمرش، جز در عالم شاعری، یک کار غیر عادی کرد؛ یعنی زمستان به یوش رفت و همین یکی کارش را ساخت. از یوش تا کناره جاده چالوس روی قاطر آورده بودندش.

اما نه لاغر شده بود، نه رنگش برگشته بود؛ فقط پاهایش باد کرده بود و از زنی سخن می گفت که وقتی یوش بوده اند، برای خدمت او می آمده، می نشسته و مثل جغد او را می پاییده؛ آن قدر که پیرمرد رویش را به دیوار می کرده و خودش را به خواب می زده و من حالا از خودم می پرسم که نکند آن زن فهمیده بود؟

هر چه بود آخرین مطلب جالبی بود که از او شنیدم. هر روز سری می زدیم؛ آرام بود و چیزی نمی خواست و در نگاهش همان تسلیم بود، و حالا...

چیزی به دوشم انداختم و دویدم. هرگز گمان نمی کردم که کار از کار گذشته باشد. گفتم لابد دکتری باید خبر کرد یا دوایی باید خواست. عالیه خانم پای کرسی نشسته بود و سر او را روی سینه گرفته بود و ناله می کرد: «نیمام از دست رفت!».

آن سر بزرگ داغ داغ بود؛ اما چشم ها را بسته بودند؛ کوره ای تازه خاموش شده. باز هم باورم نمی شد. عالیه خانم بهتر از من می دانست که کار از کار گذشته است؛ ولی بی تابی می کرد و هی می پرسید: «فلانی! یعنی نیمام از دست رفت؟».

و مگر می شد بگویی آری؟ عالیه خانم را با سیمین فرستادم که از خانه ما به دکتر تلفن کنند. پسر را پیش از رسیدن من فرستاده بودند سراغ شوهر خواهرش. من و کلفت خانه کمک کردیم و تن او را، که عجیب سبک بود، از زیر کرسی درآوردیم و رو به قبله خواباندیم.

گفتم: «برو سماور را آتش کن؛ حالا قوم و خویش ها می آیند» و سماور نفتی که روشن شد، گفتم رفت قرآن آورد. لای قرآن را باز کردم؛ آمد: «وَالصَّافَاتِ صَفًا».

ارزیابی شتاب زده، جلال آل احمد

منور

خاص  
نخواست

## درک و دریافت

۱ استنباط خود را از عبارت زیر بنویسید.

«هرچه بر او تنگ گرفتند، کمر بند خود را تنگ تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی همام  
اُخت شد.»

۲ در کدام بخش متن، دیدگاه آل احمد درباره جایگاه و ارزش نیما بیان شده است؟







۳





# ادبیات عاشقانه

درس ششم: مهر و وفا  
کارگاه متن پژوهی  
گنج حکمت: حقه راز  
درس هفتم: جمال و کمال  
کارگاه متن پژوهی  
شعر خوانی: بوی گل و ریحان‌ها

در این فصل متن‌های «مهر و وفا»، «جمال و کمال» و «بوی گل و ریحان‌ها» را می‌خوانیم. موضوع این متن‌ها، بیان عواطف و احساسات شاعر یا نویسنده دربارهٔ دوستی، محبت، عشق، شادی و برخی مفاهیم عمیق عرفانی است. به آثاری که چنین درون‌مایه‌ای دارند، «ادبیات غنایی» گفته می‌شود.

ادبیات غنایی، اشعار و متونی است که احساسات، عواطف شخصی، حالات عاشقانه و امید و آرزویی را با زبانی نرم و لطیف بیان می‌کند. در ادبیات فارسی، موضوع‌های غنایی با مفاهیمی همچون: عشق، عرفان، مرتبه، مناجات و گلایه و شکایت، معمولاً در قالب‌های شعری غزل، مثنوی و رباعی و نیز در قالب نثر نوشته می‌شود. ادبیات عرفانی ما که بسیار غنی و گسترده است، در حوزه ادبیات غنایی قرار می‌گیرد.



کلمه مهم «  
ادبیات عرفانی زیر  
مهر و وفا»  
عرفانی است

# درس ششم

## مهر و وفا

عاشقان

دری از به

۱) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد  
 ۲) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد  
 ۳) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد  
 ۴) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد  
 ۵) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد  
 ۶) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد  
 ۷) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد  
 ۸) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد  
 ۹) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد  
 ۱۰) **مهر** و **وفا** که جانب **اعل** و **فان** دارد



# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

۱. معنای واژه‌های مشخص شده را با کاربرد آنها در متن درس مقایسه کنید.
- حافظ ▀ ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست ▀ در حضرت کریم تمنا چه حاجت است
- ابوسعید ابوالخیر ▀ تعلیم ز ارّه گیر در امر معاش ▀ نیمی سوی خود می کش و نیمی می پاش
۲. ضمیر پیوسته غالباً در متن ادبی، در یکی از دو جایگاه زیر قرار می‌گیرد:
- (الف) به فعل متصل می‌شود؛ در این صورت، «مفعول» یا «متمم» است.
- (ب) به واژه‌هایی به جز فعل وصل می‌شود؛ در این صورت، «مضاف‌الیه» است.
- گاه ضمیر، برخلاف موارد «الف» و «ب» در جایگاه اصلی خود قرار نمی‌گیرد و در جای دیگر می‌نشیند؛ به این شیوه کاربرد ضمیر، «جهش» یا «جابه‌جایی ضمیر» می‌گویند؛ مانند کاربرد ضمیر پیوسته «ت» در مصراع اول سروده زیر:
- ای بی‌نشان محض، نشان از که جویمت؟ گم گشت در توهر دو جهان از که جویمت؟ عطار
- در شعر این درس، نمونه‌ای از «جهش ضمیر» را مشخص کنید.

لنا معوق بودن  
بی نیازی  
نیمی - دران  
درین گند به ضرر

دست نیاشی  
بودن معوق

## قلمرو ادبی

۱. در متن درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.
۲. در ادبیات فارسی، شاعران یا نویسندگان، واژه «صبا» را در کدام مفهوم نمادین به کار می‌برند؟

بیام‌رسانی

۳ هرگاه، در عبارت یا بیتی، یک کلمه‌ای به چند معنا به کار رود، آرایهٔ «ایهام» پدید می‌آید. ایهام، از ریشهٔ «وهم» و به معنای «به تردید و گمان افکندن» است؛ همان طور که در مصراع «چون بوی تو دارد جان، جان را هله بنوازم» کلمهٔ «بوی» در دو معنای مختلف «رایحه» و «آرزو» به کار رفته است.

■ بیت زیر را از نظر کاربرد آرایهٔ «ایهام» بررسی کنید.

بار ادوی

حافظ

گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

دعبر

گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد

مفعول

عالم به عالم

معنای  
عم گمراه کننده  
هم هدایت کننده

## قلمرو فکری

۱ با توجه به متن درس، حافظ، شرط وفاداری معشوق را در چه می‌داند؟

۲ بیت زیر، با کدام قسمت از سرودهٔ حافظ، ارتباط مفهومی دارد؟

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

حافظ حدیث دوست تویم مرد به صحبت دوست / که آشنا حتی آشنا ند دارد

۳ از کدام بیت درس، می‌توان مفهوم آیهٔ شریفهٔ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را دریافت؟

ز دست بنده چه ضرزی خدایند دارد

۴



## نج حکمت حقه راز

اسرار: رازها  
اسرار: باخاری

روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت: «ای شیخ آمده ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایی.»  
شیخ گفت: «باز گرد تا فردا.»

آن مرد بازگشت.

شیخ بفرمود تا آن روز، موشی بگرفتند و در حقه کردند و سر حقه محکم کردند.

دیگر روز آن مرد باز آمد و گفت: «ای شیخ، آنچه وعده کرده‌ای، بگوی.»

شیخ بفرمود تا آن حقه را به وی دادند و گفت: «پنهان، تا سر این حقه باز نکنی.»

مرد حقه را برگرفت و به خانه رفت و سودای آتش بگرفت که آیا در این حقه، چه سراست؟

هر چند صبر کرد نتوانست. سر حقه باز کرد و موش بیرون جست و برفت.

مرد پیش شیخ آمد و گفت: «ای

شیخ، من از تو سر خدای تعالی طلب

کردم، تو موشی به من دادی؟!»

شیخ گفت: «ای درویش، ما

موشی در حقه به تو دادیم، تو

پنهان نتوانستی داشت؛ سر خدای

را با تو بگوئیم، چگونه نگاه خواهی

داشت؟!»



اسرار التوحید، محمد بن منور

منور

بیان رازها  
اهل انوار  
نور منور  
راز



# درس هفتم

## جمال و کمال

از نعمت‌های قرآن / حدیث قرآن  
زندگی بخشنی قرآن

اسنادی منتهی

بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان؛ در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است. وجود دارد  
و مثل قرآن، مثل آب است روان؛ در آب، حیات تن‌ها بود و در قرآن حیات دل‌ها بود. وجود دارد

حیات: زندگی  
حیات: حیات

معین  
آب و استی و استی  
هزار گونه نعمت



عقمت  
غصم

# تاریخچه زندگی یوسف

انفقت: دوری  
زلفت: آسایش

در قرآن، قصه‌ها بسیار است و لکن قصه یوسف (ع) نیکوترین قصه‌هاست.

این قصه، عجب‌ترین قصه‌هاست؛ زیرا که در میان دو ضد جمع بود: هم فرقت بود و هم وصلت؛ هم محنت بود، هم شادی؛ هم راحت بود، هم آفت؛ هم وفا بود، هم جفا؛ در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود؛ پس چون در او این چندین اندوه و طرب بود، در نهاد خود محنت و عجب بود.

سبع

امور او

امتیازی مقارن

گفته‌اند «نیکوترین» از بهر آن بود که یوسف صدیق و وفادار بود و یعقوب خود او را به صبر آموزگار بود، و زلیخا در عشق و درد او بی‌قرار بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار بود، و خبردهنده از او، ملک جبار بود.

وفاداری / صبر / بخاری

بهر باری / بصر: دریا

بزرگی درون / بر ظم

سورت: چهره / سورت: شرف

قصه حال یوسف را نیک‌تر از حسن صورت او گفت، بلکه از حسن سیرت او گفت؛ زیرا که نیکو خو، بهتر هزار بار از نیکو رو، بینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؛ از روی نیکوش حبس و چاه آمد، و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.

پادشاه عالم، خبر که داد در این قصه، از حسن سیرت او داد، نه از حسن صورت او داد، تا اگر نتوانی که صورت خود را چون صورت او گردانی؛ باری، بتوانی که سیرت خود را چون سیرت او گردانی.

اهمیت درون

گردان / منقول به

آنکه گفتیم سیرتش نیکوترین سیرت‌ها بود، از بهر آنکه در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد و در مقابله لثیمی، کریمی کرد.

«خرمقابل بدی، خوچا کردن»

برادران یوسف، چون او را زیادت نعمت دیدند و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند، آهنگ کید و مکر و عداوت کردند تا مگر او را هلاک کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند. تدبیر برادران برخلاف تقدیر رحمان آمد. ملک تعالی او را دولت بر دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت، زیادت بر زیادت کرد، تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب‌دان برابر نیاید!

خواست / خواست

بزرگی تقدیر خدا / قسمت مکر و صلح

تفسیر سوره یوسف (ع)، احمد بن محمد بن زید طوسی

سنو

مکرو و مدارا و الله ضیر الماکرین

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

- ۱ با توجه به متن درس، معادل معنایی کلمه های زیر را بنویسید.  
( کریمی) بخت ..... ( بخت) ..... ( لئیمی) استی .....  
دولت (.....)

۲ « نیکوخوا، بهتر هزار بار از نیکو رو.» است معنوی

- ۳ در فارسی معیار و رایج، برخی واژه‌ها به دو شکل، تلفظ می شوند؛ نظیر «مهربان، مهربان».  
در گفتار عادی، از هر دو گونه تلفظی می توان استفاده کرد اما در شعر، با توجه به وزن و آهنگ، باید تلفظ مناسب را انتخاب کرد.  
■ در متن درس، واژه‌های دو تلفظی را بیابید.

جاودان / آموزگار / روزگار

### قلمرو ادبی

- ۱ در بند ششم متن درس، کدام نوع از روابط معنایی واژه‌ها، بر زیبایی سخن افزوده است؟
- ۲ در جمله زیر، دو رکن اصلی تشبیه (مشبه و مشبه به) را مشخص کنید.  
«قرآن مانند است به بهشت جاودان.»
- ۳ در عبارت زیر، کدام واژه‌ها «جناس» دارند؟  
«در مقابله جفا، وفا نرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد.»
- ۴ به واژه‌هایی که در پایان دو جمله بیابند و از نظر صامت و مصوت‌های پایانی، وزن یا هر دوی آنها هماهنگ باشند، کلمات «مُسَجَّع» و به آهنگ برخاسته از آنها «سَجَع» می گویند.  
■ دو عبارت مُسَجَّع از متن درس بیابید و ارکان سجع را مشخص نمایید.

## قلمرو فکری

۱ به چه دلیل نویسنده معتقد است که: «مَثَلُ قرآن، مَثَلُ آبِ روان است.»؟

۲ کدام بخش از متن درس، به مفهوم آیه شریفه «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.» (آل عمران، آیه ۵۴) اشاره دارد؟

۳ هر یک از بیت‌های زیر، با کدام عبارت درس، ارتباط معنایی دارد؟

■ خدمت حق کن به هر مقام که باشی      خدمت مخلوق افتخار ندارد      عطار

■ صورت زیبای ظاهر هیچ نیست      ای برادر، سیرت زیبا بیار      سعدی

۴ درباره ارتباط مفهومی دو عبارت زیر، توضیح دهید.

■ «الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ.»  
 ■ یعقوب، خود او را به صبر آموزگار بود.

صبر ← صَبْرٌ

۵



## شعرخوانی

## بوی گل وریحان ها

نحوه مفعول

تسمین - اسفاره

عاشق

۱ وقتی دل سودایی، می رفت به بستان ها

تسمین - اسفاره

که نعره زدی بلبل، که جامه دیدی گل

تسمین - اسفاره

تا عهد تو در بزم عهد همه بشکتم

عاشق

تا خار غم عشقت آویخته در دامن

تسمین - اسفاره

۵ گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید فصل

گویند مگو سعدی، چندین سخن از عشش

ه لوبند منادا وصف

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

تسمین - اسفاره

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

بوی گل وریحان ها

۱ کدام نوع لحن برای خوانش این شعر مناسب است؟ چرا؟

۲ چرا این سروده، در ادب غنایی جا می گیرد؟









# ادبیات پایدار

درس هشتم: پاسداری از حقیقت

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت: دیوار عدل

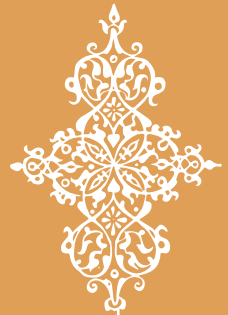
درس نهم: بیداد ظالمان

کارگاه متن پژوهی

شعر خوانی: همای رحمت

در این فصل، متن‌هایی را می‌خوانیم که در آنها نویسنده یا شاعر، تفکر آگاهی‌بخش یا انتقادی خویش را دربارهٔ دادگری، عدالت‌خواهی، بیدادگری، ستم‌ستیزی، آزادی و حق‌جویی، بازگو می‌کند. به این گونه متن‌ها که در حقیقت، فریاد مظلومیت آزادی‌خواهان را به گوش می‌رساند و خواننده را به ایستادگی، مبارزه و سازش‌ناپذیری در برابر ظلم، فرامی‌خواند، «ادبیات پایداری» یا «ادب مقاومت» می‌گویند.

ایستادگی در برابر بیدادگری‌های اشخاص و حکومت‌های ظالم در تاریخ همه ملت‌ها دیده می‌شود؛ هنگامی که یک ملت یا جامعه به مبارزه با عوامل استبداد و استکبار داخلی یا تجاوز بیگانگان بر می‌خیزد، از سروده‌ها یا نوشته‌هایی بهره می‌گیرد که موضوع اصلی آنها، ستایش آزادی و آزادی‌خواهی و دعوت به مبارزه و پایداری در برابر بیدادگران است.



# درس هشتم

## پاسداری از حقیقت

نزاله بودن  
عشق و احترام  
انقلاب و پیام  
امام حسین (ع)

درختان را دوست می دارم  
که به احترام تو قیام کرده اند  
و آب را دوست دارم (حذف لفظی)

تلمیح

خون تو شرف را سرخون کرده است  
مجاز از شهادت / حسن تعلیل

شفق، آینه دار نجابت است  
و خلق، محرابی است  
که تو در آن

مصادرت در راه پاسداری از اندیشه  
در شرافت

نزار: ابراهیم، بجای آوردن  
گزار: هر چیزی که با نزار بنامد!!

نماز صبح شهادت گزارده ای

صوم اله  
در نذر آن لودال هسم  
جایگاه

در فکر آن گودالم  
که خون تو را مکیده است

چو گودالی چنین رفیع ندیده بودم  
در خضیض هم می توان عزیز بود  
جایگاه است

از گودال پسر ← تسخیر، اسفاره، تلمیح

\*\*\*

صرف المكان بالملین  
بهرن جایگاه به سالن آن است

بشمیری که بر گوی تو آمد

هر چیز و همه چیز را در کائنات

در من پاره کرد:

هر چه در سوی تو، حسینی شد

دیگر سوزیدی...

(کسبه)

مناری محزون

آه، کی مرگ تو معیار!

مرگ چنان زندگی را بر خیره گرفت

و آن را بی قدر کرد

میت بخشن بودن حکمت امام حسین

حکمت ← جاودانی

که مردنی چنان

غبطه بزرگ زندگانی شد

آرزوی در داغ زنگانی ← پارادوکس

خون ← مجاز از حکمت

با خون بجایت حقیقت

در یک تراز ایستاد

معیار

مناسا من حق و باطل بر جانان  
معیار حق و باطل حکمت امام حسین

سفره / صقره

منادا

مدر: ازی / قدر: تقدیر / عذر: ذریب

عین حقیقت بودن حکمت امام حسین

تابلوی ظهور عاشورا اثر استاد محمود فرشچیان

عزم: تقسیم  
عظم: استخوان

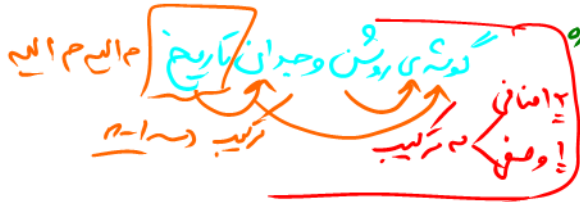
منه  
و عزمت، ضامن دوام جهان شد  
که جهان با دروغ می باشد = منه  
و خون تو، امضای «راستی» است... ← تکیه  
منه

خود با عزم جهان با دروغ  
← علت دوام نداشتن جهان، دروغ  
صن تکیه

\*\*\*

تکیه  
پسندای امام حسن زین  
العراق

تو تخت از شجاعت  
در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده ای  
بر پاسداری از حقیقت



و صداقت  
شیرین ترین لبند  
بر لبان اراده توست  
چندان تناوری و بلند

نادرانی عمل در برابر بزرگ امام حسن

تکیه  
کلاه از سر کودک عقل می افتد  
سقاوه، سحیه

جلد ۲۶

\*\*\*

بر تالابی از خون خویش

در گذر که تاریخ ایستاده ای

با جامی از فرهنگ

و بشریت رهگذار را می آشامانی

- هر کس را که تشنه شطلات است -

گرسن زهد سحادت  
و خجالت انسان از ظم بندیری

سقاوه

\*\*\*

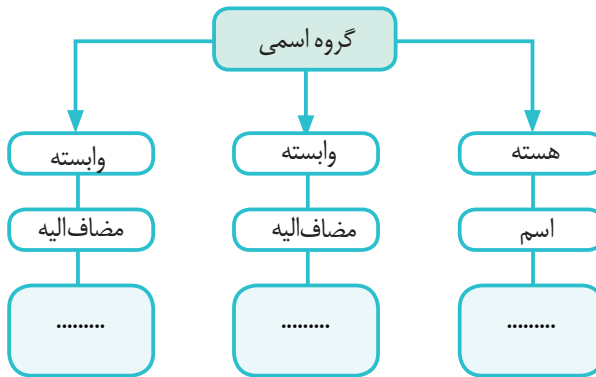
کوشواره عرش، مجموعه کامل شعرهای آیینی، سیدعلی موسوی گرمارودی

منظوم

# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

- ۱ مترادف و متضاد واژه «رفیع» را از متن درس بیابید.
- ۲ از متن درس، برای نمودار زیر، گروه اسمی مناسب؛ سپس به کمک آن جاهای خالی را پر کنید.



## قلمرو ادبی

- ۱ دو نمونه از کاربرد «تشخیص» در متن درس مشخص کنید.
  - ۲ شعر سپید، گونه‌ای از شعر معاصر است که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه‌ها در آن مشخص نیست.
- شعر «پاسداری از حقیقت» را از این دید بررسی کنید.



۳ به بیت زیر توجه کنید.

← سرزندگی از بی‌حاصلی / ندهن بی‌حاصلی

حسن تعلیل

صائب

«بید مجنون در تمام عمر، سر بالا نکرد حاصل بی‌حاصلی نبود به جز شرمندگی»

در این بیت، شاعر برای شکل ظاهری و آویزان بودن شاخه‌ها و برگ‌های درخت بید، علتی شاعرانه اما غیرواقعی آورده است و آن، سرافکندگی بید به سبب بی‌حاصلی است. وقتی شاعر یا نویسنده دلیلی غیرواقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند؛ به گونه‌ای که بتواند خواننده را قانع کند، آرایه «حسن تعلیل» پدید می‌آید.

«حسن تعلیل» در لغت، به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است؛ اگرچه این دلیل و برهان، واقعی، علمی یا عقلی نیست اما مخاطب آن را از علت اصلی دلپذیرتر می‌یابد. ■ در کدام قسمت از متن درس «حسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

## قلمرو فکری

۱ با توجه به متن درس، شاعر چه نوع مرگی را غیبطه بزرگ زندگانی می‌داند؟

۲ در متن درس، «عقل» با چه ویژگی‌هایی وصف شده است؟ چرا؟

۳ هر یک از موارد زیر، با کدام قسمت از شعر «پاسداری از حقیقت» ارتباط معنایی دارد؟

شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ. (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته

در تکران لودالم -----

است.)

وَبَدَلْ مُهَجَّتْهُ فَبِكَ يَلْسَتْ نَفْ عِبَادَ كِ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ خَيْرَةِ الضَّلَالَةِ.

(او، حسین (ع)، خودش را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات

بخشد.)

{ خونت / باخون بجهایت / در دیده از ایستاد  
هرم در روی تو، حسینی مه / در سو میزیری

فهم

\*

# گنج حکمت دیوار عدل

حاکم

فهم

عمرت: آبادی/ساختن

عمار: فرآوری

عامل شهری به خلیفه نشست که دیوار شهر، خراب شده است، آن را عمارت باید کرد.

جواب نشست که شهر را از عدل، دیوار کن و راهها از ظلم و خوف پاک کن، که حاجت نیست به گی و خشت و سنگ و گچ.

تفسیر الدین!

سیاست نامه، خواجه نظام الملک نوسی

منور

ازین بالای عدالت  
مانود می رسم



# درس نهم

## بیداد ظالمان

**مقدمه** هم **رونق** زمان **شما** نیز **بگذرد** **ناپایداری قدرت**  
 بر دولت ایشان **شما** نیز **بگذرد** **ناپایداری معاد**  
 بر **حلق** و بر **دخان** **شما** نیز **بگذرد** **فراگیری مرگ**  
**ظلم** بیداد **ظالمان** **شما** نیز **بگذرد** **ناپایداری عدالت و ظلم**  
 این **عوض** **سگان** **شما** نیز **بگذرد** **صبر و صفا**  
 هم بر **چراغدان** **شما** نیز **بگذرد** **ناپایداری همه چیز**  
**ناچار** **کاروان** **شما** نیز **بگذرد** **ناپایداری رسانا و همه چیز**  
**تاثیر** **اختران** **شما** نیز **بگذرد** **ناپایداری**  
 تا **سختی** **کمان** **شما** نیز **بگذرد** **تقصیل / امید و طمانی**  
 این **گرگی** **شبان** **شما** نیز **بگذرد** **امید / تمام مهربان ظلم**  
**سيف فرغانی** **بارادری**

**مقدمه** هم **مرگ** بر **جهان** **شما** نیز **بگذرد**  
**عقل** **شب** **تکلیف** **مرد** **آب** **اجل** که **هست** **گلوگیر** **خاص** و **عام**  
**عقل** چون **داد** **عادلان** **جهان** **در** **بقا** **نبرد**  
**عقل** **در** **مکلت** **چو** **غرش** **شیران** **گذشت** **بر** **عرفت**  
**عقل** **بادی** که **در** **زمانه** **بسی** **شمع** **حاکم** **بگشت**  
**عقل** **زین** **کاروان** **سرای** **بسی** **کاروان** **گذشت**  
**عقل** **ای** **متفکر** **بسی** **مسلح** **خویش** **شن**  
**عقل** **بر** **تیسر** **جور** **تان** **ز** **تخت** **سپهر** **کنیم**  
**عقل** **ای** **تور** **مده** **سپرده** **به** **چو** **جان** **گرگ** **طبع**  
**عقل** **حالم** **ارم**



# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

۱ در شعری که خواندید، پنج واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

۲ تفاوت معنایی فعل «کُشت» را در ابیات زیر توضیح دهید.

■ گفتم که نوش **لعلت** ما را به آرزو **کشت** گفتا تو بندگی کن کاو بنده پرور آید **لرین پرور**

■ بادی که در زمانه بسی شمع ها **بکشت** هم بر چراغدان شما نیز بگذرد **حاموش زدن**

استعاره  
فاز لب

۳ برای هر واژه مشخص شده، یک مترادف از متن درس بیابید.

■ هر که گیرد عنان **مرکبش**، **آز** **طمع** **ناصر خسرو**

طالع

■ **همّت** بلند دار که نزد خدا و خلق **باشد** به **قدر** **همّت** تو **اعتبار** تو **ابن یمن**

ارونی

## قلمرو ادبی

۱ قافیه و ردیف را در بیت نخست این سروده مشخص کنید.

۲ در بیت زیر، کنایه‌ها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

بر تیر جورتان ز **تحمل** سپر کنیم      تا سختی کمان شما نیز بگذرد

۳ به بیت زیر توجه کنید:

برکن زین این بنا که باید      از ریشه بنای ظلم برکند **محمد تقی بهار**

در مصراع اول، مقصود شاعر از «بنا»، مفهوم «ظلم» است؛ یعنی شاعر، «ظلم» را به «بنا» تشبیه کرده است؛ سپس به سبب شباهت آن دو به هم مشبّه (ظلم) را حذف کرده و فقط مشبّه به (بنا) را ذکر کرده است تا شباهت را تا مرحله یکی شدن نشان دهد؛ به این تصویر خیال انگیز، «**استعاره**» می گویند.

در استعاره، یک طرف تشبیه (مشبّه یا مشبّه به) ذکر نمی‌شود.  
 مثال برای حذف «مشبّه به»: «خورشید شکفت.  
 «خورشید» به «گل» تشبیه شده است و «شکفتن» از ویژگی‌های گل است که به  
 خورشید نسبت داده شده است.  
 ■ در بیت پنجم، استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

## قلمرو فکری

۱ با توجه به توضیح زیر، معنی و مفهوم بیت اول درس را به نثر روان بنویسید.  
 سیف‌الدین محمد فرغانی، در سده هفتم هجری، هنگامی که شهرهای بزرگ و آباد ایران، در  
 آتش بیداد مغولان می‌سوخ، این شعر را سرود. سیف در این سروده، از رفتار ظالمانه فرمانروایان  
 و تاخت و تاز سپاه مغول، با بیان کوبنده‌ای انتقاد می‌کند.

۲ در بیت زیر، مقصود شاعر از «رمه»، «چوپان گرگ طبع» و «گرگی شبان» چیست؟

ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع این گرگ شبان شما نیز بگذرد

مردم حاکم در زندگی حالت وظلم

۳ از متن درس، برای حدیث و آیه زیر، نمونه بی‌بی‌باید و بنویسید.

الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ كَلٌّ وَ يَوْمٌ عَيْلٌ. اسی مستقر به مارع... امام علی (ع)

سوره آل عمران، آیه ۱۸۵

کل نفس ذائقة الموت هم در بر جهان  
 آب اجل

۴ سروده زیر، یادآور کدام بیت درس است؟

ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران، گویی چه رسد خندان خاقانی  
 چون داد عادلان به جهان در بجا نبرد / بیدار خاقان که نیز بگذرد

۵

# شعر خوانی

# همای رحمت

کسی در منادی معذرف

۱ علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را!

دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

به جز از علی که آرد پسر ای ابو العجیب

همه موصوا جز خدا

که به ما موا فکندی همه سایه هما را و سلم سعادت چون

به علی شناختم من، به خدا قسم، خدا را و سلم شناخت

که گلین پادشاهی دهد از کرم گدا را و بختی بخار

چو ایسر توست اکنون به ایسر کن مدارا؟ و صص بیرون تناری

که علم کند به عالم شهادی کربلا را؟ و کھیم و در بودی





چو به دوست عهد بندد ز میان پاک بازان  
 نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

چو ز غم چو نای (دم)، نوای شوق (دم)

«همه شب در این امیدم که نیم صبحگاهی

۱۰ ز نوای مرغ یا حق بشود که در دل شب

سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)

چو علی که می تواند که سر برد وفا را؟ وفادار بودن

میتزم چه نام شه ملک لافتی را؟ جو اندازد کسب

که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را

به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

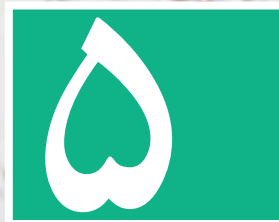
غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا

سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)

## درک و دریافت

- ۱ شاعر به کمک کدام ویژگی های زبانی، باور و ایمان عمیق و ارادت خود را نسبت به اهل بیت (ع) آشکار می سازد؟
- ۲ در این سروده به کدام ویژگی های شخصیت والای حضرت علی (ع) اشاره شده است؟

@farsi\_ehsan





# ایسا انقلاب

درس دهم: دریا دلان صف شکن

کارگاہ متن پژوهی

گنج حکمت: یک گام، فراتر

درس یازدهم: خاک آزادگان

کارگاہ متن پژوهی

روان خوانی: شیرزنان ایران



مقصود از «ادبیات انقلاب اسلامی»، سروده‌ها و نوشته‌هایی هستند که از سال ۱۳۵۷ تاکنون آفریده شده‌اند و درونمایه آنها از فرهنگ اسلامی، قیام امام حسین (ع)، اندیشه‌های امام خمینی (ره) و فضای فرهنگی، معنوی و شور و نشاط انقلابی جامعه، تأثیر پذیرفته است. این گونه آثار، تصویری از تحولات فکری — فرهنگی جامعه معاصر را به دست می‌دهند. نمونه‌های شعر و نثری که در این فصل می‌خوانیم، فضای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و منش انقلابی جامعه ایران پس از انقلاب اسلامی را وصف می‌کنند.



# درس مهم

## دریادلان صف شکن

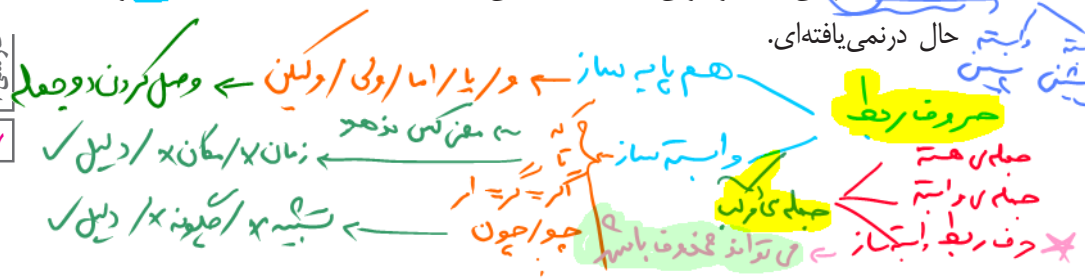
غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ حاشیهٔ ارون درود

غروب نزدیک می شود و تو گویی تقدیر تاریخی زمین در حاشیهٔ ارون درود جاری می گردد و مگر به راستی جز این است؟ تاریخ، مشیت باری تعالی است که از طریق انسان ها به انجام می رسد و تاریخ فردای کرهٔ زمین به وسیلهٔ این جوانان تحقق می یابد؛ همین بچه هایی که اکنون در حاشیهٔ ارون درود گرد آمده اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند. **وایان تعمر** **الحام**

بچه ها، آماده و مسلح، با کوله پشتی و پتو و جلیقه های نجات، در میان نخلستان های حاشیهٔ ارون درود، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می کنند. بعضی ها وضو می گیرند و بعضی دیگر پیشانی بندهایی را که رویشان نوشته اند «زائران کربلا» بر پیشانی می بندند. بعضی دیگر از بچه ها گوشه خلوتی یافته اند و گذشته خویشتن را با وسواس یک قاضی می کاوند و سراپای زندگی خویشتن را محاسبه می کنند و وصیت نامه می نویسند: «حق الله را خدا می بخشد اما وای از حق الناس!» و تو به ناگاه دلت می لرزد: آیا وصیت نامهات را تنظیم کرده ای؟

از یک طرف، بچه های مهندسی جهاد، آخرین کارهای مانده را راست و ریس می کنند و از طرف دیگر سکان دارها قایق هایشان را می شویند و با دقتی عجیب همه چیز را وارسی می کنند... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ وسایل سنگین راه سازی را بار شناورها کرده اند تا به محض شکستن خطوط مقدم دشمن، آنها را به آن سوی رودخانهٔ ارون حمل کنند و بچه ها نیز همان بچه های صمیمی و بی تکلف و متواضع و ساده ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محل کارت و اینجا و آنجا می بینی... اما در اینجا و در این ساعات، همهٔ چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می یابند. تو گویی اشیا گنجینه هایی از رازهای شگفت خلقت هستند، اما تو تا به حال در نمی یافته ای.

خود صابایی  
رایه / اما / اولی / اولین  
هم پایه ساز  
تاسه / رگب ساز  
مغز زبان / مکان  
نباید بدود  
وقت امانه  
ستم



و من

رکب ساز

و من

و من

در اینجا و در این لحظات، دل‌ها آن چنان صفایی می‌یابند که وصف آن ممکن نیست. آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می‌کاشته است، امشب سربازی است در خدمت ولیّ امر. به راستی آیا می‌خواهی سربازان رسول الله (ص) را بشناسی؟ بیا و ببین آن رزمنده، کشاورز است و این یک طلبه است و آن دیگری در یک مغازه گمنام، در یکی از خیابان‌های دورافتاده مشهد لینیات فروشی دارد و به راستی آن چیست که همه ما را در اینجا، در این نخلستان‌ها گردآورده است؟ تو خود جواب را می‌دانی: عشق.

هم پایه ساز / رکب ساز / هفت مجسم / واسه بدین / واسه بدین





دس زمان

دکبسان

اینجا سوله‌ای است که گردان عبدالله آخرین لحظات قبل از شروع عملیات را در آن می‌گذرانند. اینها که یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند و اشک می‌ریزند، در یادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می‌لرزاند و در برابر قوه الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد. ساعتی بیش به شروع حمله نمانده است و اینجا آینه تجلی همه تاریخ است. چه می‌جویی؟ عشق؟ همین جاست. چه می‌جویی؟ انسان؟ اینجا است. همه تاریخ اینجا حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است.

دکبسان

سینه سپه

صبح روز بیست و یکم بهمن ماه کناره اروند هنوز فضا از نم باران آکنده است، اما آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد. دیشب در همان ساعات اولیه عملیات، خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت. پیش از همه غواص ها در سکوت شب، بعد از خواندن دعای فرج و توسل به حضرت زهرا (س)، به آب زدند و خط را گشودند و آن گاه خیل قایق‌ها و شناورها به آن سوی اروند روان شدند. صف طویل رزمندگان تازه نفس، با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است، وسعت جبهه فتح را به سوی فتوحات آینده طی می‌کنند و خود را به خط مقدم می‌رسانند. گاه به گاه گروهی از خط شکن‌ها را می‌بینی که فاتحانه اما با همان تواضع و سادگی همیشگی، بی غرور، بعد از شبی پرحادثه باز می‌گردند، و به راستی چقدر شگفت‌آور است که انسان در متن عظیم‌ترین تحولات تاریخ جهان و در میان سردمداران این تحول زندگی کند و از نسیان و غفلت، هرگز در نیابد که در کجا و در چه زمانی زیست می‌کند.

الایزیر الله  
تضمن العلوب

هم‌پایه

جزر صحرایی

جزر روم

آنها با اشتیاق از بین‌گویی ولایی که حاصل جزر و مد آب «خور» است، خود را به قایق‌ها می‌رسانند و ساحل را به سوی جبهه‌های فتح ترک می‌کنند. طلبه جوانی با یک بلندگوی دستی، همچون وجدان جمع، فضای نفوس را با یاد خدا معطر می‌کند و دائم از بچه‌ها صلوات می‌گیرد. دشمن در برابر ایمان جنود خدا متکی به ماشین پیچیده جنگ است. از همان نخستین ساعات فتح، هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکست بر می‌آیند؛ حال آنکه در معرکه قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد. دشمن حیرت‌زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟! کجا از مرگ می‌هراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق

آگاه است؟ و این چنین اگر یک دست تو نیز هدیه راه خدا شود، باز هم با آن دست دیگری که باقی است، به جبهه‌ها می‌شتابی. وقتی «اسوه» تو آن «تمثیل وفاداری»، عباس بن علی (ع) باشد، چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه راه خدا شود؟ اینها که نوشته‌ام، وصف حال رزمنده‌ای است که با یک دست و یک آستین خالی، در کنار «خور» ایستاده است. تفنگ دوربین‌دارش نشان می‌دهد که تک تیرانداز است و آن آستین خالی‌اش، که با باد این سوی و آن سوی می‌شود، نشانه مردانگی است و اینکه او به عهدی که با ابوالفضل (ع) بسته، وفادار است. چیست آن عهد؟:

۷ «مبادا امام را تنها بگذاری!»

در خط، درگیری با دشمن ادامه دارد. دشمن، برده ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای.

در زیر آن آتش شدید، بولدوزرچی جهاد خاکریز می‌زند. بر کوهی از آتش نشسته است و کوهی از خاک را جا به جا می‌کند و معنای خاکریز هم آن گاه نفهم می‌شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی. یک رزمنده روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک بیل دستی برای خود سنگری می‌سازد. آنها چه انسی با خاک گرفته‌اند و خاک، مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است. معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک می‌گذاری، همین است و تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری. برو به آنها سلام کن؛ دستشان را بفشار و بر شانه پهنشان بوسه بزن. آنها مجاهدان راه خدا و علم‌داران آن تحوّل عظیمی هستند که انسان امروز را از بنیان تغییر می‌دهد. آنها تاریخ آینده بشریت را می‌سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

دعوت به تواضع

مسئله

تفکر

۱۲۳

عَلَم : پرچم، برق، درفش  
 اَلْم : غم، اندوه

مرتضی آوینی، به نقل از مجله ادبیات داستانی



## قلمرو ادبی

نکوهس ظلم نوری  
و فعلت

۱ هر قسمت مشخص شده، در بردارنده کدام آرایه ادبی است؟  
حسرت نبرم به خواب آن مرداب / آرام درون دشت شب خفته است  
جامه های تریب / مردم بی حجاب

۲ در عبارت زیر، ارکان هر تشبیه را مشخص کنید.

«آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد.»

لحمه مقید به شب

## قلمرو فکری

۱ نویسنده در کدام جمله، از مفهوم آیه «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْهُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸) بهره گرفته است؟  
در معرفت کتب مجاهدان - -

۲ درباره ارتباط محتوایی متن «دریادلان صف شکن» و این سروده شفیعی کدکنی توضیح دهید.

نکوهس ظلم نوری  
سایه ای نگاهش

کآرام درون دشت شب خفته است  
دریا همه عمر خوابش آشفته است

حسرت نبرم به خواب آن مرداب  
دریایم و نیست باکم از طوفان

۳ چرا نویسنده معتقد است که «همه تاریخ اینجا (جبهه) حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است.»؟

۴ .....

شیخ یک بار به طوس رسید. مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند. اجابت کرد.

بامداد در خانقاه، تخت بنهادند. مردم می آمدند و می نشستند. چون شیخ بیرون آمد، مُقریان، قرآن برخواندند و مردم بسیار درآمدند. چنانکه هیچ جای نبود.

معرف بر پای خاست و گفت: «خدایش بیامرزاد که هرکسی از آنجا که هست، یک گام، فراتر آید.»

شیخ گفت: «وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ»؛ و دست به روی فرو آورد و گفت: «هر چه ما خواستیم گفت، و همه پیغمبران بگفته اند؛ او بگفت که از آنچه هستید، یک قدم فراتر آید.» کلمه ای نگفت و از تخت فرو آمد و بر این ختم کرد مجلس را.



اسرار التوحید، محمد بن منور

منورا

دعوت به  
کمال و رستگاری

۱ به خون، گر کشتی خاک من، دشمن من  
 ۲ تم گر مقتول بودی، به تیرم بدوزی مقتول  
 ۳ می توانی ز قلبم عجز و وجود زبانی  
 ۴ من ایرانی ام آرمانم شهادت است  
 ۵ بگذار این شعله، افسرده گردد  
 ۶ نه تسلیم و سازش، نه تکلیف و خواهش  
 کنون رود خلق است، دریای جوشان سجده  
 من آزاده از خاک آزادگانم  
 جز از جام توحید هرگز نوشم سجده

۱ چو شد گل اندر گل از گلشن من چادو انگ خون کعبه ان  
 ۲ دوام سنگ مبارزان حیاس  
 ۳ جدا سازی ای خشم، سر از تن من مقتول  
 ۴ تو عشق میان من و میهن من؟ فداکاری  
 ۵ تجلی بار ادبی است جان کندن من کفایت طلب ه  
 ۶ زنده بودن کعبه  
 ۷ که بعد از من افروزد از مدفن من سینه به دشمن من آزاد  
 ۸ بتازد به نیرنگ تو، توسن من مناوهد عزت عفتنی  
 ۹ همه خوشه خشم نشد خرمن من انجام خشم دشمنی  
 ۱۰ گل صبر می پرورد دامن من آزادگی سجده  
 ۱۱ زنی گر به تبخ ستم گردن من کلبه پرس نایابان چل  
 ۱۲ سپیده کاشانی سُور اعظم باکوچی





# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

بغیبه  
عملین

۱ برای واژه «افسرده» دو معادل معنایی بنویسید.

۲ بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب کنید؛ سپس اجزای هر

جمله بیت را در جدول قرار دهید. من ایرانیم آرمانم شهادت است تجلی هستی است جان کندن من

نهاد گزاره نهاد گزاره نهاد گزاره نهاد نهاد

نهاد	گزاره

## قلمرو ادبی

قالب: کمال  
غالب: پیروز، پیریه

۱ این سروده را از نظر قالب و مضمون با شعر «مهر و وفا» مقایسه کنید.

۲ در شعری که خواندید، واژه‌های «خاک» و «شعله» در کدام مفهوم مجازی به کار رفته‌اند؟

سرزمین  
گمته

۳ گاهی اجزای کلام، برای تأثیر بیشتر سخن در زبان ادبی، بنا بر تشخیص شاعر یا نویسنده جابه‌جا می‌شود؛ مانند مصراع «گل صبر، می‌پرورد دامن من»، که مفعول و فعل بر نهاد، مقدم شده است تا شیوایی و رسایی کلام بیشتر شود؛ به این گونه بیان،

رسا : شیوا  
رنا : عنم، انووه

«شیوه بلاغی» می‌گویند.

این شیوه در مقابل شیوه عادی قرار می‌گیرد. در شیوه عادی، اصل بر این است که

نهاد همه جمله‌ها در ابتدا و فعل در پایان قرار گیرد.

■ نمونه‌ای از کاربرد شیوه بلاغی را در متن درس بیابید و آن را توضیح دهید.

## قلمرو فکری

۱ در کدام بیت، بر مفهوم «یگانه پرستی» تأکید شده است؟

۲ مضمون بیت‌های دوم و سوم را با سروده زیر مقایسه کنید.

تا ز **بِر** خاکی ای درخت تنومند **مگسل** از این آب و خاک ریشه پیوند

ادیب الممالک فراهانی

۳ در کدام بیت، به مفهوم آیه شریفه «وَلَا تَخْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹) اشاره شده است؟

جاودانی خدا

تجلی هستی است جان کنون من

۴



متن تقریظ رهبر معظم انقلاب بر کتاب «من زنده‌ام»:

کتاب را با احساس دوگانه اندوه و افتخار و گاه از پشت پرده اشک خواندم و بر آن صبر و همت و پاکی و صفا و بر این هنرمندی در مجسم کردن زیبایی‌ها و رنج‌ها و شادی‌ها آفرین گفتم. گنجینه یادها و خاطره‌های مجاهدان و آزادگان، ذخیره عظیم و ارزشمندی است که تاریخ را پر بار و درس‌ها و آموختنی‌ها را پر شمار می‌کند. خدمت بزرگی است آنها را از ذهن‌ها و حافظه‌ها بیرون کشیدن و به قلم و هنر و نمایش سپردن.

این نیز از نوشته‌هایی است که ترجمه‌اش لازم است. به چهار بانوی قهرمان این کتاب و به ویژه نویسنده و راوی هنرمند آن سلام می‌فرستم.  
۱۳۹۲/۷/۵

ابتدا باید مجروحانی را که وارد بخش فوریت‌های پزشکی (اورژانس) می‌شدند، شناسایی، و بعد مشخصاتشان را ثبت می‌کردم. برای این کار، لباس‌های مجروحان را با قیچی از تنشان بیرون می‌آوردم تا آماده شست‌وشو و رسیدگی شوند.

بیمارستان به همه چیز شبیه بود، جز بیمارستان؛ غلغله بود. ازدحام مردم برای اهدای خون و کمک رسانی، همه کارکنان بیمارستان را کلافه کرده بود و نظم بیمارستان از دست رئیس و مدیر و پرستار و نگهبان، خارج شده بود. صدای زوزه آمبولانس‌ها و صدای هشدار حمله هوایی، در هم آمیخته بود.

قطع برق، هنگام حمله هوایی، بیمارستان را ناچار به استفاده از برق اضطراری می‌کرد. تخت‌ها کفاف مجروحان را نمی‌داد. حتی فرصت نمی‌شد جنازه شهدا را به سردخانه منتقل کنند. حتماً باید بالای سر افراد می‌رفتی تا تشخیص می‌دادی، زنده‌اند یا مرده. گورستان شهر، گنجایش این همه جنازه را نداشت. حتی برای بردن اجساد، ماشین نداشتیم و آمبولانس‌ها ترجیح می‌دادند، مجروحان را جابه‌جا کنند.

ترجیح  
توجه

از زمین و آسمان، مرگ بر شهر می‌بارید. کودکانی که مادرهایشان را در بمباران از دست داده بودند، سرگردان و تنها در شهر، رها شده بودند.

با خودم گفتم: جنگ، مسئلهٔ ریاضی نیست که درباره‌اش فکر کنی و بعد حلش کنی؛ جنگ اصلاً منطقی ندارد که با منطق بخوای با آن کنار بیایی. جنگ، کتاب نیست که آن را بخوانی. جنگ، جنگ است. جنگ، حقیقتی است که تا آن را نبینی، درکش نمی‌کنی.

کم کم به تابلوی راهنمای ۱۲ کیلومتری آبادان نزدیک می‌شدیم. چند نفر سرباز در کنار جاده، زیر لوله‌های نفت به حالت سینه خیز، دراز کشیده بودند و چند خودروی خودی متوقف شده، تو جهیم را جلب کرد.

ناگهان خودروی ما با صدای انفجار مهیبی متوقف شد. نمی‌توانستیم هیچ حرفی بزنیم. از راننده پرسیدم: چی شد؟

گفت: نمی‌دانم، مثل اینکه اسیر شدیم.

- اسیر کی شدیم؟

- اسیر عراقی‌ها.

- اینجا مگه آبادان نیست؟ تو ما رو دادی دست عراقی‌ها؟

- الله اکبر، خواهر! همه با هم اسیر شدیم.

در این هنگام، سربازهای عراقی سریع خودشان را به ماشین‌ها رساندند. من کنار پنجره، بی حرکت نشسته بودم؛ اما آنها شیشهٔ ماشین را با قنداق شکستند.

وقتی پیاده شدیم، مثل مور و ملخ از کمینگاه‌های خود درآمدند و دور ماشین جمع شدند و راننده و سرنشین را مثل کیسهٔ شن به پایین جاده پرتاب کردند.

دست‌هایم را روی لباس‌هایم کشیدم. مقنعه‌ام را تکاندم. به جیب‌هایم اشاره کردند. آستین جیب‌هایم را بیرون کشیدم. وقتی دست‌هایم را از جیبم درآوردم، در حالی که حکم ماوریتیم را در یک مشت پنهان کرده بودم، شروع به تکاندن جیبم کردم.

افسر عراقی متوجه کاغذها شد و اشاره کرد: «مشتت را باز کن». با خنده‌ای زیرکانه، انگار که به کشف بزرگی رسیده است، هر دو کاغذ را از من گرفت و مترجم را صدا کرد.

مترجم خواند: معصومه آباد؛ نمایندهٔ فرماندار آبادان.

ماوریت: انتقال بچه‌های پرورشگاه به شیراز.

فکر کردند یکی از مهره‌های مهم نظامی ایران را به دام انداخته‌اند. درحالی که از خوشحالی

اسیر رتار  
عصیر: مراب  
ایگر: راهی رسی



در پوست خود نمی‌گنجیدند، پشت سر هم به عربی جملاتی می‌گفتند و من با کنجکاوای حرکات و حرف‌های آنها را گوش می‌دادم و دور و برم را می‌پاییدم اما هر چه بیشتر گوش می‌دادم، کمتر می‌فهمیدم. کلمه «بنات الخمينی» و «ژنرال» را در هر جمله و عبارتی می‌شنیدم. بلافاصله، بی‌سیم زدند و خبر را ارسال کردند.

از مترجم پرسیدم: چی داره می‌گه؟

گفت: می‌گه ما دو ژنرال زن ایرانی را اسیر کرده‌ایم،  
گفتم: ما مددکار هلال احمریم.  
ترجمه کرد و افسر عراقی گفت: «زن‌های ایرانی از مردهای ایرانی خطرناک‌ترند.»

از اینکه دو دختر ایرانی در نظر آنها اینقدر خطرآفرین بودند، احساس غرور و استقامت بیشتری کردم. یاد روزهایی افتادم که می‌خواستم خدا امتحانم کند. باورم نمی‌شد که امتحان من اسارت باشد.

برادرهایم را می‌دیدم که دست بسته و اسیرند. نمی‌خواستم جلوی دشمن، ضعیف نشان دهم. عنوان بنت الخمينی و ژنرال به من جسارت و جرئت بیشتری می‌داد، اما از سرنوشت مهمی که پیش رویم بود، می‌ترسیدم.

صبحدم بیست و چهارم مهر، هم زمان شد با سرو صدای خودروهای **بشی** و **هجوم** دوباره گروه گروه نیروهایی که از شمال خرمشهر به سمت همین جاده سرازیر بودند. من و مریم رابه گودالی انتقال دادند.

تعدادمان ساعت به ساعت بیشتر می‌شد. ساعت ده صبح جوانی با قامتی **باریک** و بلند و **دایمی دایمی** **محاسنی** قهوه‌ای مثل تیری که از دور شلیک شود، به جمع ما پرتاب شد. پنجاه **راس** گوسفند با صدای **زنگوله‌هایشان** او را همراهی می‌کردند و عراقی‌ها گوسفندها را هم با او داخل گودال کردند. به هر طرف که سر می‌چرخانیم، صورت گوسفندها توی صورتمان بود و روی دست و پایمان **فضله** می‌ریختند و یکسر بع بع می‌کردند.

هر گوسفندی که سر و صدا می‌کرد، به **محض** اینکه آن جوان، دستی به سرش می‌کشید، آرام می‌شد. یکی از برادرهای سپاه امیدیه از او پرسید: «اسمت چیه برادر؟ **شغلت** چیه؟»

با **سادگی** و صداقت تمام گفت: اسمم «عزیز» است و چوپانم. کاشی هستم. دیروز از کاشان راه افتادم. توی ولایتان هر کی دوست داشت، **چندتا** گوسفند برای سلامتی رزمنده‌ها به **جبهه** هدیه کرده. من تو مسیر آبادان بودم که گیر افتادم. **صفت مبرم** **همین** **دایمی دایمی** ما را از گروه جدا کردند و **سوار** ماشین شدیم، اما هر دو **ترجیح** می‌دادیم، بین گوسفندها باشیم نه بین گرگ‌ها!

صبح روز بعد با صدای **همهمه** بیرون، **سراسیمه**، بلند شدیم و برای اینکه از اخبار جدید، **مطلع** شویم از پشت پنجره، بیرون را نگاه کردیم.

کامیونی پر از اسیران ایرانی از نظامی گرفته تا غیرنظامی و پیر و جوان را وارد زندان کردند. یک نفر به آرامی گفت: این چه تقدیر و **مصلحتی** بود؛ ما آماده بودیم بجنگیم تا در راه خدا کشته شویم، آن وقت نجنگیده اسیر شدیم. یعنی خدا اینجا نشستن و کتک خوردن را از ما قبول می‌کند؟ از من پرسیدند: کی به کربلا آمدید؟

گفتم: اینجا که کربلا نیست، **تومه** است.

گفت: چرا، این راه و این تقدیر، **عین** کربلاست. عشق به کربلا و سیدالشهدا شما را به عراق کشانده است.

از **طلبه‌ای** که نزدیک تر بود پرسیدم: «برادران **مجروح** اینجا نیستند؟» گفت: «نه خواهر، اینجا سالم‌ها را مجروح می‌کنند.»



بچه‌ها را نوبتی و از روی ملاک و معیار خودشان انتخاب می‌کردند و آنها را به اتاق شکنجه روانه می‌کردند. روی هر کس انگشت **حرس الخمینی** (پاسدار) می‌گذاشتند، او را با پای خودش می‌بردند، اما روی چهار دست و پا و با چهره‌ای خونین و مالین برمی‌گرداندند که اصلاً قابل شناسایی نبود. بچه‌ها برای اینکه این **فضای طالبانه** و دلخراش را قابل تحمل کنند، همه چیز را به خنده و شوخی گرفته بودند. می‌نشستند توی صف کتک خوری، اما اسمش را گذاشته بودند، **هواخوری**. لباس‌های **صخیم** و **آستین** بلند را چندتایی تن هم‌دیگر می‌کردند که شدت **صربات** کابل‌ها را کمتر احساس کنند.

دیوارها تنها شریک و تکیه‌گاه درد و رنج ما بودند. دیوارهایی که تعداد کاشی قهوه‌ای رنگ آنها را دانه دانه شمرده بودم. دیوارهایی که دیگر همه‌سایه روشن‌هایشان را می‌شناختم. گویی در و دیوار، بخشی از دارایی ما بود که با ما جا به جا می‌شد؛ اما دیوارهای سلول شمارهٔ سیزده برای ما آشنا تر و **جذاب** تر بود. هر کاشی، یادگاری از یک عزیز در **قاب** بود. یادگاری‌ها با جسم تیزی، هنرمندانه با شعری لطیف و سوزناک، روی دیوار **حک** شده بود. روی یکی از کاشی‌ها نوشته شده بود:

**«تابوت** مرا جای بلندی بگذارید  
تا باد برد سوی وطن، بوی تنم را» **ارزوی بدست بوهن**

در شهریور ۱۳۶۱ دومین دیدارمان با **هیئت صلیب سرخ** انجام شد. با آمدن این **هیئت شور** و هیجان زیادی در اردوگاه به راه می‌افتاد و فضای اردوگاه پر از پرنده‌های **کاغذی** می‌شد. **اسرابا** این پرنده‌های کاغذی چند ساعتی را به سرزمین مادری سفر می‌کردند و همه در حال و هوای دیگری سیر می‌کردند.

**رئیس** هیئت صلیب سرخ گفت: «ما از خانواده‌هایتان برای شما نامه آورده‌ایم. شما می‌توانید پایین همین نامه‌ها پاسختان را بنویسید. در هر نامه، بیشتر از بیست و دو کلمه بنویسید؛ فقط با خانواده **احوال** پرسى کنید.»

من هم، تمام **حواسم** به نامه‌ها بود که یک باره، چشمم به تکیه کلام پدرم که صدایم می‌کرد «نور دیده»، روشن شد. دیگر **توضیح** و ترجمه را نه می‌شنیدم، نه می‌فهمیدم. بی‌اختیار، سرم را جلو و جلوتر و چشمانم را ریز می‌کردم تا **مطمئن** شوم درست می‌بینم و درست می‌خوانم. وقتی فهمیدم نامه‌ای که روی دیگر نامه‌هاست، مال من است، آن را به سمتم گرفتم. نامه را گرفتم و بوسیدم؛ گرمای دستانش را روی کاغذ نامه حس می‌کردم. به **ردّ فطرات** اشک که هنگام نوشتن از چشمانش، روی نامه چکیده بود، دست می‌کشیدم. نامه بوی پدرم را می‌داد؛ بوی **اسطوره** زندگی‌ام را؛

بوی مهربانی و عشق می داد. تمام کلماتی را که پدرم با دستان **لرزان** نوشته بود، مثل شربتی خنک و گوارا نوشیدم و کلمه به کلمه خواندم:

«نور دیده کجایی؟ از کجا باور کنم تویی تا سلامت کنم. همه جا را گشتم. **سراغ** تو را از هر کسی گرفتم. به خدا می سپارم تا همیشه زنده باشی.»

خدای من! این نامه ای است که پدر با دستان مهربانش برای من نوشته است؟! باور کردنی نبود...

زمان آمارگیری **لمنتی**، برادرها را در گرمای پنجاه درجه که خورشید وسط آسمان بود، روی دو پا می نشاندند و آنها را با **ضربه های کابل** می شمرند. ضربه ها با شدت هر چه تمام تر بر بدن های **استخوانی شان** فرود می آمد. این نمایش مرگبار که هفته ای سه بار به مدت یک ساعت به طول می انجامید، به پنج نوبت در هفته، تبدیل شده بود.

این بار، زیر **بغل** برادران **مجروح** و **معلول** را گرفته، آنها را هم بیرون می کشیدند و چند نفر دیگر از **أسرای سالخورده** و قدخمیده هم در جمع آنها نشسته بودند. فرمانده اردوگاه درحالی که چند سرباز کابل به دست، دور او را گرفته بودند و یک تکه برگه را که بر آن عبارت «لَهْنُ عَلَي الصَّدَام» نوشته شده بود، همراه با **فحش** و **ناسزاهایی** که همیشه ورد زبانش بود، به بچه ها نشان می داد.

پیدا بود که این برگه **ساختگی**، بهانه ای برای **اذیت** و **آزار** بچه هاست. بعضی از مجروحان و پیرمردها خود را کاملاً آماده **شلاق** کرده بودند و در هوای داغ اردوگاه «الأنبار» کلاه و لباس گرم پوشیده بودند؛ اما آنها با **وقاحت** همه کلاهها و لباسها را از تنشان بیرون کشیدند. هر لحظه به تعداد سربازها اضافه می شد. فرمانده اردوگاه کفشش را جلو دهان برادرها می برد که آن را با دندان نگه دارند تا نتوانند ناله کنند. اگر کسی در **حین** شلاق خوردن، فریاد می زد، **ضربه ها شدت** بیشتری می گرفت.

خدا را به **مقدسات** عالم **قسم** می دادیم، همان طور که آتش را بر حضرت ابراهیم (ع) سرد کرد، شدت این ضربه ها را بگیرد و این **عذاب** را بر آنان آسان سازد.

در یکی از روزها که **مأموران** صلیب سرخ آمده بودند، نامه و عکسی از پدرم برایم آوردند که وقتی به آن نگاه می کردم، در نگاهش نشانی از خودم می یافتم.

تمام **نوش** و توان ما در دوران اسارت، ضریبان قلب و سوی چشم ما، به خطوط و **سطور** این کاغذها و کلمات و نوشته ها بسته بود. با کلمات این نامه ها راه می رفتیم و حرف می زدیم و

## قَدْر: مقدار، اندازه / قَدَر: تقدیر / تَعْدَر: عجز؛ حِلْم: حلم، مکر

می‌خواهیدیم و زندگی می‌کردیم. کلمات، آن قدر قدرت داشتند که هم جان می‌دادند و هم جان می‌گرفتند. کلمات هم، صدا و هم نگاه داشتند و می‌توانستند ما را آرام یا متلاطم کنند و آنجا بود که معجزه کلمه را دریافتیم و فهمیدیم چرا معجزه پیامبر ما کلمه و کتاب بود. دریافتیم خمیرمایه آدمی، کلمه است. فقط افسوس که اجازه نداشتیم بیش از شش خط یا بیست و چند کلمه بنویسیم. اما من بی ملاحظه، کاغذ را سیاه می‌کردم و می‌دانستم این کلمات در جان مادر و پدر و برادر و خواهرانم ریخته می‌شود و آنها با این کلمات زندگی می‌کنند؛ پس هر چه بیشتر، بهتر. چقدر سرگرم این کلمات می‌شدیم؛ سهم ما دو برگه کاغذ بود و باید در همان دو کاغذ همه چیز را برای همه می‌نوشتیم.

چگونه می‌توانم از روزهایی بگذرم که هر لحظه‌اش یک مرگ بود و هر شب بر جنازه خودم شیون می‌کردم و صبح می‌دیدم، زنده‌ام و دوباره باید خود را آماده مرگ کنم! اگر چه این رنج، مراساخته و گداخته کرده است. اصلاً حاضر نیستم، یک قدم از خودم عقب نشینی کنم؛ حتی اگر دشمن از خاکم عقب نشینی کرده باشد.

به خودم قول دادم، هیچ وقت درد و رنج خود و لحظه‌های انتظار طاقت فرسای خانواده بزرگ اسپران درد کشیده را فراموش نکنم. اگر فراموش کنیم و دچار غفلت شویم؛ دو باره هم گزیده می‌شویم. تاریخ کشورمان سرشار از خاطراتی است که یک نسل به فراموشی سپرده و تاوان آن فراموشی را نسل دیگری پرداخته است.

یاد یک نامه تاریخی افتادم که در آن، یکی از سرداران و دلاوران وطن، نوشته بود: «هر کرکسی بدون اجازه از بام میهن ما بگذرد، باید پرهایش را به تربیت شدگان نسل ما باج دهد.» از اینکه توانسته بودم با رنج چهارساله اسارت، یک پر کرکس را بکنم، خوشحالم.

من زنده‌ام، معصومه آباد

هنرمند

## درک و دریافت

- ۱ به اعتقاد شما چگونه می‌توان از ایثارگری آزادگان و جانبازان تجلیل کرد؟
- ۲ ثبت خاطرات دوره جنگ، چه نقشی در حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی داشته است؟







# ادبیات حماسی

درس دوازدهم: رستم و اشکبوس  
کارگاه متن پژوهی  
گنج حکمت: عامل و رعیت  
درس سیزدهم: گردآفرید  
کارگاه متن پژوهی  
شعرخوانی: دلبران و مردان ایران زمین

# گوشه کوزه‌ش

## ادبیات حماسی

در این فصل، دو درس را از «شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی» و شعر «دلبران و مردان ایران زمین» را خواهیم خواند. وقتی این متن‌ها را می‌خوانیم، حس و حال، شور و هیجان و روحیه پهلوانی در ما برانگیخته می‌شود و نسبت به میهن و دفاع از آن، وظیفه‌ای آمیخته با غرور ملی و سربلندی احساس می‌کنیم. به این گونه آثار «متون حماسی» می‌گویند.

حماسه، به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، روایتی داستانی از تاریخ تخیلی یک ملت است که با قهرمانی‌ها، جنگاوری‌ها و رخدادهای خلاف عادت و شگفت (خارق العاده) در می‌آمیزد.

حماسه مربوط به دورانی کهن است که قبایل و تیره‌های گوناگون متحد شده و اندک اندک تشکیل ملتی داده‌اند؛ به همین سبب، حماسه هر ملتی، بیان‌کننده آرمان‌های آن ملت است و مجاهدات آن ملت را در راه سربلندی و استقلال برای نسل‌های بعدی روایت می‌کند. در حماسه؛ تاریخ و اساطیر، خیال و حقیقت به هم آمیخته می‌شود و شاعر، موزخ ملت به شمار می‌آید. بنابراین، هر حماسه چند ویژگی دارد: داستانی، قهرمانی، ملی و خرق عادت.



داستانی : مجموعه‌ای از حوادث

قهرمانی : ویژگی‌های بی‌شماری که قهرمانان آنند و قدرت باطنی / جسمی دارند

ملی : فرهنگ، آداب و رسوم یک ملت باشد «من کاربان / من نسده»

خرق عادت : ویژگی‌های بی‌دسته و هم‌راه با اوراق آنند «عمر طوقی زان / سجع»

اصح



# درس نوزدهم

## رستم و اشکبوس

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین های دیگر به ایران می تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می خواند. اشکبوس پهلوان سپاه توران به میدان می آید و مبارز می جوید. یکی دو تن از سپاه ایران پای به میدان می نهند، اما سرانجام، رستم پیاده به میدان می رود. نبرد رستم با اشکبوس از عالی ترین صحنه های نبرد تن به تن نبرد تن به تن است که در آن طنز گوئی و چالاکی و لاورئی و زبان آوری با هم آمیخته است.

کتاب از پادشاه

بدل

هم پایه ساز

ز **مهرام** و کیوان، همی برگذشت **جمله / انزاق**  
 خروشان دل خالک **تلفظ - استعاره**  
 به جوش آمده خالک بر کوه **تخیل استعاره**  
 که گر آسمان را باید سپرد **مفعول برائی مفعول گفت**  
 به ایرانیان، تنگ و بند آورد **تلفظ**  
 همی بر خروشید، برسان کوس **مانندگی**  
 سر هم نبرد اندر آرد به گرد **حریف**  
 همی گرد رزم اندر آمد به **جمله**  
 برآد ز هر دو سپه، بوق و کوس **جمله**

خروش سواران و اسپان زدشت **تلفظ**  
 ساعد ز خون بود **تخیل**  
 نماند آنچه با روی خورشید، رنگ **تخیل**  
 به لشکر چنین گفت **مفعول برائی مفعول گفت**  
 و گرز و گنبد آورد **تلفظ**  
 دیرری کجا نام او اشکبوس **تلفظ**  
 بیاید که بجوید ز ایران، نبرد **تلفظ**  
 بشد تیز، زحام با خود و کوس **تلفظ**  
 برآویخت زحام با اشکبوس **تلفظ**







جمال **سلاج** ← سلاج / مزبج ← مزاج / حبیب ← مجاب

انگیزه

رفاهانه  
 نینم همی (جن) فوس و مزج بقعیر / بقعیر  
 بین تا هم اکنون، سر آری زمان ← مفعول  
 کمان را به زه کرد و اندر کشید اماده تیر اندازی شدن

کشفانی بدو گفت: با تو سلاج  
 بحداد مفعول  
 بدو گفت رستم که تیر و کمان  
 امتحان وصفی غمز  
 چو نازش به اسپ گرانایه دید جناس  
 ۳۰ یکی تیر زد بر بر اسپ اوی

که اسپ اندر آمد ز بالا به روی  
 که بشین به پیش گرانایه نخت مفعول  
 سفین / اسفاره

بخنید رستم، به آواز گفت  
 سز و گری بداری، سرش در کنار  
 مفعول منه قید  
 کمان را به زه کرد زود اشکبوس  
 دو حرف اتمام برکت مفعول  
 ۳۱ رستم بر آنکه ببارید تیر

زمانی بر آسانی از کارزار  
 تنی، لرز لرزان و زرخ، سندروس  
 رستم  
 تخمتن بدو گفت: بر خیره خیر  
 مجاز وجود / ند بر صبی  
 دو بازوی و جان بداندیش را

۳۵ همی رنج داری تن خویش را  
 تخمتن به بند کمر برد چنگ  
 یکی تیر الماس پیکان چو آب

گزین کرد یک چوب تیر خندک  
 نخاده بر او چار پز عقاب  
 به شت اندر آورده، تیر خندک  
 سکنین / اسفاره  
 چنان شد که گنتی ز مادر نژاد معنی بودن درک  
 فعل نسبت XX

کمان را ببالید رستم به چنگ  
 بزود بر و سینه اشکبوس  
 ۴۰ کشفانی هم اندر زمان، جان بداد  
 انگیزه

شاهنامه، فردوسی

# کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

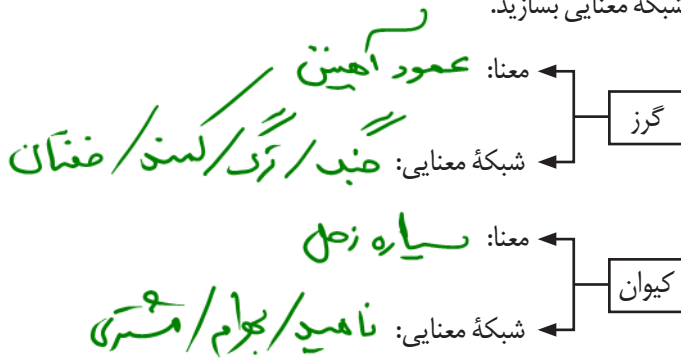
۱ بیت زیر را پس از مرتب‌سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

بشد تیز، رهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر

۲ وقتی می‌گوییم «بهار» به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها «شبکه معنایی» می‌گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.



۳ در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متّم» همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت؛

مانند:

سرایم حبیبم / از بالا به کسی رسیم / سینه نهاد / به جمشید بر، تیره گون گشت روز / همی کاست زو، فر گیتی فروز / فردوسی

■ در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متّم پیدا کنید.

۴ گاهی در برخی واژگان مصوّت «ا» به مصوّت «ی» تبدیل می‌شود؛ مانند:

سلیح ← سلاح  
مزج ← مزاج

رکیب ← رکاب

حجیب ← حجاب

به این شکل‌های تغییر یافته، کلمات «ممال» گفته می‌شود.

چند نمونه «ممال» در متن درس بیابید و بنویسید.

## قلمرو ادبی

- ۱ مفهوم کنایی هر یک از عبارت‌های زیر را بنویسید  
عنان را گران کردن: **ایستادن و توقف کردن**  
سر هم نبرد به گرد آوردن: **سگسدادن و کشتن صریف**
- ۲ یکی از آداب حماسه، رجز خوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس می‌توانند، نمونه‌هایی از این رجز خوانی باشند؟
- ۳ هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده روی و بزرگ‌نمایی شود، در زبان ادبی به این کار «اغراق» می‌گویند. این آرایه در متن‌های حماسی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:  
شود کوه آهن چون دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب فردوسی
- ۴ در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟

## قلمرو فکری

- ۱ چرا رستم از رهام برآشت؟
- ۲ به نظر شما، چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟
- ۳ بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.
- ۴ از دید روحی-روانی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟

صند و برگی برتر رسم  
صمنی امانی

صم‌المه  
پایه این درس



حاکم و مردم عادی

عامل و رعیت

گنج حکمت

تأثیر در مجازات ستمگر

صفت مبهم مانع نقل صفت مبهم  
ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت»

ولایت، بر رعیت درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد.» گفت: «روزی سزای او بدهم.»

گفت: «بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سسته باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟»

پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال.

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

دفع بمرغ عظیم / فرصت ندادن به ظالم

نور سینه به تقم

گلستان، سعدی



# درس سیزدهم

## گودآفرید

### پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران

گودآفرید، پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران، دختر گزدهم است. گودآفرید دلاور با

اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از

گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی

سپید دژ است. گزدهم که یک ایرانی سالخورده است، بر آن دژ فرمان می‌راند و همواره

در برابر دشمن، پایداری سرسختانه‌ای می‌ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ

امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد در نبرد

میان سهراب و هجیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می‌شود. سهراب، نخست می‌خواهد

او را بکشد اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژنشینان را

شراسیمه می‌سازد اما گودآفرید این واقعه را مایه ننگ می‌داند و برمی‌آشوبد و خود به نبرد او

می‌رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه درمی‌آید و نبرد میان آن دو درمی‌گیرد:

چو آگاه شد دختر گزدهم  
زنی بود بر تن گزدهم سوار

کجا نام او بود «گودآفرید»  
چنان نگش آمد ز کار هجیر

پوشید درع سواران جنگ  
فرود آمد از دژ به کردار شیر

کمر بر میان، بادپایی به زیر چنبر  
اسب

که سالار آن انجمن گشت کم  
همیشه به جنگ اندرون نامدار

زمانه ز مادر چنین ناورد  
که شد لاله رنگش به کردار شیر

کمر بر میان، بادپایی به زیر چنبر  
اسب

صدمه  
صدمه ملی  
صدمه ملی  
صدمه ملی

جبهه / اسفاره / فرادزدن

چو ارد خروشان یکی ویله کرد

عاز از حیوانان

دلیران و کار آزموده سران

بخنید و لب را به دندان گزید / تمسخر / تقصیر

چو دخت کند افکن او را بید

مهارت بالای تیراندازی / عبیر

چپ و راست، جنگ سواران گرفت

برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ

که بر تن آتش همی بردمید

عنان دانه لب / مناسبتان و گسار / گزیدن سر نیزه

چو بدخواه او چاره گرد بد به جنگ

زره بر برش، یک به یک، بردید

کلی تیغ ییز از میان برکشید / مهارت در مبارزه

نشست از بر اسپ و برخاسته کرد

پنچید از روی و برگاشت زود

به شتم از جهمان، روشنایی برد

سپرد: ره کردن / روانداری

دو حوضه مانع برای استم

به پیش سپاه اندر آمد چو گرد

حیوانان

که گردان کدام اند و جنگ آوران

چو سحراب شیراژن، او را بید

۱۰ بیاید دمان پیش گرد آفرید

کمان را به زه کرد و بگشاد بر

سحراب بر تیرماران گرفت

نگه کرد سحراب و آمدش تنگ

سحراب را دید گرد آفرید

۱۵ سوی سحراب کرد

برآشفت سحراب و شد چون پلنگ

بزد بر کمر بنید گرد آفرید

بر زین پنچید گرد آفرید

بزد نیزه او به دو نیم کرد

۲۰ به آورد با او بنده نبود

سپهد، عنان، از دحا را سپرد

سپرد: که کردن

مهربان

منه

دکب ساز

امادی برای جمله

کتابه از ره کردن

۲ فرب

۲ و ف ا م ا م ت

چو آمد خروشان به تنگ اندرش  
رحا شد ز بند زره موی آوی

بدانت سحراب، کاو دختر است

شگفت آمدش؛ گفت از ایران سپاه  
ز فترک بشود پیمان کند

بدو گفت کز من رهسالی بجوی

نیساید به دامم به سان تو گور  
بدانت کاویخت کرد آفرید

بدو روی نمود و گفت: «ای دلیر

دو لشکر، نظاره برین جنگ  
کنون من گشایم چنین روی و موی

که با دختری او بر دشت نبرد

کنون لشکر و دژ به فرمان توست  
عنان را بپسید گرد آفرید

همی رفت و سحراب با او به هم  
در باره بگشاد گرد آفرید

در دژ بستند و نگهبان شدند

✓ بی صداقت  
XX بی صداقت

هو سغدی و نرنگ

و صی رحیح مفعول در است  
بیاسیه صغف مفعول

نیز - فرب  
ز اسب  
لرینده جلا: کرد آورد

فراز زینباران

ربو

بجندید و برداشت خود از سرش  
در فشان چو خورشید شد، روی آوی

سر و موی او از در انحر است

چنین دختر آید به آوردگاه؟  
پیداخت و آمد میانش به بند

چرا جنگ جویی، تو ای ماه روی؟

ز چنگم رهایی نیسای، شوز  
مر آن را جز از چاره درمان ندید

میان دلیران به کردار شیر:

برین گرز و شمشیر  
سپاه تو گردد پز از گفت و گوی

بدین سان به ابر اندر آورد گرد

ناید بر این آشتی جنگ بست  
ممنند سرافراز بر دژ کشید

بیساید به درگاه دژ، گزدهم  
تن حسته و بسته، بر دژ کشید

پز از عشم دل و دیده خونین شدند

ناراحتی بسیار

زیبایی کرد از بد

مه ان صند

مضی

عست و صیر لوق

در حساب  
نزدیک

مضی  
مضی

انحر

مضی

مضی

مضی

آزار: رنج  
 آزار: ماه رومی  
 رنج (اینجا گسست)

منه  
 پُر از درد بودند، بُرنا و پیره  
 پُر از عشم بد از نو دل انجمن مستقیم مخالف

آزار گرد آفید و هم مفعول گامی نیکدل شیرزن  
 رنج باز ۴۰ بگفتند: گامی نیکدل شیرزن  
 هم مفعول هم رزم بجی هم افون و رنگ

خاندان  
 نیاید ز کار تو بر دوده نماند  
 به باره برآمد سپه بنگید  
 چنين گفت کای شاه ترکان چنين تورانیان

ببخید بسیار گرد آفید مفعول  
 چو سهراب را دید بر پشت زین مفعول  
 کنا به از آمدن قدم رنج کردن

هم از آمدن هم ز دشت نبرد  
 رخ نامور، سوی توران کنی  
 «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»

تورا بخت آید که فرمان کنی مفعول  
 نباشی بس اینم به بازوے خویش  
 نعل اسناری ۴۵

از مار تو، نغی برای  
 خاندان به وجود نیامد  
 حذی مغل لغتی ندارد؟  
 برای تو فصل  
 تضمن

منه مجاز از زور بازو  
 وقتا گاو از روی نادانی، زیادتی بخورد، زور در دستش هر کور  
 شاهنامه، فردوسی

سبب دیدن از دشته های خود  
 دشن طارون آمد ترا و  
 از ماست که بر ماست  
 حواله مکر در نظری  
 ۶۷



## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

- ۱ به کمک فرهنگ لغت، معانی «بر کشیدن» را بنویسید. **بیرون آوردن / جدا کردن / بالا بردن و ...**
- ۲ دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد. **بادیاب - اسپ - کشتی**
- ۳ در گذر زمان، شکل نوشتاری برخی کلمات تغییر می کند؛ مانند: «سپید ← سفید». از متن درس، نمونه‌ای از **تحوّل شکل نوشتاری** کلمات بیابید و بنویسید.  
**اسپ ← اسپ**

### قلمرو ادبی

- ۱ واژگان قافیه در کدام بیت‌ها، در بردارنده آرایه جناس اند؟ **حسن درین مثنوی نو**
- ۲ مفهوم عبارت‌های کنایی زیر را بنویسید.  
سپهبد، عنان، اژدها را سپرد (.....) **افشار اسپ را رها کرد**  
رخ نامور سوی توران کنی (.....) **بیلور توران برد**
- ۳ یک مَثَل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به **کَل، معادل آن بنویسید. انتهای ص ۱۰۷**
- ۴ و حکم دهخدا، دو مَث امثال



## قلمرو فکری

۱ دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟

۲ معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید. **عدم توانایی مبد بالحب / تزار کرم**  
به آورد با او بسنده نبود بیچید از روی و برگاشت زود

۳ فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی‌هایی وصف کرده است؟ **سبزه زین / نیدل**

۴ «**حماسه**» در لغت به معنای **دلآوری و شجاعانه** است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی‌های زیر:

داستانی،

قهرمانی،

۵ **مدرت بالا** به رسم با سبزه اورا نف کرد / **شیرزنان** «مقابله کتیبت حوادثی بخارک العاصه» قوی و با طوایف، **جید بوه**  
بر پایه این توضیح، این در **انفاق در کید در گری** به آمدن **سبع** / **عمر با ای زال / روین تن بود**

@farsi-ehsan



# شعرخوانی دلیران و مردان ایران زمین

نغمه: نیلو  
نقص: سنگتن

مجموعه مردمان ایران

چو هنگامه آزمون تازه شد  
از این خطه نغمه پدram پاک  
از این مرز فرخنده مردخیز  
دگر ره چنان شد هنر آشکار  
دلیران و مردان ایران زمین

این خاک جان پرور تابناک

دگر باره ایران، پُر آوازه شد  
و زمین خاک جان پرور تابناک  
کنام پلخان  
کزن آن نیره شد دیده روزگار  
دلیران جنگ آور روزگین

صمیمیه  
م ا ب م ا ب م



خروشان و جوشان به کردار موج  
 به مردی به میدان نخواستند روی  
 آتش فرمن بدانند **من** **آب** و گل دیگرند  
 بدانندش **را** آتش خرمن اند  
 ز کس جز خداوندشان بیم نیست  
**فلک** در گشفتی ز **عزم** ثنات  
 عزم: اراده  
 عظم: استخوان  
**را** **فد** **باور** **گما**  
 مالمه

**فد** از آمدند از کران فوج فوج  
 جهان شد از ایشان پُر از گفت و گوی  
 نگهبان دین، حافظ کشورند **بهری** **دانشن**  
 خدنگی کران بر دل دشمن اند  
**ایام** **شاه** **فرهنگشان** **حرف** **بیم** **نیت**  
**پیش** **ملک**، آفرین گوے رزم ثنات  
 هم او مر **شما** **را** **نگهبان** **شما**  
 محمود شاهرخی (جذبہ)

@farsi-ehsan

## درک و دریافت

- ۱ کدام ویژگی‌های شعر حماسی را در این سروده می‌توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.
- ۲ یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.









# ادبیات داستانی

درس چهاردهم: طوطی و بقال  
کارگاه متن پژوهی  
گنج حکمت: ای رفیق!  
درس پانزدهم: درس آزاد (ادبیات بومی ۲)  
کارگاه متن پژوهی  
درس شانزدهم: خسرو  
کارگاه متن پژوهی  
روان خوانی: طراران

## ادبیات داستانی

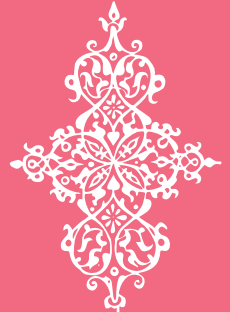
# گوشه کوزه‌ش

در این فصل، متن‌هایی را می‌خوانیم که به شیوهٔ داستانی، موضوع‌ها و مفاهیمی را بیان کرده‌اند. به این گونه آثار که با بهره‌گیری از عنصر روایت، شخصیت، لحن، مان، مکان و زاویهٔ دید و... پدید می‌آیند؛ «ادبیات داستانی» گفته می‌شود.

ادبیات داستانی، همهٔ آثار روایی را در بر می‌گیرد، یعنی هر اثر روایتی خلاقانه، در قلمرو ادبیات داستانی، جای می‌گیرد. ادبیات داستانی شامل قصه، داستان، داستان کوتاه و رمان است.

داستان در حقیقت، ظرفی است که نویسنده به کمک آن، تفکرات، آرزوها و جهت‌گیری‌های فکری خویش و مفاهیم خاص را در آن می‌گنجانند؛ پس با خواندن هر متن داستانی، باید به درون مایه و محتوای آن بیندیشیم.

املا ← حاین با منابع استباه برسته نشود





# درس چهاردهم

## طوطی و بقال

درد داشت به اندازی  $\times$  بود  $\times$  بود  
 بود بقالی و وی برای طوطی ای

در دکان بودی گنجهان دکان

در خطاب آدمی، ناطق بدی

بست از ضد در دکان سویی گریخت

از سوی خانه بیاید خواجاش

دید پر روغن دکان و حجامه چرب

روزی چنڈے سخن کوتاه کرد

ریش برمی کند و می گفت: «ای دریغ»

دست من بشکسته بودے آن زمان

بعده روز و سه شب میران و زار

می نمود آن مرغ را هر گون شکفت

جو لقی ای سر برهنه می گذشت

طوطی اندر گفت آمد در زمان

صدر: بالا  
 صدر: لیا

فارسانه

ماضی استمراری

حذف لقی  $\times$  حسینه  $\times$  تسفین  $\times$

خوش نوایی، سبز، گویا طوطی ای

نکته: لقی با همه سوداگران

در نوای طوطیان حاذق بدی محارت در لغت

شیشه های روغن گل را برینت

بر دکان بشتت فارغ، خواجه وش

بر سرش زد، گشت طوطی کل ز ضرب

مرد بقال از ندامت آه کرد

کافقاب نعتم شد زیر این

دستی چون زدم من بر سر آن خوش زبان

تا که باشد کاندرا آید او به گشت

با سر بی مو، چو پشت طاس و پشت

بانگ بر درویش زده که: حی فلان

فارغ: اسوده  
 مارق: جدا شده

اسفاره

مغز

فارسسی  
 ۱۱۶

مربلساز

ع جمل

فعل  $\times$   
 سخن  $\checkmark$



۱۵ از چه، ای گل، با کلان آمیچی؟ **تاس نادوست** شیشه روغن رنجی؟!  
**مفعول** از قیاس خنده آمد خلق را **مخلا** کاو چو خود پنداشت صاحب دلق را  
 کار پاکان را **قیاس** از خود بگیر **مخلا** از صاحب نادوست **مفعول** چه ماند در نشتن شیر و شیر  
 جمله عالم زین سبب **مخلا** گمراه شایسته دردی که ز ابدال حج، آگاه شد **مخلا**  
 هر دو گون ز نور خوردند از **مخلا** **مخلا** یک شد آن نیش و زین دیگر عمل **مخلا**  
 هر دو گون آهو گیا خوردند و آب **مخلا** زین یکی سرگین شد و زان، مشک ناب **مخلا**  
 هر دو نی خوردند از یک **مخلا** این یکی خالی و آن پر از شکر **مخلا**  
 صد هزاران این چنین **مخلا** اشباه بین **مخلا** فرقتان هفتاد ساله راه بین **مخلا**  
 چون بسی **مخلا** آدام روی هست **مخلا** پس به هر دستی شاید داد دست **مخلا**  
**مخلا** مثنوی معنوی، دفتر اول، مولوی **مخلا** مثنوی معنوی، دفتر اول، مولوی  
**مخلا** مثنوی معنوی، دفتر اول، مولوی **مخلا** مثنوی معنوی، دفتر اول، مولوی

مثنوی معنوی  
 مثنوی معنوی  
 " ۲۲ "

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ معادل معنایی واژگان زیر را از متن درس بیابید.

ابر	مغ (.....)
آسوده	فارغ (.....)
چیره دست	..... حافظه (.....)
مردان کامل	..... ابدال (.....)

۲ درباره کاربرد کلمه «را» در بیت زیر توضیح دهید.

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را **ششم** تا بیابد نطق مرغ خویش را **مفعول**

۳ درباره تحول معنایی کلمه «سوداگران» توضیح دهید. **معامله / فریب / دردمونده / مثال**

۴ پسوند «وش» در کلمه «خواجه وش» به چه معناست؟ دو واژه دیگر که این پسوند را

دارا باشند، بنویسید. **← ماست - مِل / محو - سایه و سی**

### قلمرو ادبی

۱ کنایه‌ها را در بیت هشتم بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

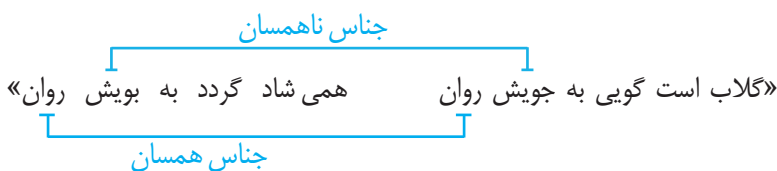
۲ مؤثرترین شیوه‌ای که مولوی در «مثنوی معنوی» از آن بهره می‌گیرد، «تمثیل» است.

تمثیل به معنای «تشبیه کردن» و «مَثَل آوردن» است و در اصطلاح ادبی، آن است که شاعر یا نویسنده برای تأیید و تأکید بر سخن خویش، حکایت، داستان یا نمونه و مثالی را بیان کند تا مفاهیم ذهنی خود را آسان‌تر به خواننده انتقال دهد.

■ اکنون ارتباط محتوای این درس را با تمثیل به کار گرفته شده، توضیح دهید.

۳ در بیت ششم درس، کلمات «چرب» و «ضرب» در یک حرف اختلاف دارند و آرایه

**جناس ناهمسان (ناقص)** را در بردارند. کلماتی نظیر «روان» (روح) و روان (جاری) که جز معنی، هیچ‌گونه تفاوتی از دید آوایی و نوشتاری با هم ندارند، **جناس همسان (تام)** را پدیدمی‌آورند؛ مثال:



از متن درس، نمونه‌هایی برای انواع جناس بیابید.

## قلمرو فکری

۱ بیت زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟

هر دو نی خوردند از یک آب‌خور / این یکی خالی و آن پُر از شکر

*بهاخت‌های ظاهری، دلیل بر این بودن نیست*

۲ مولوی در بیت زیر، آدمی را از چه چیزی بر خنجر می‌دارد؟

چون بسی ابلیس آدم روی هست / پس به هر دست نشاید داد دست

*انسان‌های به ظاهر خوب و بی باطن مثل در*

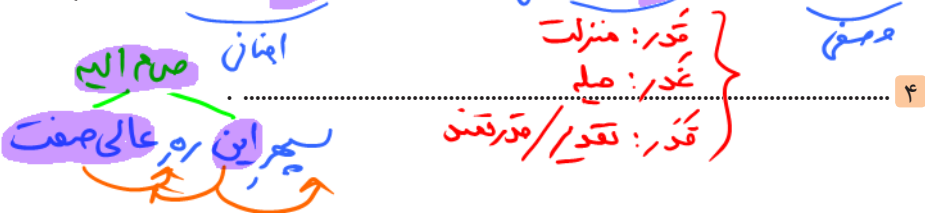
۳ استنباط خود را از شعر زیر بنویسید و آن را با داستان «طوطی و بقل» بسنجید.

*باطن و بیرون*  
این یکی *محراب* و آن بت یافته است

معرفت زین جا تفاوت یافته است

چون بتابد آفتاب معرفت / از سپهر این رعالی صفت

هر یکی بینا شود بر قدر خویش *امان* باز باید در حقیقت صدر خویش عطار



## گنج حکمت ای رفیق!

روزی حضرت عیسی روح الله می گذشت. ابله‌ی با وی دچار شد و از حضرت عیسی سخنی پرسید؛ بر سبیل تلافی جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز عریده و سفاهت نهاد. چندان که او نفرین می کرد، عیسی تحسین می نمود. **خطا** **مافزیند** عزیز بدان جا رسید؛ گفت: «ای روح الله، چرا زبون این ناکس شده‌ای و هر چند او قهر می کند، تو لطف می فرمایی و با آنکه او جور و جفا پیش می برد، تو مهر و وفا پیش می نمایی؟».

عیسی گفت: «ای رفیق! کُل انا»

بترشح بما فیه، از کوزه همان بیرون تراود

که در اوست؛ از او آن صفت می زاید و

از من این صورت می آید. من از وی در

غضب نمی شوم و او از من صاحب ادب

می شود. من از سخن او جاهل نمی گردم

و او از خلق و خوی من عاقل می گردد.»

**صورت: نظر** **سورت: سدی**

اخلاق محسنی، حسین واعظ کاشفی









## خسرو

تمام این مدّت سه سال

رکب ساز

نجان

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدّت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره‌هایش بیست بود. وقتی معلّم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می‌کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برمی‌داشت و صفحه سفیدی را باز می‌کرد و ارتجالاً انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها «اجرامی‌کرد» و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می‌گرفت و مثل شاخ شمشاد می‌آمد و سر جای خودش می‌نشست!

رسا؛ لیرا  
رنا؛ خم

رکب ساز

هم پای ساز

و اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگویم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی وضاب الصبیان را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درس‌ها را سر کلاس یاد می‌گرفت و حفظ

بدل

ناضی

می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت. یک روز میرزا مسیح خان معلّم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک‌بین بود و حتّی با عینک دور بیضی و دسته مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

«دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در کُنج خلوتی از **بَرزن**، دو خروس را دیدم که بال و پَر افراشته، در هم آمیخته و گرد برانگیخته‌اند...»

در آن زمان، کلمات «دبستان» و «بَرزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روزمره خود

(صحبت هم مائه محاوره)



خود نیز آنها را به کار می برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه ای از خوشمزگی های رنگارنگ او بود. **صن آمیزگی**

غالب: پیروز  
غالب: بخت

انشای ارتجالی خسرو را عرض می کردم. دنباله اش این بود:

تقصین

«یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب نفین حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

تلم سرخ  
بدافت ✓  
بیادامت x

دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را با دشنه ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم. «مخور طعمه جز خسروانی خورس که جان یابدت زان خورش، پرورش»

هلیم ✓  
طعم x

غذای خوب

به دل راحت نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم: **آرامش را من پس از نابودی دشمن**  
«دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال»

مجاز از زبان معنوی

میرزا مسیح خان با چهره گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در دوات چرک گرفته شیشه ای، فروبرد و از پشت عینک زنگاری، نوک قلم را اوراندار کرد و با دو انگشت بلند و استخوانی خود کرک و پشم سر قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابداً هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر اینکه، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس، عبرت چه کسانی بشود؟ و از همه اینها گذشته اصلاً به چه حق، خروس های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قول امروزی ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

عرض کردم: حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگرد ممتازی بود و از همه درس های حفظی بیست می گرفت؛ مگر در ریاضی که «کمیتش لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

عدم تسلط



من خانوادهٔ خسرو را می‌شناختم. آنها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی‌مادر شد. پدرش آقا رضاخان، توجّهی به تربیت او نداشت؛ فقط مادربزرگ او بود که نوهٔ پسریش را از جان و دل دوست می‌داشت. دل خوشی و دل گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادربزرگ بود؛ زنی باخدا، نمازخوان، مقدّس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می‌نشانند و وادار می‌کرد قرآن برایش بخواند.

دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود.

معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت اما به قول نظامی «خشت می‌زد» زنگ قرآن که می‌شد، تا پایش به کلاس می‌رسید، به خسرو می‌گفت: «بچه! بخوان.» خسرو هم می‌خواند.

خسرو، موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود.

یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از بر کلاس‌ها رد می‌شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که

«این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!». میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش، شش دانگ خواند:

«اُشتر به شعرِ عرب در حالت است و طَرَبِ گَر ذوق نیست تو را کژ طبعِ جانوری»

مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیآورد. خسرو همچنان می‌خواند و مدیر از پشت در گوش می‌داد و لذت می‌برد که خود، مردی ادیب و صاحب دل بود.

یک روز خسرو برخلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقّشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو

کیف همراه آورده است!

زنگ اوّل، نقّشی داشتیم. معلّم نقّشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدّین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم.

خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود، دفتر نقّشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی؛ دستت خیلی قوّت داره!».

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم، دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرَبَاجات».

معلوم شد مادر بزرگش مرَبَا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود. خسرو بزرگ‌ترین کوزه را که مرَبای به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیبتش شده بود، با خوش رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مرَبَا از کوزه بیرون نمی‌آمد، با سر انگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرو می‌داد و به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر»، که «شکر نعمت، نعمت افزون کند».

گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراگرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود. خسرو بی‌میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حالت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند». خسرو هم با آنکه خودرُو و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس‌های هشتم و نهم - مدرسه مائه کلاس بیشتر نداشت - کشتی می‌گرفت و همه را زمین می‌زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آنکه نمره‌های دیگرش همه عالی و معدل نمره‌هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

من دیگر او را نمی‌دیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان شُک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکی و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازو بند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند ولی چه سود که «حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لَهو و لعب کشیدند - این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و خِفت - به طوری که در مسابقات سال بعد با

(تأثیر دوست و رفیق بد)

رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه‌ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی‌الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد.» تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون گرم با سردی و بی مهری بسیار نگاهم کرد. از چهرهٔ **تکیده‌اش** بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید. چشم‌های درشت و پر فروغش چون چشمه‌های خشک شده، سرد و بی‌حالت شده بود. شیرهٔ تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلتي وحشتناک ساخته بود. **خدای من!** این همان خسرو است؟! از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از **ته چاه** در می‌آمد، با زهر خندی گفت: داد نزن؛ «**من گوش استماع ندارم، لمن تقول**». فهمیدم که هم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمهٔ **ذوق و قریحه** و استعداد ادبی او خشک نشده بود و **می‌تراوید**. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم.

آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده است. با یام راستش نمی‌دانم کجاست.»

گفتم: «خانه ات کجاست؟»

آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

«کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید **قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام**»

و بدون خداحافظی، راه خود گرفت و رفت.

از این ملاقات، چند روزی نگذشت، که خسرو در گوشه‌ای، زیر پلاستی **مندرس**، بی سر و صدا،

جان سپرد و آن همه استعداد و **قریحه** را با خود به زیر خاک برد.

عبدالحسین وجدانی

خدا: خوالی

قضا: بقدر

نخرا: جنب

رب سازه / نام سوزنوست

۱۷

ملع: مهنه

وصف

رب سازه

همای سازه

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

- ۱ برای هر یک از واژه‌های زیر یک «معادل معنایی» و یک «هم‌آوا» بنویسید.
- قضا: *سزوت*  
مغلوب: *سکست خوره*
- غزا: مبد / غذا: فوراکی*  
*مغلوب: وارونه*
- ۲ از متن درس، هفت واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

- ۳ از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه‌های مناسب بیابید.

ساده: *انتخابات ص ۱۲۷*  
مرکّب: \_\_\_\_\_

### قلمرو ادبی

- ۱ مفهوم هر یک از کنایه‌های زیر را بنویسید.

باب دندان بودن: *مطابق میل بودن*  
سپهر انداختن: *تسلیم شدن*  
مرد میدان بودن: *حریف طبری / موسی بودن*  
لنگ بودن کُمیت: *ضعف دانستن*

- ۲ یکی از شیوه‌های طنزنویسی، **تقیضه** پردازی یا تقلید از آثار ادبی است؛ نمونه‌هایی از کاربرد این شیوه را در متن بیابید.

۳ آوردن بخشی از آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام «تضمین» می گویند. نمونه ای از آرایه تضمین را در متن درس بیابید.

## قلمرو فکری

۱ درباره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید.

با بدان کم نشین که صبحت بد  
آفتابی بدین بزرگی را  
چه پاکی تو را پلید کند  
لکه ای ابر ناپدید کند

تأثیر هم نشینی  
با بدان

سنایی

۲ به سروده های زیر از سعدی توجه کنید. هریک با کدام قسمت از متن درس، ارتباط معنایی

دارند؟

■ هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست

■ چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او

۳ اگر شما به جای نویسنده بودید، این داستان را چگونه به پایان می رسانید؟

۴



## روان خوانی طراران

چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر دراز گوش نشسته بود و بزنی را رارشته در گردن کرده و جلاجل در گردن او محکم بسته، از پس وی می دوید.

سه طرار نشسته بودند. یکی گفت: من بروم و آن بز را از مرد بدزدم. دنبال دیگری گفت: این سهل است، من خر او را بیاورم. پس آن یکی بر عقب مرد روان شد. دیگری گفت: این سهل است، من جامه‌های او را بیاورم.

پس یکی بر عقب او روان شد. چنان که موضع خالی یافت، جلاجل از گردن بز باز کرد و بر دنبال خر بست. خر دُنب را می جنبانید و آواز جلاجل به گوش مرد می‌رسید، و گمان می‌برد که بز، برقرار است.



جمع زنده  
دزد

۱۳۰

**عجیب**  
 آن دیگر بر سر کوچه تنگ، استاده بود. چون آن مرد برسید، گفت: طرفه مردمان اند مردمان این دیار، جلاجل بر گردن خر بندند و او بر دنبِ خر بسته است.  
 آن مرد درنگریست، بز را ندید. فریاد کرد که بز را که دید؟  
 طرّار دیگر گفت: من مردی را دیدم که بزى داشت و در این کوچه فروشد.  
 آن مرد گفت: ای خواجه، لطف کن و این خر را نگاه دار تا من بز را بطلبم.  
 طرّار گفت: بر خود منت دارم، و من مؤذن این مسجدم و زود باز آی.  
 آن مرد به طرف کوی فرو رفت. طرّار خر را برد. آن طرّار دیگر بیامد که گفته بود که: «من جامه او را بیارم». از اتفاق، بر سر راه جامه بود. طرّار بر سر آن چاه بنشست؛ چنان که آن مرد برسید و طلب خر و بز می کرد. طرّار فریاد برآورد و اضطراب می نمود.  
 آن مرد او را گفت: ای خواجه، تو را چه رسیده است؟! خر و بز من برده اند و تو فریاد می کنی؟!  
 طرّار گفت: صندوقچه ای پُر زر از دست من در این چاه افتاد و من در این چاه نمی توانم شد.  
 ده دینار تو را دهم، اگر تو این صندوقچه من از اینجا برآوری.  
 پس آن مرد، جامه و دستار برکشید و بدان چاه فرو شد.  
 طرّار، جامه و دستار بر گرفت و برد.  
**وصوفه ارد (اسنادی)**  
 پس آن مرد در چاه فریاد می کرد که در این چاه هیچ نیست و هیچ کس جواب نداد. آن مرد را ملال گرفت. چون به بالا آمد، جامه و طرّار باز ندید. چوبی بر گرفت و بر هم می زد.  
 مردمان گفتند: چرا چنین می کنی؟ مگر دیوانه شدی؟!  
 گفت: نه، پاس خود می دارم که مبادا مرا نیز بدزدند.

لطایف الطوائف، فخرالدین علی صفی

## درک و دریافت

- ۱ به نظر شما، چرا شخصیت اصلی قصه، به چنین سرنوشتی دچار شد؟
- ۲ درباره لحن و بیان داستان توضیح دهید.





# ادبیات جهان

درس هفدهم: سپیده دم

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت: مزار شاعر

درس هجدهم: عظمت‌نگاه

کارگاه متن پژوهی

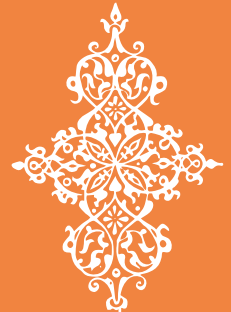
روان خوانی: سه پرسش



از ابتدای کتاب تا این فصل، هر چه خواندیم، مربوط به فضای فکری و معنوی و جغرافیایی میهن عزیزمان ایران بوده است اما در این فصل با متن‌ها و شاعران و نویسندگانی آشنا می‌شویم که بیرون از جغرافیای فرهنگی ایران را تصویر می‌کنند و مسایل سرزمین‌های دیگر یا موضوع‌های بشری را در جهان، نشان می‌دهند.

از طریق مطالعه این فصل، با افکار مشاهیر، اندیشه‌های ملل و آثار برجسته و شخصیت‌های مشهور ادبیات جهان آشنا خواهیم شد.

م. الیم الیم



# درس هفدهم

## سپیده دم

مفعول تو را «جنوب» نامیدم ← ع جزئی بامقول رسته

مادامه دادن سرزمین  
تسفیص / اسفاره

ای که ردای حسین را بر دوش  
و خورشید کربلا را در بر داری  
ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی

✓ نمادای مفعول  
✓ سرزمین جنف  
شهر است

ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین ص م الیه  
پیوند خورده ای

ای سرزمینی کز خاکت

خوشه های گندم می روید (اسفاره از تسفیص مبلزان)

و پیامبران بر می خیزند.

\*\*\*

تو را جنوب نامیدم

اسفاره / تسفیص

ای کشتی های صیادی که مقاومت پیشه کرده ای

ای ماهی دریا که مقاومت پیشه کرده ای

ای دفترهای شعری که مقاومت پیشه کرده ای

ای روزهای عاشورا!

\*\*\*

تو را جنوب نامیدم

نماد روزگاری

تو را آبها و خوشه ها

نماد دوام نسل

و ستاره غروب نامیدم

نماد امید

تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن

و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم

نامیدن  
در معنای هدایت کردن  
ع جزئی بامقول رسته

کم مجاز از استان







وای معنی معصوم

تو را انقلاب و شگفتی و تغییر نامیدم  
تو را پاک و پاکیزه و ارجمند و توانا نامیدم

\*\*\*

تو را جنب نامیدم

ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران

منادی معصوم

ای مسافر دیرین بر روی خار و درد

ای چون ستاره فروزان

عجایز مبارزه

ای چون شمشیر درخشان

بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست

اجازه دادن

بگذار گرد و خاک قدم‌نایت را بگیریم

بگذاریم

@farsi-ehsan

ای سرور باران‌ها و فصل‌ها،

تو را عطری نامیدم که در غنچه‌ها خانه دارد

تو را پرستو نامیدم

تسخیر - استاره

ای سرور سروران،

ای برترین حماسه!

کینه

دریا متنی نیلگون است

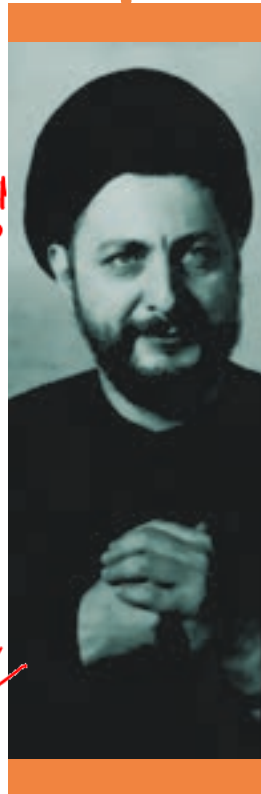
تلمیح  
مفعول

که علی‌آرامی نویسد

نهاد  
مربوب ساز  
معنی

و مریم هر شب روی شن‌ها

به انتظار مهدی می نشیند





و گل‌هایی را می‌چیند  
که از انگشتان شهیدان می‌رویند

\*\*\*

تاریخ، روزی، روستای کوچکی را

از روستاهای جنوب به یاد خواهد آورد  
که «**معرکه**» خوانده می‌شود.

روستایی که با «صدر» ش، با سینه اش

از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد

\*\*\*

سرورم! ای سرور آزادگان!

در زمانه **سقوط** و ویرانی

جز تو، کسی نمانده است **اندو** - **باغ اندو**

که در زندگی ما نخل و **عناب** و **تاکستان** بکارد

جز تو کسی نمانده است؛

مگر تو!

مگر تو! **امانزاسقاری** (امید مائه‌خانهای دارای دراست)

پس درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای!

**سمفونی پنجم جنوب، ژانر قبانی (۱۹۹۸-۱۹۲۳ م)**

**متنوع** (با کاهش و اندکی تغییر)

① نام روستا ✓  
② ایچام تناسب ←  
③ میدان سبزه (دفاع) تناسب  
① نام مبارزه ✓  
② سینه (سینه) تناسب

سقف  
اسقاری

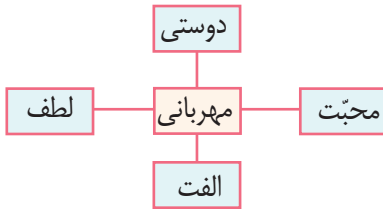
مضمون **امانزاسقاری**  
⑤ مائه - دارای ① است  
در امید  
① ②

# کارگاه متن پژوهی

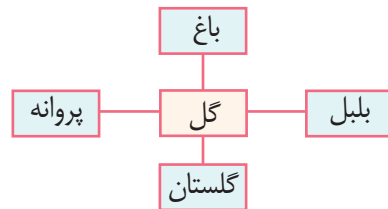
## قلمرو زبانی

۱ به نمونه های زیر، توجه کنید.

بر پایه هم معنایی (ترادف)

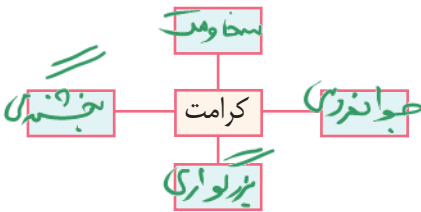


■ بر پایه تناسب (همبستگی)

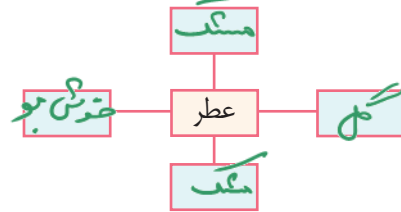


■ اکنون بر پایه نمونه های داده شده، نمودارهای زیر را کامل کنید.

(ب) ترادف



الف) تناسب



۲ از میان موارد زیر، ترکیب های وصفی و اضافی را جدا کنید؛ سپس، هسته هر یک را

مشخص نمایید. **امانی روشن** **امانی** **روشن** **روشن** **روشن**  
 «ستاره غروب، سرور آزادگان، مسافر دیرین، ماهی دریا، برترین حماسه»

۳ در مصراع زیر، نقش دستوری اجزای مشخص شده را بنویسید.

«پس، درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای»

مَد مَفْعُول مَالِه مَعْرُوف مَتَم مَالِه



۲ در سروده زیر:

«ای سرزمینی کز خاکت / خوشه‌های گندم می‌روید / و پیامبران برمی‌خیزند»

الف) کدام سرزمین مورد خطاب است؟ **جنوب لبنان**

ب) مقصود شاعر از مصراع‌های دوم و سوم چیست؟ **تداوم مبارزات / معکوس بودن این خاک**

۳ از متن درس، مصراع‌ی را معادل معنایی قسمت مشخص شده بیابید. **و سگای نه با صوفس**

«تو را سپیده‌دمی در انتظار زاده شدن / و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم»

۴ قَبَّانی در این بخش از شعرش بر چه نکته‌ای تأکید دارد؟ **پیروی از راه امام حسین (ع)**

«ای که ردای حسین بر دوش داری / و خورشید کربلا را در برداری ...»

@farsi\_ehsan

۵



## گنج حکمت مزار شاعر

صفت مالمی نازم!

معنی

تیمور لنگ، گاه سوار بر اسبی که لگامی زرین داشت - سرگرم اندیشه‌های دور و دراز خود. از میدان جنگ به گورستان می‌رفت و از اسب پیاده می‌شد و تنها در میان قبرها به گردش می‌پرداخت و هر گاه بر مزار یکی از نیاکان خود یا شاعری بزرگ، سرداری دلاور و دانشمندی نامدار می‌گذشت، سر فرود می‌آورد و مزار او را می‌بوسید.

تیمور، پس از آنکه شهر **توس** را گشود، فرمان داد که از کشتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی، شاعر ایرانی، روزگار خود را در آن به سر برده بود. آنگاه **تیمور** بر سر مزار او شتافت و چون **جدبه** ای **اسرار** آمیز او را به سوی فردوسی می‌کشید، **خواست** که قبرش را بگشایند:

اسرار: رازها  
اصرار: پافشاری

«مزار شاعر غرق در گل بود.»

تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ، مزار کشورگشایی چون او چگونه خواهد بود. پس، از راه **قره‌قوم** به سوی **تاتار** - آنجا که نیای بزرگش، چنگیز، در **معبدی**

مقولان

**آهنین** آرمیده است - روی آورد.

در برابر **زائر نامدار** که زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود، سنگ بزرگی را که بر گور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند؛ ولی تیمور ناگهان بر خود لرزید و روی بگردانید:

«گور **ستمگر غرق** در خون بود.»

فرانسوا کوپه







## اسقاره / سفینه

ناتانائیل، با تو از انتظار سخن خواهم گفت. من دشت را به هنگام تابستان دیده‌ام که انتظار می‌کشید؛ انتظار اندکی باران. گرد و غبار جاده‌ها زیاده سبک شده بود و به کمترین نسیمی به هوا برمی‌خاست. زمین از خشکی ترک بر می‌داشت؛ گویی می‌خواست پذیرای آبی بیشتر شود. آسمان را دیده‌ام که در انتظار سپیده‌دم می‌لرزید. ستاره‌ها یک یک، رنگ می‌باختند. چمنزارها غرق در شب‌نم بودند.

ناتانائیل، کاش هیچ انتظاری در وجودت حتی رنگ هوس به خود نگیرد، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد. منتظر هر آنچه به سویت می‌آید، باش و جز آنچه به سویت می‌آید، آرزو مکن. بدان که در لحظه لحظه روز می‌توانی خدا را به تمامی در تملک خویش داشته باشی. کاش آرزویت پذیرش تقدیر از سر عشق باشد و تصاحب عاشقانه؛ زیرا آرزویی ناکارآمد به چه کار می‌آید؟

ناتانائیل، تنها خداست که نمی‌توان در انتظارش بود (در انتظار خدا بودن، یعنی دریافتن اینکه او را هم اکنون در وجود خود داری). تمایزی میان خدا و خوشبختی قائل مشو و همه خوشبختی خود را در همین دم، قرار ده.

به شامگاه، چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرو میرود به بامداد پگاه چنان که گویی همه چیز در آن زاده می‌شود. نگرش تو باید در هر لحظه نو شود. خردمند کسی است که از هر چیزی به شگفت درآید. سرچشمه همه دردهای تو، ای ناتانائیل، گوناگونی چیزهایی است که داری؛ حتی نمی‌دانی که از آن میان کدامین را دوست‌تر داری و این را در نمی‌یابی که یگانه‌داری آدمی، زندگی است. توجه به اصل زندگی

برای من «خواندن» اینکه شن‌های ساحل نرم است، بس نیست؛ می‌خواهم که پاهای برهنه‌ام آن را حس کنند؛ به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است. هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده‌ام که بی‌درنگ نخواسته باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین، شکوفایی گستره تو دل‌انگیز است!

مانده‌های زمینی و مانده‌های تازه، آندره زید

دوری از هوس  
پذیرش تقدیر

در انتظار خدا  
دوری از  
خدا

ندای برون جهان

وجود دارد

دوری از ظاهر نوری  
تقریب برای  
شناخت واقعی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ کدام واژه‌ها، در متن درس، برای شما جدید و غیر تکراری است؛ معنای هر یک را بنویسید.

۲ در زبان فارسی، نشانه‌هایی هست که با آنها کسی یا چیزی را صدا می‌زنیم؛ مانند «آی، ای، یا، ا»؛ به این واژه‌ها «نشانه ندا» می‌گوییم. اسمی که همراه آنها می‌آید، «منادا» نام دارد؛ مانند «ای خدا!».

گاهی منادا بدون نشانه به کار می‌رود؛ در این گونه موارد، به آهنگ خواندن جمله باید توجه کنیم.

■ یک بند بنویسید و در آن، سه نشانه ندا به کار ببرید.

۳ در جمله زیر، نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

«ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهیم آموخت.»

منادا    بماد    مفعول

### قلمرو ادبی

۱ عبارت زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.  
آسمان را دیده‌ام که در انتظار سپیده‌دم می‌لرزید. ستاره‌ها یک یک، رنگ می‌باختند.  
چمنزارها غرق در شبنم بودند.

۲ در بند چهارم از متن درس، یک «کنایه» بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

### قلمرو فکری

۱ نیکوترین اندرز نویسنده چیست؟ درباره آن توضیح دهید.

۲ نویسنده درباره «انتظار» چه دیدگاهی دارد؟

۳ هر یک از موارد زیر، با کدام بخش از متن درس، تناسب معنایی دارد؟

به جهان خرم از آنم کم جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
هرز هیچ زبانی لطیفی ...

سعدی

بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد  
راست است که ما را هر روز اند ...

سستی ← از سعدی مولوی

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را  
هر آرزوهای نمانی خداست ... حضور خدا در همه جا

فروغی بسطامی

۴ کدام عبارت درس، با مفهوم آیه شریفه «لَا تَدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ» (انعام، آیه ۱۰۳) ارتباط معنایی دارد؟ هر آرزوهای نمانی خداست اما هیچ آرزوهای نشان دهنده‌ی او نیست.

۵ جمله «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد.» را با سروده‌ی زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.

حسب اندیشی

«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

۶ در متن زیر، نویسنده بر چه چیزی تأکید دارد؟

برای من «خواندن» این‌که شن ساحل‌ها نرم است، بس نیست؛ می‌خواهم پاهای  
ام این نرمی را حس کنند؛ به چشم من، هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد،  
برهنه

امسالی و تجربه‌ی سخنی ← سادگی و صفت واقعی

بیهوده است.

۷

**وصف** **وصف** **امانتی** **مربوط به** **وصف** **وصف**  
 ( **امید** ) یک روز این فکر به سر تزار افتاد که اگر همیشه بدانند چه وقت باید کارها را شروع کند، به چه چیزی توجه کند و به چه چیزی بی توجه باشد و مهم تر از همه، بدانند که کدام کارش بیش از همه اهمیت دارد، در هیچ کاری ناموفق نخواهد بود. پس در سرتاسر قلمرو خود چاوش در داد که هر کس به او بیاموزد که چگونه زمان مناسب برای هر کار را تشخیص دهد، چگونه ارزشمندترین افراد را بشناسد و چگونه از اشتباه در تشخیص مهم ترین کارها جلوگیری کند، جایزه های بزرگ به او خواهد داد.

زمان: وقت  
 ضمانت: ضمانت بودن  
 بهره دادن

**وصف** مردان اندیشه ور به دربار تزار رفتند و به پرسش هایش پاسخ های گوناگون دادند. برخی به نخستین پرسش تزار چنین پاسخ گفتند که برای تشخیص بهترین زمان انجام هر کار، باید برای کارها برنامه های روزانه، ماهانه و سالانه تهیه کرد و آنها را موبه مو اجرا نمود. آنان گفتند که این، تنها راه تضمین انجام هر کار در وقت مناسب آن است. برخی دیگر گفتند که از پیش تعیین کردن زمان انجام کارها ناممکن است و مهم این است که انسان با وقت گذرانی بیهوده، خود را آشفته سازد؛ به همه رویدادها توجه داشته باشد و کارهای لازم را انجام دهد. گروه سوم معتقد بودند که چون تزارها هیچ گاه به جریان رویدادها توجه نداشته اند، شاید هیچ شهروندی به درستی نداند که هر کار را در چه زمانی باید انجام داد. چهارمین گروه گفتند که رایزان در مورد برخی کارها هیچ گاه نمی توانند نظر بدهند؛ زیرا شخص بی درنگ باید تصمیم بگیرد که آنها را انجام بدهد یا ندهد و برای تصمیم گرفتن، باید بداند که چه پیشامدی رخ خواهد داد و این کار تنها از جادوگران برآید. پس، برای دانستن مناسب ترین زمان انجام هر کار فقط باید با جادوگران رای زد.

پاسخ فرزندانگان به پرسش دوم تزار نیز به همین اندازه گونه گون بود. گروه اول گفتند که او بیش از همه، به دستیاران حکومتی اش نیازمند است. گروه دوم بر این عقیده بودند که وی بیش از همه به کشیشان نیاز دارد. گروه سوم گفتند که او به

پزشکان خود بیش از همه محتاج است و گروه چهارم معتقد بودند که نیاز تزار بیش از هر کس به جنگاوران خویش است.

در پاسخ به سؤال سوم تزار در مورد مهم‌ترین کارها، گروهی دانش‌اندوزی را مهم‌ترین کار جهان می‌دانستند؛ گروهی دیگر **چیره‌دستی** در نظام را و گروه سوم پرستش خداوند را. چون پاسخ‌ها ناهمگون بودند، تزار با هیچ کدام موافقت نکرد و به هیچ کس جایزه‌ای نداد. آنگاه تصمیم گرفت که برای یافتن پاسخ درست پرسش‌هایش با راهبی رای زند که در **فرزانگی** نام‌آور بود.

راهب در جنگل زندگی می‌کرد؛ هیچ‌جا نمی‌رفت و تنها فروتنان را نزد خود می‌پذیرفت. پس، تزار جامه‌ای ژنده پوشید و پیش از رسیدن به کلبه راهب از اسب فرود آمد و تنها، با پای پیاده، به راه افتاد و **محافظانش** را در میان راه گذاشت.

وقتی به کلبه رسید، راهب در جلو کلبه‌اش **باغچه می‌بست**. همین که تزار را دید، سلامش گفت و باز بی‌درنگ به کندن **کرت** پرداخت. راهب، **ضعیف و باریک** میان بود و وقتی بیلش را به زمین فرو می‌برد، **اندرکی خاک** برمی‌داشت؛ به دشواری نفس می‌کشید.

تزار نزد او آمد و گفت: «ای راهب فرزانه، نزد تو آمده‌ام که به سه پرسشم پاسخ دهی: یکی این که، کدام فرصت را برای شروع کارها از دست ندهم که اگر دهم پشیمان شوم؟ دوم این که، کدام کسان را برتر شمارم و به آنان توجه کنم؟ آخر این که، کدام کار از همه مهم‌تر است و بیش از همه باید به انجامش **همت** کنم؟»

راهب به سخنان تزار گوش فرا داد اما پاسخی به او نداد و دوباره کندن کرت را از سر گرفت. تزار گفت: «خسته شده‌ای. بیل را به من بده تا کمکت کنم.»

راهب گفت: «متشکرم» و آن گاه بیل را به او داد و روی زمین نشست.

تزار پس از کندن دو کرت از کار دست کشید و پرسش‌هایش را تکرار کرد. راهب باز پاسخ نداد

اما از جا برخاست؛ به طرف بیل رفت و گفت: «حالا تو استراحت کن و بگذار...»

اهازه بده  
راهب  
و...

تزار: ابرار/ ادا/ انجام

همیشه باز بلبنت



اما تزار بیل را به او نداد و به کندن ادامه داد. ساعتی از پس ساعت دیگر گذشت. آنگاه که خورشید در آن سوی درختان غروب می کرد، تزار بیل را در خاک فرو برد و گفت: «ای فرزانه مرد، پیشت آمدم تا به سؤال‌هایم پاسخ دهی. اگر نمی توانی، بگو تا به خانه برگردم.»

راهب گفت: «نگاه کن؛ کسی دارد آنجا می دود. بیا برویم ببینیم کیست.» تزار به اطرافش نگاه کرد و دید مردی دوان دوان از جنگل می آید. مرد، با دستانش شکمش را چسبیده بود؛ خون از میان انگشتانش جاری بود. او به سوی تزار دوید و بر زمین افتاد؛ چشمانش را بست؛ ناله ای آهسته سر داد و از هوش رفت.



تزار به راهب کمک کرد تا جامهٔ مرد زخمی را درآورد؛ او زخمی بزرگ در شکم داشت. تزار زخم را خوب شست؛ با دستمالش و یکی از لباس‌پاره‌های راهب آن را بست اما خون همچنان از آن جاری بود. تزار بارها باند گرم و آغشته به خون را از روی زخم باز کرد و آن را شست و باز بست. وقتی جریان خون متوقف شد، مرد زخمی به هوش آمد و آب خواست. تزار آب خنک آورد و به مرد کمک کرد تا از آن بنوشد. در همان موقع، آفتاب غروب کرد و هوا خنک شد. تزار به کمک راهب، مرد زخمی را به کلبه برد و در بستر خواباند. مرد زخمی همان‌طور که دراز کشیده بود، چشمانش را بست و آرام گرفت. تزار آن قدر از کار کردن و راه رفتن خسته شده بود که در آستانهٔ تر مثل مار چنبر زد و چنان آسوده به خواب فرو رفت که همهٔ آن شب کوتاه تابستانی را در خواب بود. صبح روز بعد که از خواب بیدار شد، مدتی طول کشید تا یادش بیاید که کجاست و مرد غریبه که در بستر خفته کیست؛ پس با چشمانی جویا او را ورنداز کرد.

مرد همین‌که دید تزار از خواب برخاسته و نگاهش می‌کند، با صدایی ضعیف گفت: «مرا ببخش.» تزار گفت: «تو را نمی‌شناسم و دلیلی برای بخشودنت نمی‌یابم.» مرد گفت: «تو مرا نمی‌شناسی اما من تو را می‌شناسم. من دشمن تو هستم و قسم خورده بودم که به سبب کشتن برادر و ضبط دارایی‌ام از تو انتقام بگیرم. می‌دانستم که تو تنها نزد راهب آمده‌ای؛ این بود که تصمیم گرفتم هنگام بازگشت بکشمت اما یک روز تمام گذشت و پیدایت نشد. وقتی از کمینگاهم بیرون آمدم که بیابمت، به محافظانت برخوردم که مرا شناختند و زخمی‌ام کردند. از چنگشان گریختم اما اگر تو زخمم را نمی‌بستی، آن قدر از من خون می‌رفت که می‌مردم. من می‌خواستم تو را بکشم اما تو جانم را نجات دادی.» اگر من زنده ماندم و تو مایل بودی، وفادارترین غلامت خواهم شد و به فرزندانم نیز چنین خواهم گفت. مرا ببخش.»

تزار بسیار شادمان شد که به این آسانی با دشمنش آشتی کرده است و نه تنها او را بخشود بلکه به پزشک خویش و نوکرانش گفت که همراه او برگردند و قول داد که اموالش را پس بدهد. پس از اینکه مرد زخمی کلبه را ترک کرد، تزار برای یافتن راهب از کلبه بیرون رفت. می‌خواست پیش از بازگشت، یک بار دیگر از او بخواهد که به سؤال‌هایش پاسخ دهد. راهب در جلو باغچه‌ای که روز پیش بسته بود، زانو زده بود و در کَرْت‌ها سبزی می‌کاشت.

تزار به سراغ او رفت و گفت: «ای فرزانه مرد، برای آخرین بار از تو خواهش می‌کنم که به سؤال‌هایم پاسخ دهی.»

راهب، همان‌طور که چمباتمه نشسته بود به سر تا پای تزار نگاه کرد و گفت: «همین حالا به جواب سؤال‌هایت رسیده‌ای.»  
تزار گفت: «چطور؟»

راهب گفت: «اگر دیروز بر ضعف من رحم نکرده بودی و به جای کندن این کرت‌ها، تنهایم گذاشته بودی، آن شخص به تو حمله می‌کرد و از ترک کردن من پشیمان می‌شدی. پس، آن هنگام بهترین زمان برای کندن کرت‌ها بود و من مهم‌ترین کسی بودم که تو می‌بایستی به او توجه می‌کردی و مهم‌ترین کارت کمک به من بود. پس، زمانی که آن مرد دوان‌دوان آمد، بهترین زمان برای مراقبت تو از او فرا رسید؛ زیرا اگر زخمش را نبسته بودی، بدون آشتی با تو می‌مرد. پس، او مهم‌ترین کسی بود که باید به او توجه می‌کردی و آنچه کردی مهم‌ترین کار بود. اکنون بدان که فقط یک زمان بسیار مهم وجود دارد و آن «حال» است و مهم‌ترین کس آن کس است که اکنون می‌بینی؛ زیرا هیچ‌گاه نمی‌دانی که آیا کس دیگری نیز خواهد بود که با او روبه‌رو شوی یا نه و مهم‌ترین کار، نیکی کردن به اوست؛ زیرا انسان، تنها برای نیکی کردن آفریده شده است.»

سه پرسش، تولستوی

## درک و دریافت

- ۱- کدام شخصیت داستان، بیشتر مورد توجه شما قرار گرفت؟ چرا؟
- ۲- پاسخ شما به پرسش سوم تزار چیست؟

## ارایی مسجع

الهی، به خُرمت آن نام که تو خوانی و به خُرمت آن صفت که تو چنانی، در یاب  
 که می توانی. *بی خبری از داشته ها را دست  
 کویا در وظایف*

الهی، عاجز و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم. *بسیار*

الهی، در دل های ما جز تخم محبت مکار و بر جان های ما جز الطاف و مرحمت *بسیار*

خود منگوار و بر کشت های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف، ما را دست گیر *بسیار*

و به کرم، پای دار. *بسیار*

الهی، حجاب ها را از راه بردار و ما را به ما مگذار. *بسیار*

خواجه عبدالله انصاری

الهی نامه منثور؛ قوام عبدالله انصاری



## واژه‌نامه

ستایش: به نام کردگار

**افلاک:** چ فلک، آسمان، چرخ

**رزاق:** روزی دهنده

**زهی:** آفرین

**فروغ:** روشنایی، پرتو

**فضل:** بخشش، کرم، نیکویی، دانش

**کام:** سقف دهان، مجازاً دهان، زبان

درس یکم: چشمه

گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها

**برازندگی:** شایستگی، لیاقت

**پیرایه:** زیور

**تعلل:** بهانه آوردن، درنگ کردن

**تیزپا:** شتابنده، سریع

**خیره:** سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده

**شکن:** پیچ و خم زلف

**غُلغله زن:** شور و غوغاکنان

**فرج:** گشایش، گشایش در کار و مشکل

**قفا:** پس گردن، پشت گردن، پشت

**گلبن:** بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل

**معرکه:** میدان جنگ، جای نبرد

**مفتاح:** کلید

**نادره:** بی مانند، بی نظیر

**نمط:** روش، نوع

**نیلوفری:** صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به

رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است.

**وَرطه:** مهلکه، زمین پست، هلاکت

**هنگامه:** غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم

**یله:** رها، آزاد؛ یله دادن: تکیه دادن

درس دوم: از آموختن ننگ مدار

روان خوانی: دیوار

**تیمار:** غم، حمایت و نگاهداشت، توجه؛ تیمار داشتن:

غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به

بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت

کردن

**ضایع:** تباه، تلف

**عَمَله:** ج عامل، کارگران؛ در فارسی امروز کلمه

عمله، به صورت مفرد، به معنی یک تن کارگر

زیردست بنا به کار می رود.

**قرابت:** خویشی، خویشاوندی

**مُحال:** بی اصل، ناممکن، اندیشه باطل

**مستغنی:** بی نیاز

**مولع:** شیفته، بسیار مشتاق، آزمند

**نموده:** نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده

درس سوم: سفر به بصره

گنج حکمت: شبی در کاروان

**ادیب:** با فرهنگ، دانشمند، بسیار دان



**أَهْلِيَّت:** شایستگی، لیاقت

**بِهَائِم:** ج بهیمه، چارپایان، ستوران

**بِيْشَه:** جنگل کوچک، نیزار

**تَسْبِيْح:** خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفتن

**پِلَاس:** نوعی گلیم کم‌بها، جامه‌ای پشمینه و ستر که درویشان پوشند.

**تَازِي:** عرب؛ زبان تازی؛ زبان عربی

**جَلْ جَلَالَه وَ عَمَّ نَوَالَه:** بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او.

**خُورَجِيْنَك:** خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است؛ جامه دان.

**دِرْحَال:** فوراً، بی‌درنگ

**دَلَاك:** کیسه کش حمام، مشت و مال دهنده

**دِيْن:** وام

**رُقْعَه:** نامه

**رَمَه:** گله

**شُوخ:** چرک، آلودگی

**شُورِيْدَه:** کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف

**غُوك:** قورباغه

**فِرَاع:** آسایش و آرامش، آسودگی

**فِرَج:** گشایش، رهایی

**قِيْم:** سرپرست، در متن، به معنی کیسه کش حمام آمده است.

**كِرَائِي:** کرایه

**كُسِيْل كِرْدن:** روانه کردن، فرستادن کسی به جایی

**مَرْمَت:** اصلاح و رسیدگی

**مَرَوْت:** جوانمردی، مردانگی

**مَغْرَبِي:** متعلق به کشور مغرب (مراکش)

**مُكَارِي:** کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می‌دهد یا کرایه می‌کند.

**نِيكُوْمَنْظَر:** زیبارو، خوش چهره

درس چهارم: درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

درس پنجم: کلاس نقاشی

روان خوانی: پیرمرد چشم ما بود

**لِسْلِيْمِي:** تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرح‌هایی مرکب از پیچ و خم‌های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند.

**أخْرُه:** چنبره گردن، قوس زیر گردن

**بُحْران:** آشفتگی، وضع غیرعادی

**بُر خورْدن:** در میان قرار گرفتن

**بُنْشَن:** خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس

**بیرنگ:** نمونه و طرحی که نقاش به صورت

کمرنگ یا نقطه چین بر کاغذ می آورد و سپس آن

را کامل رنگ آمیزی می کند، طرح اولیه

**بیغوله:** کتج، گوشه ای دور از مردم

**تَسْلَا:** آرامش یافتن

**حَقارت:** خواری، پستی

**خطابه:** سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن

**خَلَّ فِصْدُق:** جانشین راستین

**خیل:** گروه، دسته

**رعنا:** خوش قد و قامت، زیبا

**رندانه:** زیرکانه

**تَبَّه نَبُوغَاذ:** پولی اندک و ناچیز

**طُمَأْنِینَه:** آرامش و قرار

**عیال:** زن و فرزندان، زن

**غَارِب:** میان دو کتف

**فِرَاعِنَه:** ج فرعون، پادشاهان قدیم مصر

**كَلَه:** برآمدگی پشت پای اسب

**کنگره:** مجمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که

دربارۀ مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند. (کلمه ای

فرانسوی)

**گَرْتَه برْداری:** طراح چیزی به کمک گرده یا خاکه

زنگ یا زغال؛ نسخه برداری از روی یک تصویر یا طرح

**گُرْدَه:** پشت، بالای کمر

**مَخْمَصَه:** بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی

«گرفتاری» متداول شده است.

**مَرْفَه:** راحت و آسوده

**مُشْوِش:** آشفته و پریشان

**معاشرت:** گفت و شنید، الفت داشتن، رفت و آمد

**میراب:** نگهبان آب، کسی که آب را به خانه ها و باغ ها

تقسیم می کند.

**وَالصَّافَاتِ صَفًا:** سوگند به فرشتگان صف در صف

(آیه ۱، سوره ۳۷)

**وَقَب:** هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم

**وقفی:** منسوب به وقف، وقف: زمین یا دارایی و ملکی

که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند.

درس ششم: مهر و وفا

گنج حکمت: حَقَّه راز

**حدیث:** ماجرا، روایت، سخن

**حَقَّه:** جعبه، صندوق

**سودا:** اندیشه، هوس، عشق

**صبا:** بادی که از طرف شمال شرقی وزد؛

باد بهاری

**معاش:** زندگی، زیست، زندگانی کردن

درس هفتم: جمال و کمال

شعر خوانی: بوی گل و ریحان ها

**جَبَّار:** مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است.

**جفا:** بی وفایی، ستم

**عامل:** حاکم، والی

**عزم:** قصد، اراده

**عمارت کردن:** بنا کردن، آباد کردن، آبادانی

**غبطه:** رشک بردن، حال و روز کسی را آرزو داشتن،

بی آنکه خواهان زوال آن باشیم.

**فلق:** سپیده صبح، فجر

**نجات:** اصالت، پاک منشی، بزرگواری

درس نهم: بیداد ظالمان

شعر خوانی: همای رحمت

**آیت:** نشانه

**خذلان:** درماندگی، بی بهرگی از یاری

**دولت:** دارایی، زمان فرمانروایی

**رحمت:** مهربانی، بخشش

**طالع:** سرنوشت، بخت

**عَلَم کردن:** مشهور کردن، سرشناس کردن

**ماسوا:** مَخْفَف ماسوی الله: آنچه غیر از خداست،

همه مخلوقات

**محنت:** اندوه، غم

**مُفْتَخِر:** سربلند، صاحب افتخار

**هُما:** پرنده‌ای از راسته شکاریان، دارای جثه‌ای

نسبتاً درشت. در زبان پهلوی به معنی فرخنده

است و به همین دلیل، نماد سعادت به شمار می آید.

**ریحان:** هر گیاه سبز و خوشبو

**سودایی:** عاشق، شیفته، شیدا

**صَدِیق:** بسیار راستگو

**طَرَب:** شادی

**عَدَاوت:** دشمنی

**غَا:** سرود، نغمه، آواز خوانی، دستگاه موسیقی

**فَرَقَت:** جدایی، دوری

**کایدان:** ج کاید، حيله گران

**کوته نظری:** اندک بینی، عاقبت اندیش نبودن

**کَید:** حيله و فریب

**لثیمی:** پستی، فرومایگی

**مَحْنَت:** اندوه، ناراحتی

**مَلِک تعالی:** خداوند والا مرتبه

**نقض:** شکستن، شکستن عهد و پیمان

**وَصِلت:** پیوند، پیوستگی

درس هشتم: پاسداری از حقیقت

گنج حکمت: دیوار عدل

**تالاب:** آبگیر، برکه

**تناور:** تنومند، فربه، قوی جثه

**حَضِیض:** جای پست در زمین یا پایین کوه، فرود

**رفیع:** بلند، مرتفع

**سخره:** مسخره کردن، ریشخند

**شرف:** آبرو، بزرگواری

درس دهم: دریادلان صف شکن

گنج حکمت: یک گام، فراتر

مجلس وارد می‌شوند، معرفی می‌کند. شناساننده

معرکه: میدان جنگ

مقریان: ج مفری، کسی که آیات قرآن را به آواز

خواند، قرآن خوان

نسیان: فراموشی

نفس: ج نفس، مجازاً انسان‌ها، موجودات زنده

وسواس: دو دلی

درس یازدهم: خاک آزادگان

روان خوانی: شیرزنان ایران

آرمان: آرزو، عقیده

أسرا: ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان

أسطوره: سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به

موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان

است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن

دارد.

بعث: حزبی سیاسی که صدام حسین، رئیس

جمهور پیشین عراق، رهبری آن را برعهده داشت.

بنات‌الخمینی: دختران امام خمینی (ره)

تاوان: زیان یا آسیبی که شخص به خاطر

خطاکاری، بی توجهی یا آسیب رساندن به دیگران

ببیند .

تجلی: جلوه‌گری، پدیدار شدن چیزی درخشان

مانند نور، روشنی

تقریظ: ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش آمیز

اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن

استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن

أسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی

باری تعالی: خداوند بزرگ

تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن

تکلف: رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمل،

بی تکلف: بی‌ریا، صمیمی

جُنود: ج جُند، لشکریان، سپاهیان

حنین: نام نبردی است در منطقه حنین (بین مکه

و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح

مکه روی داد.

خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن

گرد می‌آیند.

خور: زمین پست، شاخه‌ای از دریا

راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن

رُعب: ترس، دلهره، هراس

سردمدار: سردسته، رئیس

سگان: ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن

کشتی از سمتی به سمت دیگر

سوله: ساختمان سقف دار فلزی

عنا: توانگری، بی نیازی

مَشیت: اراده، خواست خدای تعالی

مُعَرَف: کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به

درس دوازدهم: رستم و اشکبوس

گنج حکمت: عامل و رعیت

**آبنوس:** درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گرانبه‌است.

**بارگی:** اسب، «باره» نیز به همین معنی است.

**بهرام:** سیارهٔ مریخ

**پُتک:** چکش بزرگ فولادین، آهن کوب

**تَوَگ:** کلاه خود

**تیز:** تند و سریع

**جاه:** مقام، درجه

**خَدنگ:** چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می‌سازند.

**خُود:** کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می‌گذارند.

**دَد:** جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ

**زجر:** آزار، اذیت، شکنجه

**زِه:** چله کمان، وتر

**سپردن:** طی کردن

**سُتوه:** درمانده و ملول، خسته و آزار

**سَلیح:** افزار جنگ، ممال سلاح

**سُندروس:** صمغی زرد رنگ

**عامل:** حاکم، والی

**عنان:** افسار، دهانه

**کام:** مراد، آرزو، قصد، نیت

**کاموس:** یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب

**کوس:** طبل بزرگ، دهل

دربارهٔ یک کتاب

**تکریم:** بزرگداشت، گرامیداشت

**توسن:** اسب سرکش، متضاد رام

**توش:** توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی یا فشار

**جسارت:** دلیری، بی باکی و گستاخی

**خصم:** دشمن

**زَبَر:** بالا، فوق، مقابل پایین

**طَاقَت فرسا:** خسته کننده

**فَراق:** دوری، جدایی

**کَرکس:** پرنده ای از ردهٔ لاشخورها

**کَاف:** به اندازه کافی، آن اندازه روزی که انسان را بس باشد.

**گلشن:** گلستان، گلزار

**مَدْفَن:** جای دفن، گور

**مصلحت:** آنچه که سبب خیر و صلاح انسان باشد.

**مَعْلول:** کسی که عضو یا اندام‌هایی از بدنش آسیب دیده است.

**معیار:** مقیاس، اندازه

**مگسل:** جدا مشو، رها مکن

**مَلاک:** اصل هر چیزی، معیار، ابزار سنجش

**مَهیب:** ترسناک، ترس آور، هولناک

**وَقاحت:** بی شرمی، بی حیایی

**هیئت:** گروه، دسته، انجمن

**کیوان:** سیارهٔ زحل

**گَبر:** نوعی جامهٔ جنگی، هِتان

**گُرد:** دلیر، پهلوان

**مزیح:** ممال مزاح، شوخی

**مصادره:** تاوان گرفتن، جریمه کردن

**مضرت:** زیان، گزند رسیدن

**هماورد:** حریف، رقیب

درس سیزدهم: گردآفرید

شعرخوانی: دلبران و مردان ایران زمین

**افسر:** تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی

**افسون:** حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن

**آورد:** جنگ، نبرد، کارزار

**بادپا:** تیزرو، شتابنده

**باره:** دیوار قلعه، حصار

**بردمیدن:** خروشیدن، برخاستن

**برگاشتن:** برگردانیدن

**بسنده:** سزاوار، شایسته، کافی، کامل

**پدرام:** آراسته، نیکو، شاد

**تاب:** چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می باشد،

پیچ و شکن، در این بیت به معنی شور و هیجان است.

**چاره گر:** کسی که با حيله و تدبیر، کارها را بسامان کند؛

مدبّر

**خَدنگ:** درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه

و تیر سازند.

**خَله:** سرزمین

**خیره:** متحیر، سرگشته

**رُوع:** جامهٔ جنگی که از حلقه های آهنی سازند، زره

**رِ:** قلعه، حصار

**دَمان:** خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک

**دوده:** دودمان، خاندان، طایفه

**زره:** جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از

حلقه‌های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر

روی لباس‌های دیگر می پوشیدند.

**سالار:** سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ

و منصبی رفیع باشد، حاکم

**نَسَمند:** اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده

(در متن درس، مطلق اسب مورد نظر است.)

**سِنان:** سر نیزه، تیزی هر چیز

**شیراوژن:** شیرافکن، دلاور

**عَمان:** افسار، دهانه

**فَتراک:** ترک بند، تسمه و دوالی که از عقب زین

اسب می آویزند و با آن چیزی را به ترک می بندند.

**هَژیر:** چابک، هوشیار، نیکو

**فراز آمدن:** رسیدن، نزدیک آمدن

**فوج:** گروه، دسته

**کمند افکن:** کمند انداز

**نظاره:** نظر کردن، نگریستن، تماشا کردن

**ویله کردن:** فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن؛

ویله: صدا، آواز، ناله



درس چهاردهم: طوطی و بقال  
گنج حکمت: کوزه

**أبدال:** مردان کامل

**أشباه:** چ شبیه، ماندها، همانندان

**كَمَاف:** مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن

**جولقی:** ژنده پوش و گدا و درویش

**حاذق:** ماهر، چیره دست

**خواجه وش:** کدخدا منش

**زبون:** خوار، ناتوان

**سرگین:** فضلهٔ برخی چهارپایان، مانند اسب و ...

**سفاهت:** بی‌خردی، کم‌عقلی، نادانی

**سوداگر:** خریدار و فروشنده

**طاس:** کاسهٔ مسی

**عربده:** فریاد پرخاش جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو، نعره و فریاد

**قهر:** خشم، غضب

**كل:** مخفف کچل

**مسلّم داشتن:** باور کردن

**ندامت:** پشیمانی، تأسف

درس پانزدهم: درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

درس شانزدهم: خسرو

روان خوانی: طراران

**إتجالاً:** بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن

**لِسترحام:** رحم خواستن، طلب رحم کردن

**استماع:** شنیدن، گوش دادن

**اقبال:** نیک بختی، خوشبختی

**إدبار:** تیره بختی، بدبختی

**إلزام:** ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن

**أوان:** وقت، هنگام

**باری:** القصه، به هر حال، خلاصه

**بَدَسْگال:** بد اندیش، بدخواه

**بِسهلی کردن:** سر جانور را بریدن، از آنجا که مسلمانان

در وقت ذبح جانور «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

می‌گویند، به همین دلیل، به عمل ذبح کردن

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفته می‌شود.

**پاس:** نگاهیانی، نگاهداری

**پاس داشتن:** پاسبانی کردن، نگهبانی کردن

**پلاس:** جامه ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت

**تعلیقات:** چ تعلیق، پیوست ها و یادداشت مطالب

و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس، مقصود

نشان های ارتشی است.

**تقریر:** بیان، بیان کردن  
**تکریم:** گرامیداشت  
**تکیدہ:** لاغر و باریک اندام  
**تصدیق نامہ:** گواہی نامہ  
**جافی:** جفاکار، ستمکار  
**جِ اِلَی:** جمع جلجل، زنگ، زنگوله  
**حُجَب:** شرم و حیا  
**حَلَبی:** ورقه نازک فلزی، از جنس حَلَب  
**خسروانی خورش:** خورش و غذای شاهانه  
**خودرو:** خودرای، خودسر، لجوج  
**دانگ:** بخش، یک ششم چیزی  
**دستار:** پارچه‌ای که به دور سر بپیچند، سریند و عمامه  
**دوات:** مرکب دان، جوهر  
**زَنگاری:** منسوب به زنگار، سبز زنگ  
**شهناز:** یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور  
**صاحب‌دل:** عارف، آگاه  
**ضمایم:** جِ ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس، مقصود نشان‌های دولتی است.  
**طبیعت:** عادت، طبع و سرشت، خو  
**طُرفه:** شگفت‌آور، عجیب  
**طمأنینه:** آرامش، سکون و قرار  
**غاب کردن:** خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن  
**عنود:** ستیزه‌کار، دشمن و بدخواه  
**فیاض:** سرشار و فراوان، بسیار فیض‌دهنده  
**کَمیت:** اسب سرخ مایل به سیاه  
**لاجرم:** ناگزیر، ناچار

**لَعِب:** بازی، لَهو و لَعب: خوش گذرانی  
**لِهِن قَوْل:** برای چه کسی می‌گویی؟  
**لَهو:** بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند.  
**مألوف:** خو گرفته  
**متداول:** معمول، مرسوم  
**مَخذول:** خوار، زبون گردیده  
**مسخرگی:** لطیفه‌گویی، دلچکی  
**مُ سِکِر:** چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد؛ مثل شراب  
**مُطربسی:** عمل و شغل مطرب؛ مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد.  
**مَعاصی:** جِ معصیت، گناهان  
**مغلوب:** شکست خورده  
**مَفْتول:** سیم، رشته فلزی دراز و باریک  
**ملتفت شدن:** آگاه شدن، متوجه شدن  
**مَت:** سپاس، شکر؛ مَت داشتن: احساس کسی را پذیرفتن و سپاسگزار او بودن  
**منجلاب:** محل جمع شدن آب‌های کثیف و بد بو  
**مُندرس:** کهنه، فرسوده  
**مُنکر:** زشت، ناپسند

درس هفدهم: سپیده دم

گنج حکمت: مزار شاعر

**بَرین:** بالابین، برتر  
**تاکستان:** باغ انگور، باگی که در آن تاک کاشته باشند.

**حماسه:** دلبری، نوعی از شعر که در آن از جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن می‌رود.

**ردا:** جامه‌ای که روی جامه‌های دیگر پوشند، بالاپوش

**شرافت:** ارجمندی، با شرف بودن

**لگام:** افسار، دهنه‌اسب

**مُنحصِر:** ویژه، محدود  
**نثار:** پیشکش کردن، افشاندن

نیایش: الهی

**حرمت:** آبرو، ارجمندی، احترام

**عاجز:** ناتوان، در مانده

**مرحمت:** احسان، لطف، مهربانی

درس هجدهم: عظمت‌نگاه

روان خوانی: سه پرسش

**اكتفا:** بسنده کردن، کفایت کردن

**تزار:** پادشاهان روسیه در گذشته

**تمايز:** فرق گذاشتن، جدا کردن

**تملك:** مالک شدن، دارا شدن

**چاووش درداد:** بانگ زد، جار زد، ندا درداد.

**چنبر:** دایره یا محیط دایره، دایره‌ای از چوب یا از

جنس دیگر

**ذی حیات:** جاندار

**رایزن:** مشاور، کسی که در کاری با وی مشورت

کنند.

**راهب:** عابد مسیحی، ترسای پارسا و گوشه‌نشین

**عود:** درختی که چوب آن قهوه‌ای رنگ و خوشبو

است و آن را در آتش می‌اندازند که بوی خوش دهد.

**غایی:** نهایی

**فسفر:** عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در

مجاورت هوا مشتعل می‌گردد.

**مائه:** سفره‌ای که بر آن طعام باشد.

**مبتنی:** ساخته، بنا شده



- آشنایی با ادبیات مقاومت جهان، ترابی، ضیاء الدین، انتشارات بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- ادبیات دفاع مقدس، سنگری، محمدرضا، انتشارات بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- ادبیات فارسی (۱، ۲، ۳) کتاب درسی، گروه مؤلفان، وزارت آموزش و پرورش، اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی، ۱۳۹۴.
- اتاق آبی، سپهری، سهراب، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۸.
- اخلاق محسنی، کاشفی، حسین بن علی، تصحیح شبنم حسن پور، نشر دنیا، ۱۳۹۳.
- ادب مقاومت، عالی شکری، گردانیده محمد حسین روحانی، نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ادبیات داستانی، میرصادقی، جمال، مؤسسه فرهنگی ماهور، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- ارزیابی شتاب زده، آل احمد، جلال، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۳۵۷.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمد بن منور میهنی، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
- الهی نامه، عطار نیشابوری، فریدالدین، تصحیح فؤاد روحانی، کتاب‌فروشی زوّار، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
- انواع ادبی، شمیسا، سیروس، انتشارات میترا، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۹۴.
- انواع شعر فارسی، رستگار فسایی، منصور، انتشارات نوید، شیراز، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- برگزیده داستان‌های کوتاه، جمال، میرصادقی، تهران، مؤسسه فرهنگی ماهور، ۱۳۶۸.
- بهار بهمن، شاه‌رخ، محمود، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.

- تاریخ ادبیات جهان، باکتر. ب تراویک، ترجمه عربعلی رضایی، نشر فروزان، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- جوامع الحکایات، عوفی، سدیدالدین محمد، به تصحیح مظاهر مصله مؤسسه مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- حافظ، خرّمشاهی، بهاء الدّین، انتشارات ناهید، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.
- حافظ شیرین سخن، معین، محمد، انتشارات صدای معاصر، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- حافظ نامه، خرّمشاهی، بهاء الدّین، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.
- حماسه سرایی در ایران، صفا، ذبیح الله، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.
- داستان‌های صاحب‌دلان، محمدی اشتهاردی، محمد، ناشر مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)، قم، ۱۳۶۷.
- داستان و نقد داستان، گلشیری، احمد، انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- دیوان حافظ، خواجه شمس الدّین محمد، به اهتمام محمد قزوینی - قاسم غنی، انتشارات زوّار، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- دیوان سنایی، سنایی غزنوی، ابوالمجد آدم، به اهتمام مدرّس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۳۶.
- دیوان شهریار، شهریار، محمد حسین، انتشارات زرّین، ۱۳۶۶.
- دیوان محمد سیف فرغانی، تصحیح ذبیح الله صفا، نشر فردوس، ۱۳۹۲.
- دیوان محتشم کاشانی، محتشم علی بن احمد، تصحیح اکبر بهداروند، نشر نگاه، ۱۳۹۲.
- سبک شناسی شعر، شمیسا، سیروس، انتشارات فردوس، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- سفرنامه ناصر خسرو، ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوّار، تهران، چاپ اول، ۱۳۳۵.



- سمفونی پنجم جنوب، نزار قبّانی، ترجمهٔ محمّد شکرچی، ناهید نصحیت و سیّدهادی خسروشاهی، ۱۳۹۲.
- سمفونی پنجم جنوب، نزار قبّانی، ترجمه موسی بیدج، انتشارات پالیزان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- سیاست نامه (سیرالملوک)، به اهتمام جعفر شعار، چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۶۵.
- شاهنامه (نامهٔ باستان)، فردوسی، ابوالقاسم، به کوشش میرجلال الدّین کزّازی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۶.
- شاهنامه (جلد چهارم)، فردوسی، ابوالقاسم، تصحیح ر. علی یف، آ. برتلس، م. عثمانوف، انستیتوی ملل آسیا، ۱۹۶۵.
- شرح مثنوی شریف، فروزانفر، بدیع الزّمان، انتشارات کتابفروشی زوّار، چاپ اوّل، ۱۳۶۱.
- شرح جامع مثنوی، زمانی، کریم، انتشارات اطلاعات، چاپ اوّل، ۱۳۷۴.
- شهری در آسمان، آوینی، سیّد مرتضی، انتشارات روایت فتح، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۸۳.
- صور خیال در شعر فارسی، شفیع کدکنی، محمّد رضا، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- عناصر داستان، میرصادقی، جمال، انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
- فرهنگ کنایات، ثروت، منصور، انتشارات امیر کبیر، چاپ اوّل، ۱۳۶۴.
- فرهنگ نام‌های شاهنامه، رستگار فسایی، منصور، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اوّل، ۱۳۶۹.
- فرهنگ فارسی، معین، محمّد، دورهٔ ۶ جلدی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
- قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس، تصحیح غلامحسین یوسفی، مؤسسهٔ انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.

- کلیات سعدی، مصلح بن عبدالله، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات ققنوس، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- گزیده قصه یوسف، احمد بن محمد بن زید طوسی، انتخاب و شرح: نورالدین سالمی، ناشر روزگار، ۱۳۹۴.
- گوشواره عرش، موسوی گرمارودی، علی، مرکز آفرینش‌های ادبی سوره مهر، چاپ اول ۱۳۸۸.
- مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه، آندره ژید، ترجمه مهستی بحرینی، نشر نیلوفر، ۱۳۹۴.
- مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، تصحیح نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۰.
- مجله ادبیات داستانی، شماره ۱۲، مهر ۱۳۷۲.
- مکتب حافظ، مرتضوی، منوچهر، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- من زنده‌ام (خاطرات دوران اسارت)، آباد، معصومه، نشر بروج، تهران، چاپ چهل و سوم، ۱۳۹۳.
- موسیقی شعر، شفیعی کدکنی، محمدرضا، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۸.



معلمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند  
نظر اصلاحی خود را درباره مطالب این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران،  
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴، گروه درسی مربوطه یا پیام نگار (Email)  
talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر تألیف کتابهای درسی عمومی و متوسطه نظری